

مهر

دوره جدید | شماره ۲۹ | مهر و آبان ۱۳۹۸

آسیب شناسی روابط سیاسی در ایران

سرسخن بیست و نهم
دمکراسی بدون دمکرات ها و دیالوگ انتقادی وجود نخواهد داشت
میدان رسانه و جنگ روانی
زمینه‌های شکل‌گیری و بروز خفقان در فضای مجازی
دفاع از مخالفین، راه مقابله با اتهام زنی
علل گسترش خشونت فیزیکی و کلامی در فضاهای واقعی و مجازی
«جنگ همه علیه همه» جز نردبان یک دیکتاتوری دیگر نیست!
فرهنگ سیاسی، در متن مبارزه سیاسی ساخته می‌شود
چهل سال ترویج رندانه افعال
بدفتماری کلامی در مناسبات سیاسی
پوپولیسم یا لمپنیسم؟

سعید پروندی
مهدی جامی
علی حاجی قاسمی
مریم سطوت
مجید عبدالرحیم پور
رضا علیجانی
بهزاد کریمی
علی کشتگر
امیر ممبینی
احمد زیدآبادی

خارج از پرونده:

نوشته انتقادی عبدالستار دوشوکی و پاسخ رضا علیجانی
چرا پادشاهی؟
آیا «سلطنت» می‌تواند در ایران «مشروطه» باشد؟
تاریخچهٔ بخش فارسی بی‌بی‌سی (بخش پایانی)
آستانه ۲۹ (تازه‌های ادبیات فارسی)

شهریار صادقی
احمدعلوی
محسن بلغانی
شمعانه اصفهانی

صاحب امتیاز: انجمن دفاع از آزادی و اطلاع رسانی در ایران

مدیر مسئول: علی کشتگر

دبیر تحریریه: رضا علیجانی

شورای دبیران: محمدجواد اکبرین، رضا علیجانی،

علی کشتگر، محسن یلفانی

طراحی و برنامه نویسی وبسایت: مقداد ابوالفضلی

Email: contact@mihan.net

Tel: ۰۰۳۳(۰)۶۰۹۲۲۴۳۳۴

از باز نشر مقالات با ذکر منبع سپاسگزاریم

فهرست

- ۴.....دمکراسی بدون دمکرات ها و دیالوگ انتقادی وجود نخواهد داشت (سعید پیوندی)
- ۷.....میدان رسانه و جنگ روانی (مهدی جامی)
- ۹.....زمینه های شکل گیری و بروز خفقان در فضای مجازی (علی حاجی قاسمی)
- ۱۱.....دفاع از مخالفین، راه مقابله با اتهام زنی (مریم سطوت)
- ۱۳.....علل گسترش خشونت فیزیکی و کلامی در فضاهای واقعی و مجازی (مجید عبدالرحیم پور)
- ۱۶.....«جنگ همه علیه همه» جز نردبان یک دیکتاتوری دیگر نیست! (رضا علیجانی)
- ۱۸.....فرهنگ سیاسی، در متن مبارزه سیاسی ساخته می شود! (بهزاد کریمی)
- ۲۱.....چهل سال ترویج رندانه انفعال! (علی کشتگر)
- ۲۶.....بدفتاری کلامی در مناسبات سیاسی (امیر مُمینی)
- ۳۰.....پوپولیسیم یا المپنیسم؟ (احمدزیدآبادی)
- ۳۱.....نوشته انتقادی عبدالستار دوشوکی و پاسخ رضا علیجانی (عبدالستار دوشوکی و رضا علیجانی)
- ۳۳.....چرا پادشاهی؟ (شهریار صادقی)
- ۳۵.....آیا «سلطنت» می تواند در ایران «مشروطه» باشد؟ (احمد علوی)
- ۳۷.....ناربخچه بخش فارسی بی بی سی (بخش یابانی) (محسن یلفانی)
- ۴۰.....آستانه ۲۹ (تازه های ادبیات فارسی) (شمعانه اصفهانی)

مسخن

مدتهاست که فضای سیاسی (در عرصه واقعی و مجازی) مملو از تخریب و برخورد سیاه و سفیدی و صفر و صدی با ادبیاتی تند و گاه هتاکانه و حتی با استفاده از الفاظ رکیک شده است. افراد بسیاری در «نقد» طرف مقابل هیچ حد و مرزی را به رسمیت نمی‌شناسند و از استفاده از هر ابزاری ولو دروغ و تهمت نیز ابائی ندارند. به عکس در «مدح» از جناح و صف و طرف خودی نیز از هیچ اغراقی پرهیز نمی‌کنند و بزرگترین خطاها را نیز نه تنها توجیه بلکه به نقطه مثبت تبدیل می‌کنند. واقعیات تاریخی را انکار می‌کنند و با وارونه جلوه می‌دهند و بدین ترتیب مرتب با تاریخ سازی های شگفت انگیزی مواجه می‌شویم! در میان حاکمان نیز وضعیت از همین قرار است که تنها یکی از نمونه‌هایش اتهامات متقابل دو مسئول ارشد نظام است که از قضا هر یک، ده سال رئیس قوه قضائیه بوده‌اند.

شبکه های اجتماعی و رسانه های مختلف که امروزه نقش بسزایی در روشنگری و ارتقاء اطلاعات و دانش سیاسی دارند نیز به بستری برای سرعت تبادل این فرهنگ و ادبیات و برخوردها و هتاکی ها و عقده گشایی ها شده است.

امروزه شاید کمتر فرد و جریانی باشد که از حملات و آسیب های این فضای آلوده زخمی نخورده باشد. این امر تا بدانجاست که گاه فضای هر گونه گفتگو و تعامل انتقادی- استعلایی را سخت و گاه غیرممکن می‌شود. شدت برچسب زنی ها و حملات و توهین هایی که گاه سکوی برخی ورزشگاه ها و هواداران کف کرده دهان و عصبی یا شیفته، با نگاه سفید و سیاه با تیمی که طرفداری می‌کند و تیم مقابل را به یاد می‌آورد، تا بدانجاست که در بسیاری مواقع و موضوعات نیروهای متعادل و تحلیل گر و کنشگرانی که مسئولانه تر با مسایل مبرم و بغرنج جامعه برخورد می‌کنند را به خاطر در امان ماندن از این تخریب ها و هتاکی ها به سکوت و یا خودسانسوری از ارائه شفاف و صریح نظرات خویش وادار می‌کند.

این فضای ناامن ارتباطی خود یکی از موانع جدی شکل گیری اعتماد، سرمایه اجتماعی و از جمله ظهور و بروز فرد/افراد مورد اعتماد عمومی می‌گردد که در بزنگاه های مهم تاریخی بتوانند به مردم و میهن شان برای عبور از تندپیچ های حوادث یاری رسانند. از یک نگاه از بیرون گویی فضای سیاسی ایران شبیه میدان جنگ «همه علیه همه» و تخریب متقابل و بی رحمانه است.

امروزه بسیاری از ناظران و دلسوزان کشور متوجه این نقیصه و آفت مهم شده اند. با این ملاحظات دست اندرکاران میهن موضوع پرونده شماره بیست و نهم را به «آسیب شناسی روابط سیاسی در ایران» اختصاص داده‌اند. تا پرونده ای فراهم شود که صاحب نظران مختلف در سه لایه توصیفی، ریشه یابی علل و ارائه راه حل، با این پدیده فراگیر برخورد کنند. این پدیده مهم نیازمند بررسی های جامعه شناختی و روانشناختی و معرفت شناختی است تا بتواند در یک جمع بندی راهبردی و استراتژیک سیاسی به مدد فعالان سیاسی و مدنی بیاید.

شورای دبیران نشریه میهن

جواد اکبرین، رضا علیجانی، علی کشتگر و محسن یلفانی

دمکراسی بدون دمکرات ها و دیالوگ انتقادی وجود نخواهد داشت

سعید پیوندی



پرخاشگری، یکسونگری، بی انصافی در تحلیل و در داوری رویدادهای سیاسی، بی اخلاقی و تخریب در فضای سیاسی ایران پدیده های نوظهوری نیستند. در گذشته های دور و نزدیک ایران می توان نمونه های فراوانی از جدل های بی پایان، درشت گویی و مشاجره سیاسی، افشاگری مخرب، حذف غیردمکراتیک و مرز بندی های افراطی را یافت. پدیده ای که سبک و سیاق سیاست ورزی و فرهنگ مسلط بخش بزرگی از نیروها، کنشگران و نخبگان سیاسی را تشکیل می داده است. در برابر ما کمتر می توانیم دورانی را پیدا کنیم که در آن گفتگو، برخورد سنجشگرانه و پذیرفتن دیگری متفاوت رفتار و منش اصلی در فضای سیاسی ایران باشد.

همه شواهد نشان می دهند که در سال های اخیر فضای مجازی و شبکه های اجتماعی به عامل جدیدی برای گسترش دامنه و ابعاد این پدیده در داخل و خارج کشور تبدیل شده و آن را بگونه ای آسیب شناسانه "دمکراتیزه" و "همگانی" کرده اند.

شاید یکی از دلایل ضعف فرهنگ دمکراتیک و دمکراسی در ایران هم همین نشانه ها و رفتارهای غیر سازنده، تخریبی و آسیب شناسانه در عرصه سیاست باشد. چنین برخوردها و فرهنگ سیاسی منفی در بسیاری دیگر از کشورهای جهان هم وجود دارد و متأسفانه بخشی از زندگی سیاسی را تشکیل می دهد. پدیده ای که به اعتبار سیاست و کار سیاسی نزد افکار عمومی لطمه فراوانی زده و عدم اعتماد به نیروها و شخصیت های سیاسی را در پی آورده است.

تفاوت مهمی که می توان در مقایسه کشورهای دمکراتیک با ایران مشاهده کرد حضور پررنگ فضاهای دیالوگ، فعالیت و کنش مشترک بین نیروهایی است که به خانواده های سیاسی گوناگون تعلق دارند. در این کشورها رسانه های آزاد هم نقش مهمی در شکل دادن به این تبادل نظرها، رویارویی سنجشگرانه و دیالوگ دایمی ایفا می کنند. همزمان وجود یک دستگاه قضایی بی طرف این امکان را بوجود می آورد که کسانی که قواعد بازی دمکراتیک را نمی پذیرند توسط مرجع عادلانه و متناسب با جرم خود مجازات شوند.

بخشی از این مسئله است.

قلمروی سیاسی چهل تکه ایران

داوری جامع و واحد پیرامون نوع رابطه نیروها و یا شخصیت ها و کنشگران سیاسی کار بسیار دشوار است چرا که پراکندگی چشمگیر موجود در صحنه سیاسی ایران و موقعیت بسیار متفاوت آنها گاه مقایسه در این حوزه را ناممکن می سازد. اگر برای مثال قرار باشد تحلیل و بررسی تنها درباره اپوزیسیون دمکرات و یا بخشی از اپوزیسیون یا کنشگران و روشنفکران متعلق به این یا آن گرایش صورت گیرد کار نویسنده کمی آسان تر می شود چرا که همگونی و موقعیت های همانند و یا نزدیک به یکدیگر کار مقایسه و یا داوری عینی را ممکن می کند. در ایران ما می توانیم از نیروهایی سخن بگوئیم که به اصل دمکراسی و پلورالیسم سیاسی بطور واقعی و عملی باور ندارند و حتا گاه آشکارا از اقتدارگری جانبداری می کنند. این گروه از نیروها هم در درون حاکمیت حضوری فعال و آشکار دارند و هم گاه در میان اپوزیسیون خارج از حاکمیت (مانند مجاهدین خلق) به چشم می خورند. برخوردها پوپولیستی و هویت گرایانه با دیگر نیروها، پرخاشگری، عوام فریبی، دشمن انگاشتن مخالفان، تن ندادن به دیالوگ و همکاری دمکراتیک و نداشتن پروژه دمکراتیک ویژگی اصلی چنین گرایش هایی است و بخشی از هستی شناسی سیاسی آنها را تشکیل می

شوهد نشان می دهند که پدیده مورد بحث پیچیده و دارای ابعاد مختلف است و درک آن از طریق یک ورودی ممکن نیست. بخش بزرگی از کنشگران، روشنفکران، نیروهای سیاسی و یا کاربران شبکه های اجتماعی که در طول دهه های گذشته ایران را ترک گفته اند و ساکن کشورهای دمکراتیک در اروپا، آسیا و یا آمریکای شمالی هستند. آیا می توان گفت که زندگی در دمکراسی های دیگر توانسته است بگونه ای چشمگیر فرهنگ فضای سیاسی میان ایرانیان را دگرگون کند؟ آیا فضای سیاسی در میان دیاسپورای ایرانی ساکن چهارگوشه گیتی تفاوت مهمی با داخل ایران دارد؟ پرسش های دیگری هم در رابطه با افکار عمومی و مخاطبان نیروی سیاسی و رابطه آنها با پرخاشگری و برخوردهای خصمانه و افراطی طرح می شوند. برای مثال می توان پرسید چرا برخوردهای منفی و آسیب شناسانه برای بخشی از افکار عمومی، کنشگران و کاربران شبکه های مجازی جذابیت دارد؟ این ها و پرسش های دیگر انگیزه این نوشته در پاسخ به فراخوان دوستان تحریریه نشریه میهن شده است. نوشته حاضر بر آن نیست که فضا و فرهنگ سیاسی کنونی را فقط باید از ورودی نیروها و کنشگران مورد توجه قرار داد. چند و چون برخورد افکار عمومی و یا کسانی که مخاطب گفتمان های سیاسی هستند هم

دهد. انتظار و توقع این نیروهای غیر دمکراتیک از مخاطبانشان هم دنباله روی کورکورانه و بدون پرسش از رهبران و سازمان هاست. مخالفان سیاسی در این درک "دشمن" تلقی می شوند و درست به همین خاطر هم برخورد با آنها خشن، یکسویه و بدون مدارا و انصاف است.

چهار دهه حکومت جمهوری اسلامی و بسته ماندن فضای سیاسی سبب شده که چنین نیروهایی بگونه ای فعال در فضای سیاسی ایران حضور داشته باشند و مشروعیت خود را هم با دین و یا هر ایدئولوژی دیگر توجیه کنند. شاید اگر این بخش از نیروها و شخصیت های سیاسی که اعتقادی هم به دمکراسی، داوری منصفانه، نسبی گرایی سیاسی و پرهیز از ماهیت گرایی، همزیستی با مخالفان و گفتگوی سنجشگرانه ندارند را از بررسی و تحلیل خود کنار بگذاریم نوشتن پیرامون چرایی وجود فضای خصمانه و پرخاشجویانه و عدم دیالوگ در دنیای سیاست کشور ما کمی آسان تر شود.

زمانه دشوار برای دمکراسی

برای درک بهتر آنچه امروز در دنیای سیاست و افکار عمومی جهان و ایران می گذرد شاید باید به دگرگونی هایی فرهنگی، انسان شناسانه ای و تکنولوژیکی هم پرداخت که فضای سیاسی و اجتماعی دمکراسی های تاریخی و دیگر کشورها را دستخوش تحولات جدی کرده است. در ادبیات سیاسی و یا جامعه شناسی اشارات فراوانی به نقش مهم فن آوری جدید اطلاعاتی و ارتباطی وجود دارد که نوعی انقلاب واقعی در رابطه میان افراد با یکدیگر و با جامعه در پی آورده است. دسترسی مستقیم به خبرها، داده ها و رسانه ها، امکانات ارتباطات شبکه ای گسترده، رسانه های اجتماعی شکلی از کسب قدرت و خودمختاری شهروندان هم به شمار می رود و تاثیرات جدی در رابطه فرد با ساختارها، نهادها و تشکلهای بر جا گذاشته است. این پدیده هم می تواند یک دگرگونی بسیار مثبت برای گسترش اشکال جدید دمکراسی، شفافیت و مشارکت مستقیم شهروندان در عرصه عمومی باشد و هم گاه به فضایی برای رشد نامتعارف برخی پدیده های منفی اجتماعی و فردی و یکه تازی جویندگان شهرت آسان و کم هزینه هم شده است.

اگر زمانی مکان های خاص مانند قهوه خانه، پارک، دانشگاه، انجمن، اتحادیه و حزب برای دیدار، بحث و گفتگو وجود داشت امروز بخش بزرگی از این فعالیت ها به فضای مجازی منتقل شده است. فضایی که ۲۴ ساعت در روز و ۷ روز در هفته بروی همگان باز است و گروه های بزرگی به آسانی به آن دسترسی دارند. همزمان سازمان های امنیتی، نیروهای افراطی و ضددمکراتیک هم می توانند به آسانی، با نام و بی نام، مستقیم و غیر مستقیم بر حال و هوای این فضاها تاثیر بگذارند، خبرهای ساختگی را با سرعت نشر دهند، با دشنام گویی و پرخاشگری علیه این و آن هیاهو برافه بیندازند و امکان داوری منصفانه و سنجیده را کاهش دهند.

یکی دیگر از جنبه های مهم دگرگونی اجتماعی دهه های اخیر تحول رابطه فرد با ساختارها و گروه های بزرگ و رشد چشمگیر فردیت جدید است. ما با نوعی زوال نسبی و کاهش اعتبار و نفوذ فضاها، نهادها و ساختارهای شناخته شده مدنی که استخوان بندی جامعه مدرن را تشکیل می دادند سر و کار داریم. در حقیقت مدرنیته در مفهوم تاریخی خود به چالش کشیده شده و مفاهیمی مانند دمکراسی و

مشارکت مورد پرسش قرار گرفته اند و رفرانس های اصلی دمکراسی به گونه پیشین نمی توانند بروی افکار عمومی تاثیر بگذارند. به زبان روشنتر بخشی از افکار عمومی اعتماد خود به شخصیت و روشنفکران مرجع، تشکل های مدنی و نهادهای رسمی از دست داده است و گاه پرخاشگری، برخوردهای منفی و افراطی جایگزین رابطه مدنی آسیب دیده می شود. رونق گفتمان و رفتارهای پوپولیستی جدید که سمت و سوی اصلی آن را درشت گویی، نفرت از دیگری و یکسویگری تشکیل می دهد از جمله به این پدیده می توان مربوط کرد.

چرایی این دگرگونی، بی آمدها و دورنماهای موجود موضوع بحث های گسترده دانشگاهی است. برای مثال برخی به ناکارایی نظام های دمکراتیک در حل برخی از مشکلات جامعه و یا فساد، بی اخلاقی و فرصت طلبی های رهبران و نیروهای سیاسی اشاره می کنند و آنرا عامل مهمی در شکل دادن و گسترش پدیده بی اعتباری نسبی سازمان ها و تشکل های سیاسی و صنفی به شمار می آورند. همین روایت درباره نقش روشنفکران و شخصیت های مرجع و بی اعتبار شدن گفتمان ها و روایت های کلان در جامعه صدق می کند. شماری از جامعه شناسان نیز به تحولات ژرف در ذهنیت و سبک و سیاق زندگی شهروندان در چهارگوشه دنیا می پردازند و بر این باورند که مرکز زمین زلزله ای که کره خالی ما تکان داده نه تکنولوژی، هوش مجازی و یا فضای مجازی و رسانه های جدید که خود انسان و رابطه او با خویشتن، با دیگری و با

ویژگی مهم اشاره کرد.

ویژگی اول بن بست سیاسی در ایران و نبودن افق های تغییرات مثبت و امید بخش در آینده نزدیک است. جامعه ایران و افکار عمومی در خرداد ۱۳۷۶ فرصت طلایی در اختیار حاکمیت اسلامی قرار داد تا افق های جدیدی در برابر جامعه ایران بگشاید و مسیر دمکراسی را هموار کند. اما بخش های اقتدار گرای حاکمیت بجای درک این پیام مهم به کارشکنی و مقابله آشکار با خواست افکار عمومی رو آورد. جنبش سبز نیز دستی بود که جامعه مدنی و نیروهای زنده آن بسوی حاکمیت برای پذیرش دگرگونی های دمکراتیک دراز کرد. اما این بار هم پاسخ حاکمیت به این فرصت تاریخی سرکوب و برخوردهای خشن بود. ضربه روانی و ترومای ناشی از این شکست ها جامعه و افکار عمومی را نسبت به امکان دگرگونی بسیار بدبین و سرخورده کرده است.

در میان کسانی که اکنون از دور و نزدیک دستی در حاکمیت و قدرت سیاسی دارند در عمل نوعی بازی سیاسی غیرصادقانه و سترون بوجود آمده و امیدی به گشایش در فضای سیاسی ایران وجود ندارد. بن بست سیاسی در ایران و چند و چون گذار به دمکراسی و نیز برخورد با حاکمیت و نیروهای تشکیل دهنده آن یکی از اصلی ترین موضوعات جداسری و تنش میان نیروهای سیاسی اپوزیسیون را تشکیل می دهد برخوردها و روش های خصمانه و نامدارایی و خشونت کلامی گاه نشانه استیصال و یاس شماری از افرادی است که تداوم بن بست سیاسی آنها را به تنگ آورده

چنین برخوردها و فرهنگ سیاسی منفی در بسیاری دیگر از کشورهای

جهان هم وجود دارد و متأسفانه بخشی از زندگی سیاسی را تشکیل می دهد. پدیده ای که به اعتبار سیاست و کار سیاسی نزد افکار عمومی لطمه فراوانی زده و عدم اعتماد به نیروها و شخصیت های سیاسی را در پی آورده است. تفاوت مهمی که می توان در مقایسه کشورهای دمکراتیک با ایران مشاهده کرد حضور پررنگ فضاهای دیالوگ، فعالیت و کنش مشترک بین نیروهایی است که به خانواده های سیاسی گوناگون تعلق دارند. در این کشورها رسانه های آزاد هم نقش مهمی در شکل دادن به این تبادل نظرها، رویارویی سنجشگرانه و دیالوگ دایمی ایفا می کنند. همزمان وجود یک دستگاه قضایی بی طرف این امکان را بوجود می آورد که کسانی که قواعد بازی دمکراتیک را نمی پذیرند توسط مرجع عادلانه و متناسب با جرم خود مجازات شوند.

است.

ویژگی دوم ضعف آسیب شناسانه فرهنگ دمکراسی در کشور است. تجربه ناچیز دمکراتیک در زندگی سیاسی، بیگانگی با مفاهیمی مانند مصلحت عمومی، سازش و پراگماتیسم سیاسی و یا یادنگرفتن همزیستی با غیرخودی در عمل روابط میان نیروها و کنشگران سیاسی و مخاطبان آنها را با دشواری مواجه می کند. برای مثال اگر قرار بود نیروهای سیاسی در زندگی سیاسی مشارکت کنند و در جریان یک انتخابات با یکدیگر رقابت سالم و دمکراتیک داشته باشند و یا دست به همکاری بزنند شاید جنس این روابط هم تغییر می کرد. یا اگر آنها در درون یک نهاد مدنی و یا شورای شهر و استان ناچار به تفاهم و سازش بر سر پروژه های مشخص بودند شاید زبان گفتگو با یکدیگر بهتر یاد می گرفتند و رقیب سیاسی و غیر خودی را به عنوان دشمن نگاه نمی کردند. در حقیقت

دنیاست. فردیت رو به رشد جدید بتدریج به کاهش نفوذ جمع ها و ساختارهایی انجامیده که در گذشته و در سنت مدرنیته غربی به فرد هویت می دادند و برایش معنای هویتی داشتند. چیز مهمی در دنیای ما و در رابطه با افراد و ذهنیت آنها عوض شده و بسیاری از تحولات در رفتارها و منش فردی هم به این فضای و حال و هوای جدید هم مربوط است. فردیت جدید به معنای احساس آزادی و خودمختاری بیشتر در داوری و برخورد با دیگران و گاه بی پروایی و زیر پا گذاشتن اصول و چهارچوب های جمعی گذشته است و فضای مجازی هم عرصه خوبی برای هنجار شکنی، بیان آزادانه شادی، خشم، نفرت و بیزاری است.

سه ویژگی فضای سیاسی ایران

تغییرات ذهنیتی، اجتماعی و تکنولوژیکی معاصر را باید در متن جامعه کنونی ایران مورد توجه قرار داد. در بازخوانی تحلیلی فضای سیاسی کشور می توان به سه

پیشرفت‌های مثبت و امیدوارکننده در میان شماری از نیروهای دمکرات فرهنگ دمکراسی ضعیف و شکننده مانده است. تداوم جدل‌ها و مشاجرات بی پایان، بی اعتمادی‌ها، پرخاشگری‌ها و برخوردهای خصمانه یکی دیگر از نشانه‌های این ضعف اساسی است. اگر روشنفکران و نیروهای دمکرات در چکسلواکی ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ توانستند گرد منشور ۷۷ جمع شوند و افق جدیدی را برابر جامعه در بن بست آن زمان کشور خود ترسیم کنند و یا در لهستان سندیکای همبستگی توانست چنین نقشی را بازی کند در ایران ما پس از ۴ دهه در شکل دادن به یک آلترناتیو دموکراتیک اهل گفتگو و مدارا باز مانده ایم و دستاوردها در این زمینه برای ۴ دهه تجربه چندان چشمگیر نیست. باید پیرامون این ناکامی بزرگ اندیشید و هر کس پیش از آنکه نوک تیز انتقاد را متوجه دیگران کند باید به گونه سنجشگرانه به رفتار، منش و گفتار خویش بازگردد. گاه به نظر می‌رسد که اپوزیسیون دمکرات پس از ۴۰ سال هنوز بر این باور است که گویا فرهنگ دمکراتیک و رابطه سالم و سنجشگرانه موضوعی است که به آینده و دوران پس از تغییرات دمکراتیک در ایران مربوط می‌شود. در حالی که وجود یک فرهنگ دمکراتیک و برخوردهای سنجشگرانه و منصفانه است که زمینه تحولات مثبت در افکار عمومی و جامعه را فراهم می‌کند و نه برعکس.

فرهنگ مدارا، گوش دادن به دیگری متفاوت، پرهیز از یکسویگری و ماهیت گرای، دوری جستن از جدل‌ها و مشاجرات سترون، شکل دادن به نوعی اخلاق سیاسی جدید جمعی برای مقابله با هوچی‌گری و برخوردهای خصمانه و کور موضوع زمانی نیست که در جامعه دمکراسی برقرار شده باشد. ما از همین امروز برای ساختن آینده نیاز به گسترش فرهنگ دیالوگ، مدارا و برخورد منصفانه داریم. بدون دیالوگ انتقادی و همزیستی مسالمت آمیز، بدون پرهیز از داوری یکسویه و ماهیت‌گرایی ما از تجربه خود و نگاه دیگری چیزی یاد نمی‌گیریم. فقر فرهنگ سیاسی ما از همین امتناع یادگیری مشترک از طریق دیالوگ انتقادی و تلاش برای درک متقابل ناشی می‌شود. دمکراسی نیاز به فرهنگ دمکراتیک و دمکرات‌های اهل گفتگو، مدارا و سنجشگری دارد.

اگر بخواهیم با انصاف به سراغ تجربه ۴۰ سال اخیر نیروهای سیاسی برویم شاید بتوان گفت همه چیز منفی، تاریک و نومیدکننده نیست. ما از یکسو شاهد ادامه درگیری‌ها، پرخاش‌ها و مشاجرات سترون هستیم و آنچه بیشتر در فضای مجازی و رسانه‌های اجتماعی دیده می‌شود بیشتر به گرد و غبار همین تنش‌ها و برخوردهای خصمانه پایان ناپذیر مربوط می‌شود. اما همزمان دست کم در بخشی از نیروهای سیاسی، کنشگران و روشنفکران ایران نوعی رابطه دمکراتیک و دیالوگ سیاسی واقعی شکل گرفته است و ما کمتر شاهد جنجال و تنش میان این بخش از اپوزیسیون دمکرات اهل گفتگو و مدارا هستیم. این

زندگی واقعی و عینی سیاسی برای نیروهای اپوزیسیون دمکرات و مخاطبان آنها وجود ندارد و روابط آنها بیشتر از عوامل ذهنی، تصورات و پیش‌داوری‌ها تأثیر می‌پذیرند.

ویژگی سوم به حضور یک حکومت اسلامی و سرکوب گسترده دینی بازمی‌گردد و گسست ژرفی که در جامعه سیاسی و در میان نیروها، کنشگران و روشنفکران بوجود آورده است. شماری از سکولارها دین و دینداری را با حکومت دینی همسان می‌انگارند و به دین باوران با بی‌اعتمادی و بدبینی می‌نگرند. گاه در میان دیندارانی که از حکومت اسلامی فاصله گرفته اند هم همین برخورد منفی با سکولارها دیده می‌شود.

یکی دیگر از جنبه‌های مهم دگرگونی اجتماعی دهه‌های اخیر تحول رابطه فرد با ساختارها و گروه‌های بزرگ و رشد چشمگیر فردیت جدید است. ما با نوعی زوال نسبی و کاهش اعتبار و نفوذ فضاها، نهادها و ساختارهای شناخته شده مدنی که استخوان بندی جامعه مدرن را تشکیل می‌دادند سر و کار داریم. رونق‌گفتمان و رفتارهای پوپولیستی جدید که سمت و سوی اصلی آن را درشت‌گویی، نفرت از دیگری و یکسویگری تشکیل می‌دهد از جمله به این پدیده می‌توان مربوط کرد. فردیت جدید به معنای احساس آزادی و خودمختاری بیشتر در داوری و برخورد با دیگران و گاه بی‌پروایی و زیر پا گذاشتن اصول و چهارچوب‌های جمعی گذشته است و فضای مجازی هم عرصه خوبی برای هنجار شکنی، بیان آزادانه شادی، خشم، نفرت و بی‌زاری است.

دستاورد مثبت دمکرات‌های اهل گفتگو و مدارا با آنکه همه نیروها را در بر نمی‌گیرد ولی واقعی و نهادگزارانه است و رو به آینده دارد.

فضیلت فرهنگ دیالوگ

نیروهای دمکراسی و مخاطبان آنها در ایران ضعیف اند و نتوانسته‌اند در هم‌آوردی خود با اقتدارگرایی توازن قوا را به سود خود بر هم زنند. این ضعف اساسی هم در بوجود آوردن موج دمکراسی خواهی در بدنه جامعه دیده می‌شود و هم در شکل دادن به فرهنگ سیاسی جدید با قواعد بازی شفاف. در حقیقت با وجود برخی

این سه ویژگی هم به نیروهای سیاسی داخل ایران مربوط می‌شود و هم بگونه‌ای گاه پارادوکسال کنشگران سیاسی خارج از کشور را در بر می‌گیرد. دیاسپورای ایرانی پراکنده در سراسر دنیا در شکل دادن به نوعی فرهنگ دمکراتیک و گفتگوی سنجشگرانه میان کنشگران و نیروهای سیاسی دمکرات ناموفق بوده و با وجود زندگی در فضای سیاسی آزاد خارج از کشور به نظر می‌رسد رفتارها نزد همگان گاه چندان دگرگون نشده است. این موضوع البته شامل همه نیروهای سیاسی اپوزیسیون نمی‌شود.

ادامه از صفحه ۳۲

اید و خود را جزء مصادیق مفاهیم کلی و بدون تعیین مصداق این نوشته تحلیلی تلقی کرده اید؟ انصافاً پاسخ آن برای من روشن نیست.

در انتهای مقاله تان در ادامه گله‌گذاری‌هایی که از بنده داشته و مرا با الفاظ مختلف در مسائل بی‌ارتباط با مقاله نواخته اید، به موضوعی اشاره نموده اید که شاید (تنها «شاید») دلیل این همه برافروختگی شما باشد. گفته اید که قبلاً مقالات شما مرتب در سایت ملی - مذهبی منتشر می‌شده اما از وقتی که جنابعالی در مصاحبه‌ای با حضور آقای یوسفی اشکوری و آقای نوریزاده در صدای آمریکا انتقاد ملایمی به دکتر شریعتی کرده اید از آن پس برای همیشه از سوی سایت ملی - مذهبی بایکوت شده اید!

به نظر می‌رسد ذکر کردن نام شریعتی در نوشته تان و تکه پرانی به بنده و مقایسه با حسین شریعتمداری و غیره و این همه نوازشی که در مقاله تان نموده اید ریشه در این امر داشته باشد! دوست عزیز آیا نمی‌شد این همه وقت خودتان و خوانندگان را نمی‌گرفتید و

از خود بنده سؤال می‌کردید و عصبانیت تان را سر نوشته اخیرم خالی نمی‌کردید؟!

جناب دوشوکی همیشه عزیز ما! برای رفع سوء تفاهم شما این نکته را عرض میکنم شما لطفاً این سایت را مرور بفرمایید در بازه زمانی بیش از ۵ سال اخیر آیا حتی «یک» مقاله و نوشته از بنده در همین سایت می‌بینید؟

جناب دوشوکی از مقطعی به بعد بنا به دلایلی که جای بحث آن اینجا نیست بنده و جمع کثیر دیگری (از جمله همین آقای یوسفی اشکوری که با شما در آن میزگرد بوده اند)، حتی اجازه بازنشر مطالبمان در این سایت که از تیتیر ملی - مذهبی بهره می‌برد اما هیچ ارتباط تشکیلاتی با ملی مذهبی‌های داخل و خارج از کشور ندارد و توسط یکی دو نفر اداره می‌شود را نداده ایم.

به عنوان آخرین نکته باید بیفزایم در بازه زمانی که شما گفته اید نوشته‌های تان در این سایت منتشر می‌شد از قضا مدیریت سایت با بنده که کتابهای شریعتی را خوانده و بسیار از او آموخته‌ام، بوده است! امیدوارم

رفع سوء تفاهم شده باشد.

وقتی نقد ارسال می‌شود بر مقاله من، در اولین جلسه شورای دبیران میهن پس از ارسال نوشته تان مطرح شد دوستان اجماعاً تصمیم گرفتیم برای شماره بعدی میهن از شما هم در صورت موافقت تان برای ارسال مقاله دعوت کنیم.

به گفته مولوی بزرگ: با کریمان کارها دشوار نیست. از شما جز کرامت انتظاری نداشته و نداریم.

ارادت
رضا علیجانی

لینک به مقاله رضا علیجانی ۱ - <http://mihan.net/2128/28/05/1398/>

لینک: ۲ - <https://www.youtube.com/watch?v=MRhAqiURLZY>

لینک متن کامل مقاله من: <http://mihan.net/2128/28/05/1398/>

خلاصه این مقاله در این آدرس نیز قابل دسترس است: <https://t.me/rezaaljani41> ۱۷۸۴



میدان رسانه و جنگ روانی

مهدي جامي



از منظر رسانه ای، مشکلات مربوط به ارتباط گروه‌های مخالف رژیم ولایت فقیه عمدتاً مربوط به فقدان میدان اجتماعی است. این پایه اصلی باقی مشکلات است.

گروه‌های مخالف در حال حاضر عمدتاً در خارج کشور متمرکزند و اگر در داخل هم باشند عرصه ای برای بروز واقعی و مدنی و سیاسی ندارند. برای ساده تر شدن مساله توجه خود را صرفاً معطوف گروه‌های خارج نشین می‌کنم.

گروه‌های خارج نشین اپوزیسیون هم در کشورهای مختلف پراکنده اند و هم فاقد تشکیلات کارآمد هستند و تنها میدان عمل آنها به طور عمده حضور رسانه ای است. گرچه گاهی نیز اجتماعات کوچکی با افراد معین در این شهر و آن شهر یا در مقابل

این سفارت و آن سفارت ایران برپا می‌کنند. یا مثل گردهمایی اخیر در لندن گروه کوچکی از ژنرال‌های بدون لشکر و سرباز دور هم جمع می‌شوند که طبعاً

برد و نفوذی ندارند. بنابراین حضور اپوزیسیون عمدتاً و در موارد بسیار صرفاً حضور رسانه ای است. اما حضور رسانه ای هرگز جای حضور اجتماعی و تکاپو در صحنه واقعی سیاسی را نمی‌گیرد. بنابراین مشکل شبیه رابطه دو دوست یا دو دلداده است که صرفاً از طریق نامه با هم تماس

دارند. این تماس به دلیل اینکه عینی و ملموس و در صحنه واقعیت اتفاق نمی‌افتد زیاد متکی به سخن و رمانتیک است. واقعیت رمانتیسیسم را فلج می‌کند.

این را یکبار بعینه در انقلاب باشکوه رمانتیک خودمان در سال ۵۷ دیدیم. خیلی زود از پا درآمد و درآمدیم. سیاست تنها در پیوند با صحنه و میدان اجتماعی و واقعیت شکل می‌گیرد. رسانه جای خالی میدان را پر نمی‌کند. مگر با توهم. اپوزیسیون در سالهای اخیر بیش از همیشه دچار توهم است. بسادگی به این

خاطر که دست و پایش از واقعیت دور مانده است. وقتی حضور مخالفان به حضور رسانه ای محدود شد مشکلات بزرگی پیدا می‌شود که برای همه ما دیگر ناشناخته نیست. عمده آنها از دست دادن تماس با اجتماع هدف است که هر قدر بر تعداد سالیان

داشته است؟

اما یک سوی کمتر بحث شده ماجرا برنامه ریزی آگاهانه و پرفشار گروه‌های اپوزیسیون برای پررنگ کردن حضور رسانه ای است تا آن فقدان تماس و نفوذ اجتماعی را به تصور خود جبران کنند. این مشکلی است که به صورت باندبازی،

از طرف دیگر، تجربه بیست و چندساله ای که من در کار با رسانه های خارج از ایران داشته ام نشان می‌دهد که تقریباً هیچ گروهی از اپوزیسیون دارای «استراتژی رسانه ای» نیست و شاید حتی از شناخت اولیه هم از رسانه و شبکه محروم است. تنها برخی گروه‌های کوچک مثل حزب کمونیست کارگری و فرشگرد و مجاهدین خلق را می‌توان مستثنا کرد که خود یا مشاوران شان دارای شناخت رسانه ای هستند و از رسانه به سود اهداف خود که عمدتاً «تبلیغات روانی» است استفاده می‌کنند.

برای تکمیل منظر رسانه ای این نکته مهم است که بدانیم بخش بزرگی از آنچه در رسانه های فارسی می‌بینیم تبلیغات سیاسی و یا جنگ روانی است؛ چه از سوی رژیم ولایتی و چه از سوی مخالفان فعال روی شبکه. ویژگی تبلیغات (مثبت) یا جنگ روانی (تخریبی) تاکید بر فضا سازی و تصویر سازی است تا نشان دادن واقعیت. این موضوع باز هم بر واقع‌گرایی اپوزیسیون دامن می‌زند و فضایی را ایجاد می‌کند که در آن ادعا و تکرار آن و دست رد زدن به سینه هر کس مخالف ادعا باشد اصل قرار می‌گیرد.

طبعاً در چنین فضایی هیچ تعجب نباید کرد که هتاکي و عقده‌گشایی و اتهام زنی و اغراق و خبر جعلی رواج یابد. همه اینها بخش‌های جداناپذیری از جنگ های روانی و رسانه ای هستند. شواهد

موج سازی، خرید لایک، و تشکیل اتاق‌های کامنت گذاری گروهی و هدفمند خود را نشان می‌دهد.

البته امروز دولتهای مستقر هم از این روشها برای پیش بردن اهداف خود استفاده می‌کنند. چنانکه چینی‌ها کامنت‌گذاران حرفه‌ای دارند و به آنها برای کارشان مزد پرداخت می‌کنند تا بر روندهای روزانه در شبکه‌های اجتماعی تاثیرگذاری کنند. (شرح آن را در کتاب رضایت و بستان ببینید) ولی اگر یک دولت مستقر از این روشها استفاده کند بخشی از

فعالیت‌های رسانه ای و «سیاسی» آن محسوب می‌شود. در مورد اپوزیسیون در اغلب موارد این روشها به «همه» فعالیتها و فعالیت اصلی ختم می‌شود.

مساله بنیادی به خصلت «مجازی» بودن ارتباط در شبکه بر می‌گردد. اما در مورد اپوزیسیون این مجازی بودن مضاعف است چون اگر مثلاً افسران جنگ نرم یا گروه‌های صاحب منافع در داخل کشور مستقرند و با جامعه در تماس اند، اپوزیسیون این تماس با میدان را هم فاقد است و ناچار باید برای

جبران آن تلاش دوچندان و ده چندان به خرج دهد که حتی در آن صورت هم نتیجه بخش بودن اش معلوم نیست و اگر کارنامه رسانه ای اپوزیسیون را مرور کنیم باید بگوییم بخش بزرگی از آن تلاش به

هدر رفته و می‌رود.



به عبارت دیگر، اگر ایران امروزه به دنبال تولید و تست موشکهای دوربرد است بی تردید تولید و تست موشکهای رسانه ای را هم دنبال می کند که هم بسیار ارزانترند و هم بی دردسر به آمریکا و کانادا و کشورهای غربی هم می رسند. خطری که امروز رسانه های فارسی زبان را تهدید می کند آن است که از تهران اداره شوند. بی تجربگی عمومی سردبیران و مدیران این رسانه ها در حوزه جنگ روانی خطر را مضعف کرده است.

در نهایت، نیروهای معتقد به اصول مدنی در اپوزیسیون برای نجات از دام های جنگ روانی از طرف نیروهای فشار داخل کشور یا از طرف دیگر نیروهای اپوزیسیون نیازمند نوسازی و بهسازی و به کار گرفتن استراتژی های کارآمد رسانه ای هستند. و تلاش بی وقفه برای حفظ ارتباط و تماس با داخل کشور و نیروهای هوادار تا از میدان عمل سیاسی دور نمانند و سرگرم جدالهای رسانه ای بیهوده نشوند. شرح جزئیات چنین رویکردی خود نیازمند نشست های مختلف و بررسی جوانب کار است که در چشم انداز فعلی دیده نمی شود. اما پیشنهاد ساده من همیشه این بوده است که هر وبسایت منتقد و اپوزیسیونی باید «صفحه رسانه» یا ستونی برای رسانه داشته باشد (و تلویزیون ها هم برنامه ای خاص رسانه و تحولات آن و مباحث روز رسانه ای). مثل اینکه باید برای اقتصاد و آموزش هم داشته باشند. اینها حوزه هایی است که مرتب در حال تغییرند و بدون دنبال کردن تحولات آن و اثرات آن و شناخت دامنه هر تحول و تاثیرگذاری اش غیرممکن است بتوان برخورد مناسبی برای آن طراحی و اجرا کرد. کافی است تحولات رسانه ای را نه بعد از وب که دیگر قدیمی شده (گرچه هنوز دو دهه هم از رواجش نگذشته) بلکه تحولات مابعد ظهور موبایل هوشمند را در نظر بیاوریم و رشد شبکه های اجتماعی. در غیاب این شناخت رسانه ای آنچه غلبه می یابد جنگ روانی است و گروههای ناشناسی که از تخریب فضای ارتباطی سود می برند.

بعیدی دارد. و این کاملا به نفع نیروهای حافظ رژیم ولایت فقیه است. یعنی آنچه به جنگ «همه علیه همه» تعبیر می شود چیزی است که بیشتر ساخته روشهای جنگ روانی است.

سوال اساسی اکنون این است که گروههای سیاسی ما که از اعتباری برخوردار هستند تا چه حد با اصول جنگ روانی و مقابله با آن آشنايند. دو سه موج بزرگی که در همین ماههای اخیر در شبکه پیدا

متعدد می توان نشان داد که بخش بزرگی از هتاکي ها سازمان یافته است. یعنی میان هتاکي سياسي و هتاکي های منفرد چه از جهت وسعت و دامنه و چه تکرار و قدرت جنجال آفرینی فرق جدی وجود دارد. بجز این مسائل که به بافتار و رفتار گروههای مخالف بر می گردد، از این نکته هم نباید گذشت که گروههای مختلف دیگری هم در دامن زدن به آشوب ارتباطی نقش دارند. روشن ترین گروه طبعاً افسران

از منظر رسانه ای، مشکلات مربوط به ارتباط گروههای مخالف رژیم ولایت فقیه عمدتاً مربوط به فقدان میدان اجتماعی است. این پایه اصلی باقی مشکلات است. گروههای مخالف در حال حاضر عمدتاً در خارج کشور متمرکزند و اگر در داخل هم باشند عرصه ای برای بروز واقعی و مدنی و سیاسی ندارند. سیاست تنها در پیوند با صحنه و میدان اجتماعی و واقعیت شکل می گیرد. رسانه جای خالی میدان را پر نمی کند. مگر با توهم. اپوزیسیون در سالهای اخیر بیش از همیشه دچار توهم است. بسادگی به این خاطر که دست و پایش از واقعیت دور مانده است.

شد و اتهام های مختلفی که به نیروهای اپوزیسیون یا نیروهای منتقد وارد شد، و منشأ آن داخل کشور بود، نشان می دهد که چقدر اپوزیسیون و نیروهای رسانه ای اش در این زمینه بی تجربه اند و آگاه و ناآگاه در خدمت پیشبرد اهداف افسران جنگ نرم عمل می کنند. از طرف دیگر، برآمدن گروهی مثل فرسنگرد و تمایل اش به انحصار مخالفت با ولایت و بیرون کردن رقبای قدیم و جدید از صحنه نیز نشانگر آن است که نیروهای جالفتاده اپوزیسیون شناخت روشنی از کارکرد رسانه و مقابله با حرکتهای سازماندهی شده رقیبان خود ندارند.

خطر بزرگی که ایجاد شده رفتار و سازماندهی پرفشار افسران جنگ نرم از داخل کشور است طوری که می توان شاهد آورد که بر رفتار و گزینه های روزنامه نگاران خارج از کشور تاثیر گذاشته اند.

جنگ نرم وابسته به رژیم ولایت فقیه اند که با انواع روشهای جنگ روانی که برای آن آموزش دیده اند به تشدید درگیری های لفظی و عاطفی و تخریب فضای رسانه ای کمک می کنند و سعی دارند موضوع را به سمتی بکشانند که بتوانند از آن بهره برداری کنند. اما گروههای کوچک و بزرگ دیگری هم در این میانه نقش بازی می کنند. از جمله، کسانی که باید به آنها «هکر ارتباطی» گفت. یعنی کسانی که از به هم ریختن فضای بحث افراد معینی لذت می برند و هدف اولیه شان خرابکاری است. اما به آسانی ممکن است به استخدام گروههای هدفدار سیاسی و امنیتی هم درآیند.

در این میانه آنچه اتفاق می افتد و افتاده است بی اعتبار شدن اپوزیسیون است و دامن زدن به تصویری از سیاست و محتوای سیاسی که با واقعیت فاصله

ادامه از صفحه ۴۲

را ایرانی بخوانند و به منافع ایران حمله کنند. آن حرف های بی معنی را آقای حکیم الهی نوشته بود.» طاهری در این نامه همچنین گفته بود که «از جانب دو-سه همکار خود آشکارا اعلام می کنم که ما از موضع حکومت خود، هر چه باشد، تبعیت می کنیم. میهن ما، هر چه هم در مقایسه با دیگر کشورها عقب مانده باشد، ما همچنان حتی خرابه ها و گورستان های آن را دوست می داریم.» او در پایان نامه اش نوشته بود «خائنان طبقات حاکم زورگویی هستند که که میهن ما را به وضعیت کنونی کشیده اند و شرایطی ایجاد کرده اند که من و کسانی مثل من باید به مدت نه سال در کشورهای خارجی زندگی کنیم و به لقمه نانی که به دست می آوریم، دل خوش کنیم.» (منبع: رادیو تهران، به نقل از باختر امروز، ضبط شده بوسیله بی بی سی).

انتشار مقاله یا مطلب به صورت «پاورقی» جزو کارهای «میهن» نیست. به همین علت مقاله حاضر، که تا حدی هم کوتاه شده - با علامت (...) - قسمت آخر است. متن بسیاری از مقالات دانشنامه ایرانیکا، از جمله مقاله مربوط به بی بی سی، در اینترنت در دسترس همگان است. علاقمندان می توانند برای پی گیری آنچه در اینجا آمد، بدان مراجعه کنند.

به شنوندگان می داد، بسیار محبوب بود. از او به عنوان کسی نام می بردند که «بی هیچ خطائی نبض مردم را در دست دارد». سابقه او در به راه انداختن سر-و-صدا در بی بی سی به ۱۹۴۴ برمی گردد، که در بحبوحه جنگ دوم، یک سری گفتگو درباره رقص پخش کرد.

ابراز تردید یکی از مدیران برجسته بی بی سی «هم درباره مناسب بودن این برنامه و هم درباره ادعای طاهری در مورد احاطه اش بر موضوع رقص»، سردبیر بخش فارسی را به نوشتن یک یادداشت تند و تیز واداشت. در این یادداشت گفته شده بود که وی «با برنامه طاهری موافقت کرده، چرا که وی در گذشته چندین برنامه گفتگو و گزارش تهیه کرده که با استقبال روبرو شده است، و باید تشویق شود.»

و حالا، در ۱۹۵۱، طاهری در نامه ای خطاب به دکتر حسین فاطمی، محرم نزدیک و وزیر امور خارجه دکتر مصدق و سردبیر روزنامه باختر امروز، یادآوری کرد که وی «اولین عضو رادیو تهران» بوده است، و اکنون به این دلیل این نامه را می نویسد که «دو شب پیش از رادیو تهران شنیدم که همه اعضای (ایرانی) بی بی سی خائن اند.» طاهری در این نامه همچنین نوشته بود که نه او و «نه هیچ یک از دیگر اعضای دائمی بی بی سی «کسانی نیستند که بی شرمانه خود

بی بی سی «هیچ گونه» ارتباطی با «اشارات زنده ای» که با نام ایران جاه پخش شده، ندارند. و کارکنان ایرانی بی بی سی «طرفدار ایران اند» و به پخش آن برنامه ها اعتراض کرده و حتی اداره رادیو لندن را تهدید به استعفا کرده اند.» سفارت همچنین توضیح داده بود که نام نویسنده آن نامه ها «حکیم الهی» است که از یک سال پیش در «مدرسه زبان های شرقی لندن زبان فارسی» درس می دهد. وی هیچگونه شعل رسمی در بی بی سی ندارد. سفارت اضافه کرده بود که اقدامات لازم برای «پایان دادن به چنین گفته هایی» انجام شده است. اندکی بعد، کارکنان بخش فارسی بی بی سی اعلام کردند که «به اتفاق آرا» به مدیریت بی بی سی اطلاع داده اند دیگر «گفته های مفسران سیاسی، تحلیل های خبری روز یا هر مطلبی را که مربوط به نفت یا حکومت دکتر مصدق باشد، پخش نخواهند کرد.» آنها این تهدید را در چند مورد دیگر تکرار کردند.

ابوالقاسم طاهری، یکی از قدیمی ترین کارکنان بی بی سی نیز احساسات میهن پرستانه خود را ابراز کرد. برنامه هفتگی طاهری با عنوان «پاسخ به شنوندگان» که در آن پاسخ های روشن و زیرکانه ای

زمینه‌های شکل‌گیری و بروز خفقان در فضای مجازی

علی حاجی قاسمی



حالا دیگر همگان در باره آن صحبت می‌کنند، در باره رواج گسترده هتاک، ادبیات مبتذل، لحن خشونت‌آمیز تمامیت‌خواهان در فضای مجازی، نفی دیگران و مسلم دانستن راهکار و آلت‌رناتیو خودی و تهدیداتی از این دست. فضای مجازی که بستر نامحدودی را برای حضور گسترده و بی‌واسطه کاربران ایجاد کرده به جولانگاه گروه‌هایی نوظهور و تمامیت‌خواه تبدیل شده است. اگر در چند دهه پیش تنها برخی از گروه‌ها و محافل منزوی و عصبانی گرفتار به خشونت کلامی در پی تحمیل سروری خود بودند در سال‌های اخیر اما این پدیده در طیف‌های گسترده‌تر و در گفتمان سیاسی ایرانیان، بخصوص در فضای مجازی جای پا محکمی پیدا کرده است. حالا دیگر روشنفکرانی که ده‌ها سال سابقه مبارزه با استبداد را در کارنامه خود دارند نیز به اسطوره‌های اقتدارگرایی متوسل شده‌اند و دیگرانی را که به نقد آلت‌رناتیو مطلوب آنها می‌پردازند آماج حملات خود قرار می‌دهند. سقف تحمل رسانه‌های فارسی‌زبان نیز در مواجهه با این پدیده بالا رفته و برخی از این رسانه‌ها خود به ابزاری در دستان مروجین این فرهنگ تبدیل شده‌اند. چنانچه فکری به حال این پدیده نشود و توافقی عمومی در مواجهه با آن صورت نگیرد روند توسعه سیاسی و اجتماعی در ایران از تهدیدی جدی مواجه خواهد شد و جامعه ایران از چاله به چاه خواهد افتاد.

ریشه‌های تر در فرهنگ سیاسی ایرانیان را در بروز این پدیده برجسته می‌داند. عواملی که به معرفت جمعی لایه‌های مختلف سیاسی و فرهنگی ایران و کمبودهای اساسی که در این زمینه وجود دارد مربوط می‌شود. زیرا چنانچه معرفت عمومی ایرانیان در برابر چنین کجروی‌ها مصونیت می‌داشت هرگز در برابر چنین انحرافی، آن هم در این ابعاد فراگیر، اینچنین آسیب‌پذیر نمی‌بود. رواج

گسترده ادبیات و گفتمان تهاجمی و خشونت‌آمیز حقیقتاً تهدیدی جدی است که می‌تواند در بزنگاه‌های مختلف تمامی دستاوردهایی که تاکنون گام به گام به دست آمده است را نقش بر آب کند و زمینه‌ساز ظهور و تداوم استبداد، هرچند در هیبتی نوین، باشد. در روایت این نگارنده دست‌کم سه عامل مهم در بروز این پدیده تعیین کننده بوده است.

سه عامل مهم در پیدایش پدیده تهدید و هتاک

یکم و مهمترین عامل در پیدایش این وضعیت، کاهش چشمگیر نقش و جایگاه نهادهای مرجع فرهنگی، ادبی و سیاسی در روند گفتمان‌سازی و شکل‌گیری معیارها و ملاک‌های ارزشی و اخلاقی در جامعه ایران بوده است. با تضعیف و یا فقدان نهادهای مرجع، فضا برای میداننداری محافل و جریان‌های افراطی و ماجراجو فراهم شده است. در جوامع و دموکراسی‌های پایدار، باوجود آزادی‌های گسترده و پلورالیسم فکری، ارزشی و سیاسی، همواره نهادهای مرجعی وجود دارند که در شکل دادن به ارزش‌ها، اصول و مبانی پایه‌ای برخاسته از تاریخ و تجربه جمعی آن جوامع، از جایگاهی برجسته و مورد احترام همگان برخوردار هستند. نقش نهادهای مرجع دیکته کردن باورها و ارزش‌ها نیست بلکه ارائه

ملاک‌ها و معیارهایی است که با عزیمت از پلورالیسم فکری و فرهنگی، همزیستی بین گروه‌های مختلف اجتماعی که رفتار و باورهای متفاوتی را دارند ممکن می‌سازد. کارکرد نهادهای مرجع به میزان اعتباری بازمی‌گردد که آنها در جامعه از آن برخوردار هستند. در جوامع سنتی نهادهای مرجع عمدتاً به روحانیت، اشراف و جمعیت محدود ادیبان محدود می‌شد ولی در جوامع مدرن نهادهای جدید در قالب نظام آموزشی، مجامع آکادمیک، فرهیختگان فرهنگی و هنری، احزاب، سندیکاها، رسانه‌های جدی و در خدمت عموم و مراجع دیگری از این دست جایگزین نهادهای مرجع سنتی شده‌اند.

در ایران، اتفاقی که رخ داده اینکه اعتبار نهادهای مرجع سنتی که بخش مهمی از آنها در حکومت مشارکت دارند تضعیف شده است اما از سوی دیگر نهادهای مرجع مدرن نیز به دلیل برخوردار نبودن از اقتدار و نفوذ کافی در جامعه قادر به ایجاد اجماع نوین و به روز کردن ملاک‌ها و معیارهای مورد توافق همگانی نبوده‌اند. یعنی ادیبان و نویسندگان، هنرمندان مردمی و پرنفوذ، دانشگاهیان، نظریه‌پردازان و یا سیاستمداران نامدار ایرانی از امکان ارتباطی کافی با جامعه برای قرار گرفتن در جایگاه و موقعیت مسلم "مرجع" بودن است برخوردار نبوده‌اند. این امر سبب شده است تا

استفاده گسترده از تهدید و هتاک به عنوان ابزاری در مناسبات سیاسی از دو سال پیش و همزمان با اعتراضات خیابانی دی ماه به اوج خود رسید، چه آن زمان روند تحولات تدریجی که حدود بیست سال دست بالا را در گفتمان سیاسی داشت با چالشی جدی از سوی طیف برانداز مواجه شده بود. دستور کار براندازان نوین یورش همه‌جانبه به رقیبان و حذف آنها از صحنه بود. برخلاف نگاه یکجانبه و کلیشه‌ای که رواج هتاک و ادبیات خشن در فضای مجازی را به نهادهای حکومتی و یا جمعیت‌های محدود و سازماندهی شده در میان مخالفان حکومت تقلیل می‌دهد، این نگارنده نقش عوامل ساختاری‌تر و

شدند و محافل فرهنگی، دانشگاهی و کنشگران عقلانی عرصه سیاست را زیر فشار گذاشته و گفتمان جاری فضای مجازی را تحت الشعاع خود قرار دادند. از همه اینها مهمتر اینکه توانستند روند فرمیستی سازنده‌ای که از مدت‌ها پیش آغاز شده بود را دچار وقفه و حیرانی کنند.

با اینکه موج شدید خفقان مجازی تا حدودی فروکش کرده است و با آشکار شدن ناپایداری اراده تغییرات سیاسی معطوف به قدرتهای خارجی، هیجانات براندازانه هم تا حدودی افت کرده است ولی عواقب، پیامدها و تاثیرات فرهنگی رادیکالیسم مجازی همچنان محسوس است.

تجربه اخیر دست کم نشان داده است که عرصه سیاسی ایران تنها با تمامیت‌خواهی حکومتی مواجه نیست بلکه در میان مدعیان قدرت نیز گرایش به تمامیت‌خواهی وجود دارد که می‌تواند برای تحقق اهداف قدرت‌طلبانه خود، ملاک‌ها و معیارهای دموکراتیک و آزادیخواهانه را قربانی کند. البته این واقعیت را نیز نباید از نظر دور داشت که تداوم ساختار سیاسی کشور که در طی چهار دهه بر روند حذف و بیرون راندن بخش‌های عظیمی از فعالین سیاسی به خارج از نهادهای تصمیم‌گیری استوار بوده و هیچ گشایشی در جهت رواداری سیاسی در آن مشاهده نشده است عامل اصلی لبریز شدن صبر فعالین سیاسی بوده است. بسیاری از فعالین سیاسی، بخش اعظم عمر سیاسی خود را در اپوزیسیون و حتی در تبعید گذرانده‌اند و به همین واسطه حتی امکان سفر به زادگاه خود را نیز نداشته‌اند. عدم برخورداری از این اولیه‌ترین حق شهروندی به تنهایی می‌تواند موجب شود تا آنها به راهکار براندازانه گرایش پیدا کنند، راهکاری که دست کم به آنها وعده رویای تغییراتی را می‌دهد که زمینه ساز تحقق پایه‌ای‌ترین حقوق شهروندی آنها، یعنی حق بازگشت به میهن و حق مشارکت سیاسی است.

ضرورت دستیابی به یک توافق جمعی

در جمع‌بندی این بحث باید تاکید کنیم که تجربه خفقان مجازی نشان داد که جامعه سیاسی ایران در برابر یورش گروه‌ها و محافل تمامیت‌خواه که پروژه گفتمان سازی و ایجاد موج‌های سیاسی را از طریق ایجاد جو ارباب و وحشت به پیش می‌برد مصونیت ندارد. برای پیشگیری و حتی مقابله با چنین تهدیداتی دستیابی به یک توافق جمعی در میان طیف‌ها و گروه‌های مرجع فکری، فرهنگی و سیاسی، از طیف‌های مختلف، بسیار حیاتی است. همین مراجع هستند که در مقاطع مختلف با مشاهده تهدیداتی که روند سالم سیاسی و فرهنگی را نشانه می‌گیرند می‌توانند وارد عمل شوند و با ایجاد اجماع برای مقاومت جامعه مدنی در برابر آن، زمینه ایستادگی در برابر تمامیت‌خواهان را فراهم آورند.

سرانجام اینکه، تجربه خفقان در عرصه مجازی نشان داد که هدف اصلی مبارزات دموکراتیک، تغییر حکومت‌ها و یا جایجایی الگوتراپی‌های حکومتی، آنهم به هر روش و ابزار، نمی‌تواند و نباید باشد. تحول دموکراتیک راهکارها و روش‌های سالم و سازنده‌ای را می‌طلبد که قطعا در آن حذف، بکارگیری تهدید، جوسازی و هجمه‌های تبلیغاتی جایی ندارد. اگر گروه‌های مرجع در این زمینه سهل‌انگاری کنند و تسلیم جو و فضای ساختگی نهادهای نیرومندی شوند که دستور کاری غیردموکراتیک دارند درهای سیاست همچنان برپایه‌های استبداد خواهد چرخید.

فضای مجازی اراده کرده‌اند که تحول بزرگ فورا باید صورت پذیرد و هر صدای دیگری که وعده تغییرات تدریجی، کم هزینه‌تر و بادوام‌تر را می‌دهد برتابیده نمی‌شوند زیرا در عزم بزرگ برای تغییرات فوری خلل وارد می‌کنند. پس باید در محاق فرو روند. طبیعت خودجوش، احساسی و عمدتا نسنجیده

جامعه ایران، حتی در میان تحصیلکردگان آن که در عرصه مجازی فعال هستند، شاهد نوعی آناشسیسم ارزشی شده باشد. این امر سبب شده تا در عصر توسعه تکنولوژیک که امکانات ارتباطی گسترده برای گروه‌های وسیعی از مردم برای حضور فعال و مداوم در شبکه‌های مجازی ایجاد شده، امکانات فرهنگی

استفاده گسترده از تهدید و هتاک به عنوان ابزاری در مناسبات سیاسی

از دو سال پیش و همزمان با اعتراضات خیابانی دی ماه به اوج خود رسید، چه آن زمان روند تحولات تدریجی که حدود بیست سال دست بالا را در گفتمان سیاسی داشت با چالشی جدی از سوی طیف برانداز مواجه شده بود. سقف تحمل رسانه‌های فارسی‌زبان نیز در مواجه با این پدیده بالا رفته و برخی از این رسانه‌ها خود به ابزاری در دستان مروجین این فرهنگ تبدیل شده‌اند. چنانچه فکری به حال این پدیده نشود و توافقی عمومی در مواجهه با آن صورت نگیرد روند توسعه سیاسی و اجتماعی در ایران با تهدیدی جدی مواجه خواهد شد و جامعه ایران از چاله به چاه خواهد افتاد.

حاکم بر فضای مجازی بستر مناسبی را برای بروز و گسترش بی‌قیدی و مسئولیت‌ناپذیری در اظهار نظر و حضور اجتماعی محافل افراطی فراهم آورده است. در فقدان مرجع‌هایی که بتوانند رعایت معیارهای حداقلی در حفظ فضای سالم بحث را تامین کنند و رفتار مدعیان را مورد سنجش، اصلاح و داوری قرار دهند، افراطی‌گری بر فضا مسلط می‌شود.

رشد افراطی‌گری در فضای مجازی تاثیرات مخرب خود را حتی بر گفتمان رسمی فعالان عرصه سیاست نیز گذاشته است. بسیاری از ناطران و کارشناسان هم برای اینکه از قافله عقب نمانند ناخواسته و صرفا برای مورد تایید واقع شدن در افکار عمومی در دایره گفتمان رادیکال و غیرمسئولانه گرفتار شده‌اند. به نظر می‌رسد فرهنگ رادیکال، ولی در اصل پوپولیستی، که بسیاری از صاحب‌نظران فعال در عرصه رسانه‌ای به آن گرفتار شده‌اند ناشی از تاثیرپذیری از جو و فضایی باشد که طبیعت و سرشت فضای مجازی، آنچنان که به آن اشاره کردم، بر صاحب‌نظران تحمیل کرده است.

در دو سال اخیر گروه‌ها و محافل افراطی که عمدتا بطور ناشناس اما بعضا سیستماتیک و منسجم عمل کرده‌اند با گفتمانی خشن و ترس‌پراکنانه و حتی تهدیدهای علنی (از طریق ارسال میل و یا گذاردن پیام‌های توهین و تحقیرآمیز) دست اندرکاران فرهنگی و سیاسی را به شدت زیر فشار گذاشته‌اند. این محافل با حضور گسترده مجازی و بدست‌گیری ابتکار عمل در این عرصه تلاش کرده‌اند تا بستر اجتماعی را برای نتیجه‌بخش بودن راهبرد فشار حداکثری فراهم کنند. آنها امیدوارند که با تحقق کامل این سیاست تحول مطلوب سیاسی آنها در ایران صورت پذیرد.

اگرچه برای بسیاری از دست اندرکاران روشن شده است که این موج جدید توسط شمار محدودی محفل و جریان فعال در ارتش سایبری براندازان و با دستور کار به دست‌گیری ابتکار عمل در گفتمان‌سازی در جامعه ایرانی سازماندهی شده اما آنچه حقیقتا حائز اهمیت است اینکه این محافل برای دوره‌ای موفق به اعمال اختناق (بخصوص در فضای سیاسی مجازی)

مناسب برای به روز شدن ملاک‌ها و معیارهایی که قابلیت آنها را برای تعامل و ایجاد روابط سالم با "دگراندیشان" میسر کند وجود نداشته باشد.

دوم، خشم و عصبانیت ناشی از ناامیدی فزاینده نسبت به بهبود اوضاع از طریق تحولات تدریجی و مسالمت‌آمیز زمینه دل‌بستن به رویای دگرگونی سریع و همه جانبه را فراهم آورده است. این دل‌بستگی نه تنها به وداع با اندیشه تحولات تدریجی منجر شده بلکه آن را مانع موفقیت راهکار براندازانه می‌داند. بیش از چهار سال انتظار بی‌فرجام برای وقوع گشایش در ساختار سیاسی کشور کاسه صبر بسیاری را لبریز کرده است. تداوم سرسختی نهادهای قدرت در برابر تلاش‌های اصلاح‌گرانه (چه در عرصه ملی یا در روابط بین‌المللی) و فقدان چشم‌انداز روشن و قابل دسترس برای گشایشی که ورود بی‌قید و شرط همگان را در رقابت سیاسی میسر سازد، زمینه‌ساز ناامیدی فزاینده شده است.

سوم، در راستای عوامل قبلی، برقراری تحریم‌های شدید ترامپ علیه ایران و دامن زدن به ایده تغییر رژیم عامل مهم دیگری بوده که به تسریع و تشدید روند ناامیدی و روی آوردن به تغییراتی که با اتکاء به اسطوره‌های خیالی یا عوامل قدرتمند خارجی صورت پذیرد یاری رسانده است. اعمال فشار برای تغییر حکومت ایران، ذهن بخش معناداری از مخالفان ایران درگیر کرده است. بخشی از پیامد این تحول سیاسی، سست شدن باور به روند تحولات تدریجی و در مقابل گسترش شیفتگی به راهکارهای شورشی، انقلابی و براندازانه بوده است.

چرخش بخشی از جامعه ایران به سمت الگوی براندازانه، زمینه دگرگونی چشمگیری را در فضای فکری و فرهنگی ایرانیان بخصوص در فضای مجازی سبب گردیده است. گسترش رادیکالیسم، چه در برنامه و یا گفتار سیاسی، حتی در میان طیف‌هایی که تا پیش از ظهور ترامپ کم یا بیش در اردوی تحول‌طلبانی که به تغییرات تدریجی باور داشتند، در بالارفتن روحیه افراطی‌گری و اعتماد به نفس فعالان برانداز تاثیر بسزایی داشته است. فعالان برانداز در

دفاع از مخالفین، راه مقابله با اتهام زنی

مریم سطوت



به رضا شاه به ذکر پیشرفت های کشور و تاسیس دانشگاه و قطار سراسری محدود است و به دست انداختن او بر زمین های بسیاری از مردم و تملک آن یا به قتل رساندن یا خانه نشین کردن همان وزاری که عامل این پیشرفت ها بوده اند اشاره ای نمی شود. نمی فهمم چرا تایید یک کار نفی عمل دیگر است. اگر کسی از دستاورد های رضا شاه سخن گوید مهر سلطنت طلب می گیرد و اگر کسی از دست

حدودا بیست سال پیش با مادر محسنی از جمع مادران شهدا که در شهر ما زندگی می کرد مبادله کتاب های رمان داشتیم. کتاب ها را می خواندیم و با هم صحبت می کردیم. او کتابی در باره زندگی آغامحمد خان قاجار بمن داد و سفارش کرد که آن را بخوانم. تا آن روز اطلاعاتم از زندگی آغامحمد خان این بود که او یک جلاد بوده است. پس از پیروزی چشم های مردان شهرهای کرمان و تفلیس را از حدقه در آورده و از چهره های منفور تاریخ ایران است. در این کتاب همه این وحشیگری ها ترسیم شده بود ولی در عین حال کوشش شده بود تا نشان داده شود چگونه او توانست سلسله ای بنیان گذارد که صد و سی سال بر ایران حکومت کند. در این کتاب بطور مفصل با اقدامات او و وزیرش حاج ابراهیم کلانتر(کسی که بخاطر خیانتش به لطفعلی خان زند معروف است) در گسترش شبکه قنات ها و آبادانی شهر ها و برقراری امنیت در مناطقی که تحت تسلطش بود آشنا شدم. کتاب را چند نویسنده و تاریخدان روسی نوشته بودند. متحیر از این قضاوت متفاوت از خود سوال کردم آیا تاریخ نگاران ایرانی هم می توانند هم کور کردن چشم ها را در زندگی آغا محمد خان ببینند و هم گسترش شبکه قنات ها و آبادانی شهرها را. چرا کتاب های درسی دوره پهلوی که کوچکترین اقدامات مثبت پادشاهان ایران از دیده های شان پنهان نمی ماند نمی توانستند با پادشاهان قاجار برخوردی بر اساس مصالح سیاسی نداشته باشند. آیا نوشتن میزان آبادانی شهرها به معنی تایید کور کردن چشم مردم بی گناه بعد از فتوحات و جنگ هاست. چرا نمی تواند فرد بی رحمی چون آغا محمد خان هم خشن و بی رحم باشد و هم از مملکت داری و آبادانی شهرها سر در بیاورد و به این کار اقدام کند. چرا نگارش این دو در کنار هم برای ما عملی نیست. چرا یک مملکت داری چون او را یا باید صد در صد تایید کرد یا صد در صد رد.

من نوشته ام را با این مثال شروع کردم چرا که نگاه صفر و صدی تنها به سیاست مداران ما خلاصه نمی شود و در تمام عرصه های زندگی ما حضور دارد. در نوشته های طرفداران رژیم پادشاهی اظهار نظر راجع

نسبت به مخالفین خود را منتشر کرده و در پخش آن مشارکت می کنند بدون اینکه به این فکر کنند که وقتی عکس آن رخ می دهد چه احساسی دارند. جمع آوری اطلاعات، سناریو سازی بر اساس اطلاعات، طرح اتهاماتی به این یا آن شخصیت سیاسی بر اساس چنین اطلاعاتی و شناخت روانشناسی مخالفین فرد، رساندن چنین اطلاعات و اتهاماتی در شکل غیر مستقیم به مخالفین؛ روشی است که ارگان های اطلاعاتی و امنیتی سال هاست در راس آن قرار دارند. امروز برای کسی پوشیده نیست که در داخل کشور چگونه از نقاط ضعف بعضا واقعی برای بزانو آوردن و سکوت مخالفین استفاده می شود. برای بزانو آوردن یک فرد چگونه وی را به پذیرش اتهامات واهی و اعتراف در تلویزیون وادار می کنند. ولی فاجعه زمانی است که برخی جریانات سیاسی چنین اتهاماتی را تکرار کرده و به بلندگوی آنان بدل می شوند. از نظر من زیربنا و اساس این نوع نگاه، یقین صد درصدی به افکار خود و عملکرد جریان خودی است. این باور که من صد در صد درست می گویم. همه امتیازات را من و جریان من در اختیار دارد و دیگران نادرست می گویند، دشمن اند و برای حذف این دشمنان که مظهر ناپاکی اند هر اقدامی مجاز است. جالب آنکه با وجود آنکه بسیاری از فعالین سیاسی خود می دانند که در زندگی خود اشتباهات بزرگی

آورد های فرهنگی حزب توده سخن گوید به توده ای محکوم می شود. اگر کسی از ظریف تعریف کند که دیپلمات کردانی است به طرفداری از جمهوری اسلام متهم می شود. سوال من این است که چرا نمی توان هم چپ بود وهم دستاورد های رضا شاه را دید و تحسین کرد، چرا نمی توان نفی جمهوری اسلامی را خواست اما همه چیز را سیاه ندید؛ چرا نمی توان رفسنجانی را سیاست مدار تیزهوشی دانست اما مثلا طرفدار سلطنت بود، چرا نمی توان آقای مطهری نماینده مجلس را فردی وطن پرست ولی نگاه او به زن و حجاب را عقب مانده دانست...

برخورد های صفر و صدی را هر روزه در مقالات و نوشته ها می بینیم. خیلی از تحلیل گران برای این که مهر طرفداری از این یا آن جریان رویشان نخورد مجبورند در هر نوشته خود مطالبی که صدها بار گفته اند را تکرار کنند. در عرصه سیاست این نگاه جلوه روشن تری دارد و نتایج مخرب آن آشکار تر است و مهمتر از آن اینکه کم نیستند کسانی که از این نوع نگاه در عرصه سیاست دفاع می کنند و در بدترین نوع آن حاضرند برای اینکه مخالفین خود را منفرد کنند، راجع به مخالفین خود دروغ بگویند و اتهام بزنند. هزاران نفر در روابط مجازی هر روز فیلم ها و عکس هایی که آشکارا دستکاری شده یا اخبار جعلیاتی

داشته اند، بعضا به این اشتباهات واقفند و پذیرفته اند، باز در افکار جدید خود از همین متد صفر و صدی تبعیت می کنند.

در چنین روشی دشمنی نمیتواند گسترش نیابد. اگر انقلاب برحق است و تنها جریانی که من بدان وابسته ام انقلابی است، دیگران مرتجع اند و ضد انقلاب. صف ضد انقلابیون در این تفکر هر روز گسترش می یابد. اگر دموکراسی تنها آن چیزی است که جریان وابسته به من می فهمد صف نیروهای مخالف دموکراسی خیلی

انگلیسی می دانست و پدرم همه چیز را توطئه آمریکا. در کتاب های خاطرات سیاست مداران گذشته نیز با این پدیده مواجه هستیم که همه جاسوس هستند و سرکرده کشورهای خارجی و پول بگیر این و آن. این روش در عرصه سیاست تداوم می یابد آنجا که مدافعان این یا آن خط از اتهامات علیه خود بر می آشوبند ولی در پخش چنین اتهاماتی علیه دیگران مشارکت کرده و یا در بهترین حالت خشنود میشوند و سکوت میکنند. بخشی از سیاستمداران بر این اعتقادند

آوردن بی پایه است. متأسفانه پذیرش مبارزه برای دموکراسی و وارد کردن چنین عنصری در برنامه احزاب با حذف چنین روشهای برخورد با مخالفین همراه نگاشته است. ادعای اعتقاد به دموکراسی نیروهایی که نوشته ها یا سایتها یا تلویزیون های وابسته به آنان پر است از اتهام های بی پایه، بی اعتبار کردن شخصیت مخالفین و دروغ پراکنی های غیرواقعی. نیروهایی که به دموکراسی در آینده جامعه ایران اعتقاد دارند، تا زمانی که در این نوع برخوردها مشارکت کرده و اتهامات ساخته شده جریانهای امنیتی یا نیروهای فوق الذکر علیه مخالفین خود را تکرار می کنند، علیه اهداف خود عمل میکنند. بیست سال پیش در شهر ما یک نفر که نشریه محلی داشت به شخص دیگری تهمت جاسوسی زد. فرد از دست او به پلیس شکایت کرد و دادگاه فردی را که بدون مدرک تهمتی زده بود محکوم کرد. فرد مجبور به پرداخت هزینه دادگاه شد. از آن پس مدت ها این شیوه برخورد خاموش گردید. افراد متوجه شدند که حرف هایشان زمانی که بی پایه باشد عواقب حقوقی خواهد داشت. اگر این روش هم چنان ادامه می یافت و افراد در مقابل تهمت های ناروا سکوت نمی کردند شاید وضع به این شکل ادامه نمی یافت.

اتهام زنی، دروغ پراکنی، خود و جریان وابسته به خود را جریانی تماما برحق دانستن و دیگران را دشمن و مزاحم دیدن ریشه های عمیق فرهنگی تاریخی دارد. مقابله با آن بسیار دشوار تر از بحث های نظری و رد و پذیرش این یا آن ایده است. کسانی که عمق صدمات این روش را می پذیرند نمی توانند تنها با سکوت در برابر این روش علیه آن عمل کنند. راه مقابله با آن نه دفاع از خود در برابر چنین اتهاماتی بلکه دفاع از مخالفین خود زمانی است که در معرض اتهامات و دروغ پراکنی قرار می گیرند.

از نظر من زیربنا و اساس این نوع نگاه، یقین صد درصدی به افکار خود و عملکرد جریان خودی است. همه امتیازات را من و جریان من در اختیار دارد و دیگران نادرست می گویند، دشمن اند و برای حذف این دشمنان که مظهر ناپاکی اند هر اقدامی مجاز است. جالب آنکه با وجود آنکه بسیاری از فعالین سیاسی خود می دانند که در زندگی خود اشتباهات بزرگی داشته اند، بعضا به این اشتباهات واقفند و پذیرفته اند، باز در افکار جدید خود از همین متد صفر و صدی تبعیت می کنند.

زود از مدافعان استبداد در این تفکر فراتر رفته و تمام آنهایی که روش های دیگری برای مبارزه تعقیب می کنند را در بر می گیرد. اگر رد تحریم و فشار و تهدید نظامی به ایران نشانه میهن پرستی و دفاع از منافع ملی است، همه آنهایی که هر نوع اعمال فشار را تایید می کنند وطن فروش و ضد منافع ملی تلقی خواهند شد. فاجعه زمانی است که برای مقابله های سیاسی، تهمت و دروغ پراکنی مجاز تلقی شود. تهمت زن به افراد و آن ها را منتسب به این خط و آن خط کردن پدیده تازه ای نیست. تا آن جا که یاد دارم مادر بزرگم همه سیاستمداران و آخوند ها را

که وقتی این روش وجود دارد و عمومی است، کسی که آنرا بکار نبرد، بازنده است. وقتی دیگران میزنند و میکوشند شما را بی اعتبار کنند چاره ای جز حمله به دیگران و بی اعتبار کردن خود آنان نیست. کسانی که امروز عکس مخالفین خود را فتوشاپ کرده و به آنها اتهام میزنند، کسانی که با اتهام و دروغ نسبت به رقبا و مخالفین خود میکوشند آنان را از میدان بدر کنند فردا اگر قدرت داشته باشند به حذف فیزیکی آنان اقدام خواهند کرد. کسانی که این روش جزئی از مبارزه آنان است، تمام ادعاهای آنان به دموکراسی و پذیرش رای مردم در فردایی که قدرت را بدست می

ادامه از صفحه ۱۷

دیگری و سرکوب همه توسط آن یک بر ملتی که بیش از یک قرن است برای مشروط کردن قدرت و برای حکومت جمهور مردم تلاش و مبارزه می کند معنایی جز شکست و نابودی و سیاهی و حرمان ندارد. بار دیگر تکرار غلبه و تسلط یک زورگو بر اکثریت ملت حق خواه برابر با نابودی آخرین ظرفیت های ایران است. آن یک زورگو با این عملش همه و از جمله خودش را نیز نابود کرده است.

براساس این نکات به نظر می رسد که اینک ما نیازمند تامل و توجهی همگانی، جدی و مسئولانه در مواجهه با وضعیت کنونی مناسبات فیما بین عینی و مجازی بین همه نیروها و گرایشهای سیاسی و مدنی هستیم.

نیاز به یک توافق و تلاش جمعی

شاید اینک ما نیازمند توافق بر این اصول حداقلی باشیم که:

- +تقد نباید در کنه ذهن و رفتار ما به نفی و نادیده انگاری واقعیت عینی دیگری بیانجامد. دیگری هم دارای همه حق و حقوق اولیه و اساسی ای است که ما برای خودمان قائل هستیم.
- + در هیچ عرصه ای از زندگی به خصوص در عرصه جمعی و سیاسی به هیچوجه «هدف وسیله را توجیه نمی کند».

+«دوقطبی سازی های کاذب» یکی از مهم ترین آفات ایجاد شکاف های عمیق و از بین بردن سرمایه اجتماعی و مانع تجمیع راهبردی نیروهاست.

+دیدن نقاط مثبت رقبا و نقاط ضعف رقبا لازمه رشد و اعتلای جمعی، همزیستی مسالمت آمیز و تاثیر گذاری و تاثیرپذیری و نقد و تصحیح متقابل و اعتلای همگانی است. این امر همچنین اولین شرط برای اعتماد سازی متقابل است که اولین سنگ بنای شکل گیری سرمایه اجتماعی است.

+بدون هم افزایی سیاسی و راهبردی هیچ راه حل ملی برای غلبه بر استبداد دیرپای ایرانی که اینک به خطرناکترین و شوم ترین شکلش یعنی استبداد دینی نیز استحاله شده وجود ندارد. کار جبهه ای و گسترده بدون حداقلی از دوستی و اعتماد امکان پذیر نیست.

+تجربه ژاپن دوره میجی و ده ها تجربه موفق در بساخت کشور و تمدنی تازه بر عقب ماندگی ها و ویرانه های سابق نشان می دهد که این امر جز با «دست در دست هم دهیم به مهر، میهن خویش را کنیم آباد» امکان پذیر نیست.

+تجربه بشری نشان داده که همانگونه که وحدت در عین کثرت توان افزایش تمرکز قدرت نیز تباهی آور است. ما ملت ایران نیازمند گفتگو و مفاهمه دائمی با یکدیگریم. نیازمند همکاری جمعی هستیم. همانگونه که نیازمند هوشمندی و پیچیدگی لازم برای

جلوگیری از شکل گیری هرگونه تمرکز قدرت و دائمی و غیرپاسخگو به هر شکلی هستیم. این امر هم باید از درون یک گفتگوی مسالمت آمیز جمعی به یک تجربه مشترک تبدیل شود و به مهار زدن بر زیاده خواهی های فردی و جمعی بیانجامد.

به جز اقلیتی که منافع شخصی بی مهارشان مقابل این تجربه قرار می گیرد اکثریت ملت ایران از خشم و خشنونت و همیشه تحت فشار و محاصره و سرکوب و اضطراب و وضعیت فوق العاده بسر بردن خسته شده اند. ملت رفاه و امنیت و آزادی و آرامش می خواهد. این ها از هم جدایی ناپذیرند.

ملتی که چنین حقوق اولیه ای را طلب می کند اما؛ نباید به بدیهی ترین تجارب تاریخی که در همین یکصد سال اخیرش پشت سر گذاشته بی اعتنا باشد. بدون گفتگوی سالم و همکاری مسالمت آمیز با یکدیگر همچنان دیکتاتورها و نظامی-امنیتی ها بر ما حاکم خواهند بود که مهم ترین دشمنان گفتگو و همکاری هستند(اینجا).

بدون رعایت اولیه ترین اصول گفتگو و همکاری که سالم بودن فضای فیما بین از ضروری ترین ملزومات آن است؛ غمگنانه باید گفت حتی اگر قدرت مستقر تغییر کند باز چیزی تغییر نخواهد کرد و آتش همان آتش و کاسه همان کاسه خواهد بود. به هوش باشیم و فکورانه بیندیشیم و مسئولانه عمل کنیم.

علل گسترش خشونت فیزیکی و کلامی در فضاهای واقعی و مجازی

مجید عبدالرحیم پور



طرح مسأله خشونت همانند دیگر آسیبهای اجتماعی، بررسی علل و عوامل تولید و تکثیر آن، و پیدا کردن راه های پیشگیری و یا رفع آن در جامعه، بسیار ضروری و امری خردمندانه، واقع بینانه و آینده نگرانه است.

در مقاله حاضر قصد دارم از زوایای مختلف علل و عوامل خشونت واقعی و مجازی در جامعه و کشورمان را شناسایی و راه حل هایی برای کاهش و رفع آن ارائه بدهم.

لازم است در همین جا یاد آوری کنم که بررسی و پرداختن به پدیده خشونت در اشکال مختلف در جامعه و کشور ما و ارائه راه حل برای کاهش و رفع آن، کار کارشناسان در عرصه های زبان، فرهنگ، اندیشه، روانشناسی، مسائل اقتصادی، اجتماعی و علوم سیاسی است. و این همه، خارج از دانش، تجارب و توانایی من است. با این وجود کوشش می کنم از زوایای مختلف به موضوع و مساله نزدیک شده و پاسخ و راه حل هایی پیدا کنم.

همچنان که نشریه میهن مطرح کرده، مدتی است فضای عمومی و سیاسی جامعه در عرصه های واقعی و مجازی (شبکه ها اجتماعی فیس بوک، تلگرام، واتس آپ، پالتاک، اینستاگرام و توییتر...) به جولانگاه خشونت های فیزیکی و کلامی از نوع دشنام و فحاشی های سیاسی و غیرسیاسی، دروغ، تحریف نظرات دیگری، درست کردن صفتبندی های سیاسی غیرواقعی، نابخردانه و دشمنانه تبدیل شده است.

بسیاری از افراد تحت عنوان نقد و انتقاد، نظرات و سیاستهای افراد و سازمانهای سیاسی را مورد تعرض و بدترین اهانتها و تهمت قرار داده و حیثیت آنها را تخریب می کنند.

واژه ها و گزاره های مورد استفاده سرشار از خشم، نفرت و کینه و تهی از خرد و انصاف و احساس مسئولیت و بدون رعایت احترام و حرمت کلام و قلم، چونان ضربات سنگین و گلوله های زهرآگین، توسط بخشی از افراد در زندگی واقعی و شبکه های مجازی بسوی بخش دیگری شلیک میشوند. واژه ها و گزاره هایی که زخمهای عمیقی در روان و جسم افراد مورد

تعرض یا طرفین بجای می گذارند و پیامدهای مخربی برای فرد و جامعه بار می آورند.

در بسیاری از موارد، هنگامی که A توسط B، با تعرض فیزیکی یا با زبان لجام گسیخته خشن و توهین آمیز علیه خود مواجه می شود، پاسخی سخت تر و خشن تری نثار می کند.

و گاهی افراد مورد تعرض که خود معمولاً در برخورد با دیگری دچار عصبیت نمی

شوند، بخاطر تکرار مکرر تعرض، دروغ ها و هتاک ها، در مقام دفاع از خود، با واژه ها و گزاره های مشابه پاسخ می دهند.

اخبار دروغ و اسناد جعلی و عکسها و ویدئوهای نامناسب نیز، مدام در فضای مجازی پخش می شود. البته رسانه های دولتی و عوامل امنیتی - اطلاعاتی جمهوری اسلامی، در فضاهای واقعی، مجازی و رسانه ای هم موجد و مولد اصلی خشونت و فضای مسموم و هم گسترش دهنده آنها در اشکال و با شیوه های مختلف هستند.

خشونت و خشم و هتاک در اشکال مختلف و به مناسبت های مختلف در فضای واقعی و مجازی مدام تکثیر و باز تولید می شوند.

با وجود و گسترش چنین آفت و فضای مسمومی، این سوال مدتی است پیش روی اهل فلسفه، فرهنگ، هنر، ادبیات، روانشناسی و سیاست قرار گرفته است که چرا چنین است؟ علل و عوامل این آفت و آسیب اجتماعی از منظر جامعه شناختی، روانشناختی و معرفت شناختی، اقتصادی و سیاسی چیست؟ و چه راه حل ها و راهبردی اجتماعی و سیاسی برای کاهش و رفع و دفع آن می توان در نظر گرفت؟

فضاهای مجازی و رسانه هاه بمنابۀ ابزار تکثیر و باز تولید آفت خشونت

در ابتدا کوشش می کنم بطور فشرده به برخی امکانات و نقش این وسایل و فضاها در جامعه اشاره کنیم.

۱- سهولت دسترسی به فضای مجازی و رسانه ای در اشکال و شیوه های متنوع برای شهروندان ایرانی در داخل (وجود ۴۰ میلیون تلفن دستی در دست مردم و...) و خارج از کشور

۲- فقدان محدودیت های زمانی و مکانی برای استفاده از فضای مجازی در مکانها و زمانهای مختلف برای شهروندان

۳- کم هزینه بودن حضور و اظهار نظر، تبادل نظر و تعامل با دیگری

۴- تسهیل در ایجاد ارتباطات فردی، جمعی با مضامین مختلف در حوزه های صنفی، فرهنگی، سیاسی و شخصی

۵- تنوع، جذابیت، کسب اطلاع از بسیاری اتفاقات و خبرها در اسرع وقت

۶- دیده شدن و اظهار وجود فرد به شیوه های سالم و ناسالم در اشکال مختلف گفتاری، نوشتاری، شنیداری، تصویری

۷- دسترسی به افراد و گروه ها و سازمان هایی که پیش از این دست نیافتنی بودند

۸- امکان مخفی نگاه داشتن هویت اصلی و ناشناس ماندن و معرفی خود - فرد یا گروه - در قالب شخصیت

دلخواه و جایگاه های شغلی، اجتماعی، خانوادگی، و عملکرد دلخواه و غیرمسئولانه

۹- فقدان کنترل اجتماعی بر کاربران. لازم به یاد آوری است که قبل از راه افتادن اینترنت و فضای مجازی در کشورمان، نوعی کنترل اجتماعی نانوشته و نامرئی روی نوشته جات افراد در نشریات غیراینترنتی وجود داشت. نویسندگان مقالات و مطالب در نشریات کتبی نمی توانستند با زبان و ادبیات لجام گسیخته سرشار از توهین، دروغ، جعل و فحشهای لومینتی به تخریب افراد دیگری بپردازند.

۱۰- ورود چندین میلیونی شهروندان کشور ما از همه اقشار و طبقات و شهر روستا به فضای مجازی و رسانه ای باتمايلات و گرایشات و خواسته های متفاوت ۱۱- سهولت کسب دانش و اطلاعات و تجارب و اندیشه از درون و بیرون کشور

۱۲- سهولت آشنا شدن با فرهنگ، شیوه، سبک و سطح زندگی مردم دیگرکشورها، در آمدن از فضای داخل کشور و وارد شدن به دنیای دیگر و جدید ۱۳- زیر سوال بردن، افکار و خرده فرهنگهای دینی، سنتی و رفتار خود و دیگران شهروندان با توجه به آشنایی با موارد فوق.

واقعیات این است که قبل از ورود اینترنت و فضای مجازی به کشور، خانه، محل کار و تحصیل و تفریح مردم، و قبل از گسترش رسانه ها، تعداد بسیار محدودی از شهروندان - عمدتا روشنفکران و اهل هنر و فرهنگ و افراد سیاسی - در نشریات و برخی رسانه های غیردولتی و دولتی، مشارکت و اظهار نظر و اظهار وجود می کردند.

وسایل و فضا های مجازی و رسانه ای شخصی و گروهی، زمینه و امکانات وسیعی و مناسبی را برای استفاده تقریبا عموم شهروندان فراهم کرده است. اغلب شهروندان در شهر و روستا، در داخل و خارج کشور، با زبانها، دانش، افکار و خرده فرهنگها، تجارب، آموزش، سواد و اطلاعات، خاستگاه اجتماعی و طبقاتی و شغل های سمت گیرهای سیاسی مختلف و متفاوت، از فضاهای مجازی و رسانه ای استفاده می کنند.

این وسایل و فضاها، ضمن اینکه تاثیرات مثبتی در جهات مختلف فکری، فرهنگی و سیاسی در جامعه دارد اما در عین حال ابزار و عوامل بروز، گسترش و باز تولید خشونت کلامی، هنجارشکنی و حرکات سخیفی از نوع دشنام و فحاشی های سیاسی و غیرسیاسی، دروغ، تحریف نظرات دیگری و جعل تاریخ، درست کردن صفتبندی های سیاسی غیرواقعی، نابخردانه و دشمنانه شده است.

اما لازم است تاکید شود که اینترنت و فضای مجازی و رسانه ای آفریننده و مولد زبان و فکرهای جزئی، تعبدی دینی و اسطوره، مطلق گرا، خشونت زاء، توهین و فحش های رکیک نیست، بلکه ابزار و فضاهائی در جهت بازتاب و تکثیر است.

علل و عوامل اصلی تولید و گسترش خشونت کلامی در فضای واقعی و مجازی

لازم به یادآوری است که قاعدتا نپادهائی نظیر، زبان، دین، فرهنگ، اقتصاد، سیستم آموزش و پرورش و سیاست در پیدایش، تکثیر، بازتولید یا کاهش و رفع آفت ها و آسیبهای اجتماعی نظیر خشونت نقش مهمی دارند ولی اینکه کدام یک نقش و سهم برجسته ای دارند بسته مجموعه شرایط، متفاوت است. بنظر می رسد با توجه به شرایط کنونی جامعه ما، مهم ترین علل و عوامل گسترش و بازتولید خشونت

عبارتند از:

۱- زبان، فرهنگ و ادبیات سیاسی

زبان، فرهنگ و ادبیات سیاسی حاکم بر جامعه کنونی ما نیز مانند دیگر جوامع، قاعدتا بازتابی از زبان، دین و اسطوره، سنت و فرهنگ تاریخا شکل گرفته و ساختار اقتصادی و اجتماعی واقعا موجود و عمدتا محصول عملکرد نظام سیاسی حاکم و برآیندی از تجربه ها، رفتار عمومی و شخصی است.

فرهنگ و ادبیات سیاسی هژمونیک و حاکم بر جامعه، بطور مشخص به رفتارهای شهروندان سمت و سو و شکل می دهد. در کشور ما طی صد و اندی سال - از انقلاب مشروطیت تا کنون - در پروسه گذار از جامعه عشیرتی - قبیله ای و ارباب رعیتی و دینی سنتی به جامعه مدرن سرمایه داری، تغییر و دگرگونی های مهمی در زبان، فرهنگ و اندیشه و رفتار شهروندان و اقشار مختلف جامعه در جهت آشنایی و درک و فهم خرد خردمندان، خرد ورزی خردمندان و واقع بینانه اندیشه انتقادی، سکولاریسم، آینده نگری، قانون و حاکمیت قانون، حقوق، عدالت قضائی و اجتماعی و اقتصادی، آزادی، دموکراسی و حفاظت از محیط زیست و صلح و روابط مسالمت آمیز به معنا و مفهوم معاصر، مفاهیم به مفهوم جدید معاصر رخ داده است.

اما با وجود چنین تغییر و دگرگونیهای بزرگ در جامعه، متأسفانه هنوز، زبان و فرهنگ و ادبیات سیاسی حاکم بر جامعه عمدتا مبتنی بر سنت، دین، تعبد، جزمیت، تقلید، مطلق نگری، قدرت محوری، آمریت-تابعیت؛ شخصیت پرستی، عدم تساهل و مدارا، بدبینی و بی اعتمادی به شهروندان و مردم و ملت است. برتردانستن دین و مذهب و افکار و سیاست و رفتار خود در همه زمینه ها، رابطه عمودی قدرت؛ دشمن محوری و دشمن شناسی، مسولیت گریزی،

۲- تغییر و تحولات جمعیتی

- افزایش سریع جمعیت از ۳۶ میلیون در سال ۱۳۵۷ به حدود ۸۳ میلیون،

- تغییر ترکیب جمعیتی از روستائینی به شهرنشینی و انتقال فرهنگ روستایی به شهر. قبل از انقلاب حدود ۷۰ درصد روستائین و ۳۰ درصد شهرنشین داشتیم این درصد کاملا عوض شده و حدود ۷۰ درصد شهرنشین و ۳۰ درصد روستائین داریم.

- مهاجرت از روستاها و شهرستانهای کوچک به شهرهای بزرگ و بوجود آمدن ازدحام در شهرها بخصوص شهرهای بزرگ

ناگفته روشن است که تامین معیشت، بهداشت و آموزش و پرورش مناسب به شهروندان از دوران کودکی تا سنین بالا، از علل و عوامل سلامت اجتماعی و روانی جامعه و فقدان آن موجود و مولد آسیبهای اجتماعی مختلف از جمله خشونت های واقعی و کلامی است.

۳- علل و عوامل حقوقی، اجتماعی

- تبعیض همه جانبه حقوقی، قانونی، دینی و مذهبی، فرهنگی، زبانی، اجتماعی و سیاسی حاکم بر جامعه

- تشدید بهره کشی و غارت بی سابقه طبیعت و ثروت های اجتماعی و ملی توسط مسولین معمم و مکلا و خودبهای حکومتی و نوکیسه ها،

- گسترش بیکاری، فقر، طلاق، تفریح و آلودگی محیط زیست،

- گسترش و تشدید نابرابریها و شکافهای اجتماعی و طبقاتی و جنسیتی و قومی - ملی

- گسترش اعتیاد، فحشا و دزدی

- آشکار و پرملا شدن خدعه، دروغ، ریا، اختلاس و دزدی و فساد و ناکارائی و ناتوانی مسئولان رده بالای جمهوری اسلامی

واژه ها و گزاره های مورد استفاده سرشار از خشم، نفرت و کینه و تهی از

خرد و انصاف و احساس مسئولیت و بدون رعایت احترام و حرمت کلام و قلم، چونان ضربات سنگین و گلوله های زهر آگین، توسط بخشی از افراد در زندگی واقعی و شبکه های مجازی بسوی بخش دیگری شلیک میشوند. واژه ها و گزاره هائی که زخمهای عمیقی در روان و جسم افراد مورد تعرض یا طرفین بجای می گذارند و پیامدهای مخربی برای فرد و جامعه ببار می آورند.

- شکستن احترام و تقدس روحانیت حاکم در جامعه و ناامیدی اقشار مختلف مردم از مسئولان معمم و مکلا حکومت

- گسترش و تشدید روز افزون و انباشت ناراضیتهای شهروندان و اقشار مختلف مردم،

- سرکوب فکری، فرهنگی، اجتماعی، جنسیتی و سیاسی شهروندان و اقشار مختلف جامعه توسط حکومت

- فقدان فضای باز، آزاد و دموکراتیک جهت طرح خواستها و ابراز ناراضیتهای

۴- عوامل روانشناختی در تشدید و گسترش خشونت

- ناکامی بخش بزرگی از شهروندان در دستیابی به شغل، ازدواج و تامین حداقل زندگی شرافتمندانه و مناسب کرامت انسانی

- توهین و تحقیر شهروندان و شکستن کرامت انسانی آنها توسط حکومت

- فقدان تکیه گاه مطمئن شخصی، اجتماعی یا

خلف وعده وعدم پاسخگویی حاکمان و مسئولان نظام به مردم و خدعه و دروغ گوئی به مردمان و نگرش منفی و بی اعتمادی رهبران و مسئولان اصلی نظام به شهروندان و ملت در اداره امور اجتماع از ویژگی های اصلی جمهوری اسلامی است.

این زبان، فرهنگ سیاسی و ادبیات، در طول ۴۰ گذشته، راهنمای اصلی رهبران و مسئولان جمهوری اسلامی در تبیین سیاست های کلان و استراتژیک داخلی و خارجی برای اداره امور جامعه و کشور بوده است.

همچنانکه در بالا اشاره شد، زبان، فرهنگ و ادبیات سیاسی هژمونیک و حاکم بر جوامع از جمله جامعه ما، معمولا به رفتارها و اعمال شهروندان سمت و سو و شکل می دهد.

بنابراین زبان، فرهنگ سیاسی و ادبیات و رفتار و اعمال رهبران و مسئولان جمهوری اسلامی، از مهمترین علل و عوامل تولید کننده و گسترش خشونت های فیزیکی، زبانی و کلامی در جامعه بوده است.

قبل از راه افتادن اینترنت و فضای مجازی در کشورمان، نوعی کنترل اجتماعی نانوشته و نامرئی روی نوشته جات افراد در نشریات غیراینترنتی وجود داشت. نویسندگان مقالات و مطالب در نشریات کتبی نمی توانستند با زبان و ادبیات لجام گسیخته سرشار از توهین، دروغ، جعل و فحشهای لومپنی به تخریب افراد دیگری بپردازند. اما لازم است تاکید شود که اینترنت و فضای مجازی و رسانه ای آفریننده و مولد زبان و فکرهای جزمی، تعبدی دینی و اسطوره، مطلق گرا، خشونت زا، توهین و فحش های رکیک نیست، بلکه ابزار و فضاهائی در جهت بازتاب و تکثیر است.

عامل گرا و دمکراتیک و سازنده یا ذاتا جزمی، منجمد، دین خو و غیرخردمندانه و مخرب و خشن نیست. گفت و شنود نیز خصلت پراگماتیستی دارد و بسته به شرایط می تواند مفاهیم مختلف و متفاوت داشته باشد. بسته به اینکه چه کسی یا کسانی روی چه موضوعی با چه زبان و مضمونی و با چه هدفی باهم گفت و شنود می کنند، گفت و گو می تواند مفهوم و مضمون متفاوت پیدا کند. گفت و شنود می تواند برای نفی واقعیت دیگری و تمامیت نظرات و سیاستهای او و اثبات حقانیت و برتری خود بکارگرفته شود، یا می تواند پنجره ای برای شناختن و فهم دیگری، سنجش و نقد نظرات و سیاست های او برای تبادل نظر و تعامل و شاید نزدیکی نظری و همدلی در این یا آن مورد باشد. در گفت و شنود و نوشته جات مبتنی بر زبان، فرهنگ و ادبیات سیاسی تعبدی، دین خو، مطلق گرا، آمرانه و دکماتیستی عمدتا و معمولاً جائی برای اندیشیدن و نقد افکار، گفتار و رفتار خود و طرف دیگر و پیجره ای برای تبادل نظر و تعامل وجود ندارد. در گفت و شنود به این مفهوم، همه پاسخها از طرف یکی و یا طرفین از قبل آماده است.

در قاموس گفت و شنود به مفهوم فوق، اندیشیدن خردمندانه درمضمون سخنان و نوشته دیگری، نقد و تجزیه و تفکیک نکات منفی و مثبت نظرات او، تعطیل است. بزبان دیگر گفت شنود به این مفهوم جاده یک طرفه است.

۴- راه حل های روانشناختی در جهت کاهش و رفع خشونت ها

۱-۴ ایجاد شرایط، امکانات و فضا برای تامین معیشت، مسکن، بهداشت، تحصیل و شغل و فراغت مناسب و شرافتمندانه، توجه به استعدادها، خلاقیت ها، جایگاه اجتماعی، دیده شدن، احترام و اهمیت قائل شدن برای افکار و توانائی شهروندان بویژه زنان و جوانان و اعتماد به آنها برای سپردن مسئولیت های اجتماعی و سیاسی از موارد مهمی هستند که در صورت برنامه ریزی و مدیریت و اجرایشان می توانند درجهت خدمت کاهش و رفع درد و رنجهای و خستگی های فکری و روانی و ناامید های ناشی از شکست و ناکامی ها شخصی، اجتماعی و سیاسی قرار بگیرند و موجب برانگیخت امید به موفقیت و زندگی بهتر باشد.

۵- تامین اجتماعی

تامین حقوق و شرایط دسترسی همه شهروندان به آموزش رایگان، بهداشت، مسکن مناسب، و تامین اجتماعی همه جانبه و فراگیر شامل بیمه های درمانی، بیکاری.

و ختم کلام اینکه گذار مسالمت آمیز و دمکراتیک از جمهوری اسلامی به دمکراسی و تشکیل نظام سیاسی - اجتماعی سکولار دمکرات با تکیه بر رای آزاد، برابر حقوق مردم ایران، راهبرد و استراتژی کلان در جهت رفع خشونت و غلبه بران در جامعه است.

حقوق بشر که در اعلامیه جهانی حقوق بشر و پروتکل های الحاقی - حذف کلیه قوانین تبعیض آمیز و مغایر با حقوق و آزادی های فردی و اجتماعی و حقوقی بشر

- کاهش نابرابری های اجتماعی، اقتصادی، جنسیتی، قومی، ملی و زبانی

۳- کار فکری و فرهنگی گسترده در راستای خشونت پرهیزی و جلوگیری از خشونت

۴- آزادی بیان، رسانه ها، تشکلهای مدنی، صنفی و احزاب سیاسی، تجمعات و اعتراضات مسالمت آمیز برای همه شهروندان

۵- تغییر و تحول در سیستم آموزشی در سطوح مختلف

۱-۵- احترام به دیگری و عدم حذف یکدیگر،

۲-۵- عدم دخالت نهاد دین و مذهب در سیستم آموزشی

۳-۵ ایجاد شرایط و فضا در محیط آموزشی در سطوح مختلف برای محصلین جهت شناخت و فهم دیگری، اشاعه فرهنگ گفت و شنود برای تبادل نظر، مفاهیم و تعامل و زندگی مسالمت آمیز با یکدیگر،

۴-۵- آموزش فن و هنر مدیریت روابط فردی و جمعی و جلوگیری از تعرض به دیگری

۵-۵- آموزش اندیشیدن، خردمندانه و انتقادی اندیشیدن در باره پدیده های اجتماعی، در باره افکار، گفتار و رفتار خود و دیگری،

۶-۵- آموزش فنون و مهارت در نوشتن و سخن گفتن و تبیین فکر و نظر خود

۷-۵- آموزش نحوه ارائه نقد خود به دیگری (فرد، گروه، حزب یا...)

۸-۵- آموزش چگونگی استفاده از زبان و کار برد واژه ها در نوشتن، گفتار و در رابطه با دیگری

۹-۵- قویت و گسترش آشنائی با هنر، ادبیات و موسیقی

۵-۱۰- آموزش و ترویج خشونت پرهیزی لازم است در همینجا مختصراً به موضوع اشاره کنیم که واژه ترکیبی «گفتگو»، «گفت و گو» و «گفت و شنود» معرف رابطه دوطرفه است. اما این واژه، دارای ذات نیست یعنی ذاتا خردمندانه، مداراگر، تساهل گر،

دولتی برای تامین معیشت و دیگر نیازهای فردی یا خانوادگی

- نامیدی از دست یابی به موفقیت و زندگی بهتر

- عدم اعتماد به درایت، کارآیی و صلاحیت

رهبران و مسئولان معمم و مکلاهی جمهوری اسلامی برای حل مشکلات و اداره امور جامعه و کشور

- نامیدی از رهبران و مسئولان حکومت

اگر بخواهیم مطالب بالا را بطور فشرده در یک

پارگراف خلاصه کنیم می توان گفت: مجموعه موارد پنجگانه ای که فوقاً مطرح شد، علل و عوامل تولید و گسترش دهنده خشونت در اشکال مختلف در فضاهای واقعی و مجازی کشور هستند.

اما واقعیت این است که از میان این مجموعه علل و عوامل فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، روانشناختی، جمعیتی و سیاسی، جمهوری اسلامی اصلی ترین و مرکزی ترین نقش و سهم را در تولید و گسترش آسیبهای اجتماعی بویژه خشونت فیزیکی و کلامی دارد.

۴۰ سال تبعض، ۴۰ سال سرکوب و زندان و کشتن، ۴۰ سال تحقیر و توهین، ۴۰ سال ندانم کاری و تخریب، ۴۰ سال دشمن ستیزی در داخل کشور و درخارج کشور آشتی و دوستی و همبستگی ملی ببار نمی آورد و نیابوده است بلکه نارضایتی را در میان مردمان مختلف تلنبار، عصبیت را گسترش، خشم را افزون و خشونت را پر دامنه تر کرده است. مسولیت اصلی خشونت در جامعه با جمهوری اسلامی و با رهبران و مولدان درجه اول آن است.

زمینه های کاهش، رفع و دفع آسیب اجتماعی خشونت در جامعه ما

۱- جدائی نهادهای دین از نظام سیاسی

- حذف قوانین و ساختار های حقوق و سیاسی مبتنی بر تبعیض

- تدوین قوانین ضدخشونت و تعیین نهاد مردم نهاد قانونی برای نظارت بر دولت و نهادهای دینی و مذهبی جهت جلوگیری از تعرض و اعمال خشونت بر شهروندان

۲- غلبه بر تبعیض

- تامین برابری حقوق شهروندان و اجرای بی خدشه

ادامه از صفحه ۲۹

توهین، سیلی زدن و دادن پول و بسته بدست او، انتقام خود را می گیرد.

حق با کیست؟ حق با زن است که شکستن حریم خصوصی خود را با شکستن حریم خصوصی پیرمرد پاسخ نمی دهد؟ یا حق با مرد اوست که تعرض را با تعرضی بدتر پاسخ می دهد؟ ما در کجا ایستاده ایم؟ اگر دروازه ی حریم شخصی یک کنشگر سیاسی مخالف ما

حیثیت انسان ها هم جزئی از مبارزه ی ماست؟ ما نمی توانیم به چنین پرسش هایی تنها با حرف جواب بدهیم. اگر از گذشته بگذریم، کارنامه ی اکنون و آینده ی ما باید ثابت کند که رفتار ما و پاسخ تأیید شده با عمل ما چگونه است. برای ما که در کشورمان هم چنان قانون و قانونیت آرزوی اول است، رعایت قانون دمکراسی مهمترین گام برای حرکت بسوی دمکراسی است.

باز بود، مثل آن پیرمرد مفلوک دزدانه وارد می شویم، تا به حیثیت و آبروی او ضربه بزنیم؟ یا دل سوزانه در باز را بدون نگاه به درون می بندیم و نشان می دهیم که عظمت مبارزه ی ما بیش از آنست که به حقارت دزدی از حریم خصوصی دیگران متوسل بشویم. آیا ما در حریم های خصوصی را باز می کنیم تا مدرک سیاسی جمع کنیم؟ آیا ما تعرض به حریم خصوصی را با تعرض متقابل پاسخ می دهیم؟ آیا ما فکر می کنیم تهاجم به

«جنگ همه علیه همه» جز نردبان یک دیکتاتوری دیگر نیست!

رضا علیجانی



چشم فروستن بر وجود انضمامی او در عرصه جامعه و سیاست منجر شود. این امر متأسفانه هم در میان مدرن ها و هم در میان اقشار مدرن جامعه وجود دارد.

در فضای داخل کشور؛ اعمال زور و جبر سیاسی و امنیتی یکی از مهم ترین موانع شکل گیری گفتگو و تفاهم و به طور دقیق تر «عرصه عمومی» هابرماسی است.

این مشکل و مانع (برای گفتگو و شکل گیری عرصه عمومی ای موثر و راهگشا) در فضای خارج از کشور که ظاهراً بدور از این زور و جبر است نیز به شکل دیگری وجود دارد: زور و جبر مجازی و فضای بسیار آلوده با درونمایه ای مملو از حذف و خشونت کلامی و سیاسی با بهره گیری از روش های دروغ و تخریب و سیاه و سفید کردن های گسترده.

این وضعیت مانع شکل گیری سرمایه اجتماعی قوی از سوی افکار و نیروهای سیاسی مختلف می شود چرا که هر یک سرمایه دیگری را نابود می کند. بدین ترتیب کار جمعی گسترده کمتری شکل می گیرد و رهبر/ رهبران دارای نفوذ کلامی نیز امکان ظهور نمی یابند.

دیکتاتوری جو؛ دو قطبی سازی های پوپولیستی، تحمیل خودسانسوری بر همگان

مهندس سحابی یکی از ویژگی های بارز مهندس بازرگان را عدم تسلیم شدن به دیکتاتوری جو می دانست. وی می گفت گاه در فضای عمومی چنان جوی غالب می شود که کسی جرأت نمی کند حرف و حرکتی مخالف داشته باشد اما مهندس بازرگان چنین نبود. مثلاً وقتی برای آقای خمینی سه صلوات می فرستادند او اعتراض می کرد و یا هنگامی که کراوات از فضای عمومی رخت بسته بود او با اصرار و گاه لجبازی

در ایران یک اقلیت بر اکثریت حکومت می کند. ابزار حقوقی این تسلط اصل ولایت فقیه در قانون اساسی و نظارت استصوابی در انتخابات است که در همه کشورها یکی از راه های اعمال حاکمیت ملی است.

جامعه ایران به شدت متکثر شده است؛ از نظر عقاید فکری و دینی و سیاسی و سبک زندگی و... بنا به این بستر و نیز براساس شرایط سیاسی ای که هم در داخل و هم در خارج از کشور مشاهده می شود، آینده احتمالی ایران از منظر تغییرات سیاسی بیشتر شبیه مشروطه خواهد بود تا نهضت ملی و انقلاب بهمن ۵۷ که رهبری بلامنازع فردی داشتند. آینده ایران شبیه مشروطیت خواهد بود با خواستی نسبتاً مشترک اما رهبران و سخنگویان و فعالان متعدد و متنوع سیاسی و مدنی.

بخش اعظمی از مردم ایران الآن می دانند چه نمی خواهند و می دانند چه می خواهند، اما هنوز نمی دانند «چگونه» بخواهند. تشتت در این امر به رویکردهای سیاسی مختلفی منجر شده است که عموماً خواست مشترکی دارند.

جامعه ایران نیز در مسیری تقریباً یکصد و پنجاه ساله از جامعه ای سنتی تبدیل به «جامعه ای ناموزن با غلبه وجه سنتی» و سپس در سه دهه اخیر تبدیل به «جامعه ای ناموزن با غلبه وجه مدرن» شده است. پلورال و متکثر بودن جامعه ایرانی و رنگین کمانی شدن اش در بسیاری از حوزه ها یکی از مهم ترین خصایص این جامعه است که هر کس بدان بی توجه باشد تقریباً هیچ چیز از جامعه ایران نمی داند و بنابراین راه حل هایش نیز به همین ترتیب پا درهوا و ذهنی خواهد بود.

با این مقدمات و بر اساس این واقعیت ها جامعه سیاسی و مدنی ایرانی به شدت و همواره نیازمند «گفتگو» و تفاهم و اجماع نسبی برای عبور از این گذرگاه تاریخی است.

پذیرش دیگری «همانگونه که هست»

یک ضرورت و لازمه گفتگو پذیرش دیگری «همانگونه که هست» است. «نقد هویت» و یا «نقد خط مشی» نباید به «نفی موجودیت» دیگری و یا

کراوات می زد. برخورد مهندس بازرگان تازه متعلق به دورانی است که ادعاهای اخلاقی و تعبیر خودسازی انقلابی ورد زبانها بود. اینک اما مروری کوتاه بر فضای سیاسی و مدنی واقعی و مجازی نشان می دهد که پراگماتیسم افراطی و هدف وسیله را توجیه می کند. خشم و خشونت و ادبیاتی که گاه فحاشی های ناموسی نیز در آن مودبانه به نظر می رسد! آنچنان بالاست که هر ناظری را به سرعت فراری می دهد و فضا را غیرقابل تحمل می کند. در حذف و طرد دیگری سنت کثیف فقهی «بهتان زدن به قصد تخریب» توسط برخی مدرن ترین مدعیان نیز به صورت روزمره و انبوه به کار گرفته می شود. بعید به نظر می رسد که کسی باشد که صابون این روش های کثیف و ابزارهای غیراخلاقی به تنش نخورده باشد!

ارتش سایبری حکومت و مخالفانی از گرایشات مختلف صبح تا شام مشغول تخریب همگانی هستند. تولی و تبرای سنتی که با درود فرستادن بر امامان خویش و لعنت فرستادن بر مخالفان آنان تجلی داشت اینک روش رایج برخی فعالان سیاسی و مدنی شده است که به توجیه بدترین و غیرقابل دفاع ترین رفتار رهبران و پیشینیان خویش و طرد و تمسخر و تحریف حتی مثبت ترین نقاط حریف مشغول اند چه برسد اگر نقطه ضعفی از آنان در دست داشته باشند. جدال

های فضای مجازی شبیه حمله ناگهانی و دسته جمعی موتورسواران بسیجی به تجمعات جنبش سبز است که قصدی جز حذف دیگری از صحنه سیاسی ندارد.

نتیجه غلبه این نوع شیوه ها بر مناسبات سیاسی واقعی و مجازی خودسانسوری بسیار از اندیشمندان و تجربه آموزشی است که می خواهند در فضای امن و امان، داشته ها و آموخته هایشان را به اشتراک بگذارند و افتادن دور دست کسانی است که دانه‌ی باز و فکری بسته دارند و یا پوپولیست هایی که فرصت طلبانه فضا را دو قطبی می کنند تا ماهی خویش را بگیرند.

یکی از مهمترین ویژگی های این نوع فضاها دو قطبی های کاذب و ساده ساز و فریبنده است: یا این یا آن، یا این طرفی هستی یا آن طرفی یا با مایی یا با آنها. در این فضا صدهای عمیق تر و نگاه های ژرف تر از دو سو مورد حمله قرار می گیرند و سخن و پیام و آموزه و تجربه شان تحریف و تخفیف می شود و ناشنیده و نادیده باقی می ماند و افراطی با تفریطی جایگزین می شود و عمری تباه می گردد و هزینه ای سنگین پرداخت می شود تا دوباره جمعی و گاه نسلی به اشتباه خویش پی ببرد. در این باره سخن بسیار می ماند....

جبر واقعیت برای زیست مشترک

اما از سه منظر و در واقع سه امر عینی و واقعی همه ما را وادار می کند تا به مقابله با این فضای آلوده و سرشار از دروغ و تهمت و تخریب و کم تحمیلی برویم و برای حل این معضل به صورت جمعی چاره اندیشی کنیم:

الف- منظر اخلاقی

«جنگ همه علیه همه» به تباهی ملی می انجامد. از انحطاط اخلاقی و بهره گیری از «هدف وسیله را توجیه می کند» هیچ گلی نمی شکند. این وضعیت مانداب و مردابی است که منشا پیدایش و رشد بسیاری از بیماری های سیاسی می شود. ضرورت نقد اخلاقی دروغ گوئی و تهمت و تخریب و... مهم ترین عامل به فکر فرو رفتن در باره وضعیت نابسامان مناسبات سیاسی کنونی در ایران است. رواج یک شیوه در مناسبات میمابین سیاسی و مجازی کنونی در فردا روزی که در پیش روی ملت ماست به مشی و منش و قدرت مستتر بعدی نیز تبدیل می شود. آنها که زیر درخت سیب نوفل لوشاتو سخن از خدا و اخلاق و معنویت می زدند چنین بلایی سر مردم و ایران آوردند، آثانی که از امروز از هیچ دروغ و دغلی برای حذف رقیب دریغ نمی کنند و از هم اکنون وعده خشم و خشونت و سرکوب می دهند چه آینده ای را می خواهند رقم بزنند!

ب- منظر جامعه شناختی

«حکومت ها می روند و مردمان می مانند»، آنها باید با هم کنار بیایند. به جز اقلیتی جانی و دزد و آدمکش که باید به صورت قانونی و دموکراتیک تعیین تکلیف شوند اکثریت ملت باید بتوانند با هم به طور مسالمت آمیز زندگی کنند. یک جامعه جدا از منظر اخلاقی از منظر جامعه شناختی نیز نمی تواند با جنگ همه علیه همه دوام و قوامی داشته باشد. پارسونز یکی از چهار ویژگی هر جامعه ای را «همبستگی» می داند. همبستگی بدون پذیرش موجودیت دیگری امکان تحقق عملی ندارد. وضعیت تاریخی و روانشناختی جامعه ایران نیز نشان می دهد که حالت خصومت همگان علیه یکدیگر کمتر به جنگ داخلی و بیشتر به غلبه یکی بر دیگری و حکومت اقلیتی بر اکثریتی خاموش و منشئت تبدیل می شود. و این یعنی سربرآوردن یک دیکتاتوری جدید و مرتب از چاله به

چاه افتادن یک ملت رنجور و تحت ستم.

پ- منظر راهبردی

«این درد مشترک هرگز جدا جدا درمان نمی شود». در ایران کنونی غلبه اکثریت ملت بر اقلیت حاکم بدون حرکات سیاسی و مدنی با رویکردی جبهه ای امکان پذیر نیست. این هم ضرورت راهبردی سومی است که به موازات دو ضرورت عینی اخلاقی و جامعه شناختی پیشین باید همه ما را به فکر و تامل وادارد که چگونه از دست این فضای آلوده سیاسی رهایی یابیم. فضایی که مانع شکل گیری فصل های مشترک بین تفکرات و رویکردهای مختلف می شود و هر بار که می رود رشته

دوران انقلاب و رخدادهای بعد از آن را دیده اند نیست. دورانی که جز انفجار خشم و خشونت علیه هر آنچه که بویی از گذشته و دیگری داشت نبود. امروزه بسیاری از کسانی که بر تنوره این خشم دمیده اند به شدت از گذشته خویش شرمگین و پشیمان هستند. حال چرا باید دوباره بدون اینکه متوجه باشند و باشیم همان وضعیت با حق به جانبی کامل و اعتماد به نفس تازه ای در حال تکرار و تکوین باشد؟ مگر ماجرای سینما رگس یادمان رفته است که با چه اعتماد کوتاه فکرا نه ای آدرس اشتباه داده می شد. «سندرم سینما رگس» اینک هر روزه در فضای

مهندس سحابی یکی از ویژگی های بارز مهندس بازرگان را عدم تسلیم

شدن به دیکتاتوری جو می دانست. وی می گفت گاه در فضای عمومی چنان جوی غالب می شود که کسی جرات نمی کند حرف و حرکتی مخالف داشته باشد اما مهندس بازرگان چنین نبود. بر خورد مهندس بازرگان تازه متعلق به دورانی است که ادعاهای اخلاقی و تعبیر خودسازی انقلابی ورد زبانها بود. اینک اما مروری کوتاه بر فضای سیاسی و مدنی واقعی و مجازی نشان می دهد که پراگماتیسم افراطی و هدف وسیله را توجیه می کندهای رفتاری چگونه به شدت موج می زند. خشم و خشونت و ادبیاتی که گاه فحاشی های ناموسی نیز در آن مودبانه به نظر می رسد! آنچنان بالاست که هر ناظری را به سرعت فراری می دهد و فضا را غیرقابل تحمل می کند. در حذف و طرد دیگری سنت کثیف فقهی «بهتان زدن به قصد تخریب» توسط برخی مدرن ترین مدعیان نیز به صورت روزمره و انبوه به کار گرفته می شود.

مجازی قابل مشاهده است. مگر سیل انبوه بیل و کلنگ بدستان خلخالی منش را فراموش کرده ایم که برای تخریب مقبره ای با مشت فشرده و خشم ویرانگر چکار کردند؟ خلخالی منشی های جدید اینک در جای جای مناسبات سیاسی عینی و مجازی قابل مشاهده است. مگر عطش پاکسازی و تصفیه و حذف و اعدام به اتهاماتی گاه واهی حتی در حد یک عکس یادگاری که خون می جست و زخم می زد و با هیاهو بر سر مال و جان دیگری آوار می شد یادمان رفته است. انبوه مصادره ها و پاکسازی ها و دادگاهی کردن ها و حذف و اعدام ها و آن همه اقدامات ویرانگر فراموشمان شده است که در مناسبات امروزی مان در فضای عینی و مجازی سیاسی و مدنی نمی اندیشیم و بیمناک نمی شویم!

هر که ناموخت از گذشت روزگار نیز ناموزد زهیچ آموزگار!

در صحنه سیاسی کنونی اگر کار مشترک و جبهه ای صورت نمی گیرد و اگر هیچ تفکر و رویکردی حاضر به تعامل و همکاری با گرایش دیگری نیست و اگر هیچ فردی حاضر نیست ولو به طور موقت و دوره ای مدیریت و ریاست فرد دیگری را بپذیرد تا سرمایه اجتماعی و راهبردی متینتی شکل گیرد؛ یکی از عوامل و علل ظهور یافته اش در همین ادبیات و مناسبات فیما بین است که در عرصه عینی و مجازی سیاسی و مدنی مشاهده می کنیم.

ما محکوم به همزیستی و تعامل هستیم!

ما محکوم به همکاری با یکدیگریم. ما محکوم به زندگی با یکدیگریم. یا همه با هم نجات پیدا می کنیم و یا همه با هم از بین می رویم. غلبه و تسلط یکی بر ادامه در صفحه ۱۲

های باریکی از وفاق و همسویی بوجود بیاید با تلخی تمام آن را از بیخ و بن می گسند.

علل مناسبات ناهنجار فضای سیاسی و مدنی و تداوم جان سخته آن

شاید این قابل درک باشد که ناامیدی و خشم حاصل از بن بست های بی در پی ای که حکومت فرا راه هر گونه تغییر خواهی مسالمت جویانه و مشفقانه ملت ایجاد می کند چه تبعات ویرانگری دارد و می تواند بستری مساعد (و البته قابل نقد) برای اعمال خشم و خشونت در عرصه عمومی فراهم آورد.

این نیز می تواند قابل درک باشد که نگاه ثنوی اهورا-اهریمنی کهن ایرانی (که با نگاه خدا-شیطان اسلامی هم تقویت شد و بعدها با نگاه تضادی مارکسی در اندیشه چپ در حوزه روشنفکری نیز بارورتر گردید)، در ذهن و پس ذهن «معرفتی» و فلسفی، روحیه افراط و تفریط «روانشناسانه» و برخورد سیاه و سفیدی با دیگری از منظر رفتار شناختی «جامعه شناسانه» در مردم این سرزمین چه بنیادها و بن مایه هایی دارد؛ اما این دیگر قابل فهم نیست که روشنفکران و نخبگان این جامعه که اینک میلیونها تحصیل کرده در سطح آموزش عالی دارد از یک سوراخ بارها و بارها گزیده شوند و در نیابند که اگر من ها به ما تبدیل نشود نمی تواند در برابر قدرت نفتی و متمرکز و سرکوبگر شانس موفقیتی داشته باشد. و یا در نیابد که برای آینده خود و فرزندان و سرزمین اش هم که شده علیرغم هر نقد هویتی و سیاسی اش، اما نمی تواند به نفی موجودیت دیگری پردازد و آنگاه وضعیت امن و آرام و قابل رشد و توسعه ای برای خود و نسلهای بعدی بوجود بیاورد. نیندیشیده رفتن و پیاپی شکست خوردن و باز از نو همان وضعیت را تکرار کردن زیننده میولونها ایرانی که

فرهنگ سیاسی، در متن مبارزه سیاسی ساخته می شود!

بهزاد کریمی



ورود در اصل حرف

این یکی "پرسش" از پرسش - پرونده های نویتی "میهن"، خود پاسخ هایی در بردارد! پرسش - پاسخی در کمتر از ۲۰۰۰ کلمه، حاوی جهات متنوع و هر کدام شان نیز چنان درنگ برانگیز که پاسخ دهنده وسوسه می شود تا به همه آنها بپردازد. از نگاه من اما، بهتر است میان این محورهای مرتبط با امر "خشونت" کلامی و فیزیکی تفکیک هایی صورت بگیرد. زیرا لزوماً نمی توان رابطه علی بیواسطه بین آنها برقرار کرد. میان طرد و حذف در عرصه سیاست و پیامدهای آن تا هیجانات لومپنی سربرآورده در استادیوم های فوتبال فاصله هاست و هر کدامشان نیز دارای استقلال نسبی از همدیگر و خاص خود. مشکل بتوان در نوشته ای واحد پیرامون همه آنها یکجا سخن گفت. پاسخ من به "پرسش" این شماره از "میهن"، نه به جامعه شناسی امر خشونت که عمدتاً به سیاست می پردازد.

عمده مسئول رواج لومپنیسم سیاسی، حکومت ها هستند!

برخورد متمدانه سیاسی با همدیگر حتی در اوج رقابت سیاسی، تنها بر متن و بستری پذیرفتنی می نماید که طرز بیان و نیز بکارگیری واژه های سیاسی در جامعه، مشروط و محدود به رعایت الزاماتی شود. موظف در قبال حقوق شهروندان و مکلف به رعایت حق متقابل میان رقبای سیاسی. این، واقعیتی است محرز که نوع زبان سیاسی رایج در هر جایی و جامعه ای، بیانگر فرهنگ سیاسی مسلط بر حیات و یا دستکم برهه معینی از زیست آنست. بدان معنی که، جامعه برای تجهیز خودش به زبانی خرد بنیاد و زبانی همزیست پذیر و دموکراتیک در عین رقابت ورزی سیاسی، نیازی مبرم به فرهنگ سازی دارد. فرهنگ سازی و فرهنگ پروری سیاسی اما که خود پدیده ای است ناظر بر تحقق حق و وظیفه شهروندی، فقط طی زمان و نیز زمانی بر بستر سیاست فعال است که می تواند شکل گیرد و جا افتد.

در چنین بار آمده ای از فرهنگ، نقد همدیگر در بیشترین صراحت همان اندازه پذیرفتنی می شود که فحاشی در کمترین سطح آن، جنبه غیر قابل قبول

و اعتراض برانگیز به خود می گیرد. سؤال اینست که فرهنگ سازی آیا پروسه ای است خودبخودی یا که نیازمند عامل وساطت؟ پاسخ نیز اینکه، فرهنگ سازی در اساس، روندی است آگاهانه و پروژه ای پیش بردنی به همت نهادها و اشخاصی که در موقعیت تاثیر گذاری بر افکار عمومی، جهت دهی به آنها و شکل دادن به رفتار جامعه در راستای نقد سازنده و داوری منصفانه اند.

در میان نهادهای موثر اما، نقش محوری با قدرت سیاسی مستقر است. نهادی که نوع رفتارش نقشی تعیین کننده در کنشگری و واکنش گری جامعه دارد. نهادی که از طریق تبلیغ و ترویج ایدئولوژی، معیارهای اخلاقی و ضد اخلاقی، و نیز فرهنگی یا فرهنگ ستیزی خود، با بهره گیری از انواع امکانات، توان تاثیر گذاری بی بدیل بر "توده" را دارد. نهادی که با در دست داشتن دستگاه های آموزشی، قادر است و می کوشد در میان مدت و دراز مدت کودکان و جوانانی را که مدیریت کشور بعداً بر عهده آنهاست، مطابق با هنجارها و رفتارهای خود بار آورد. نقش دولت ها در نوع فرهنگ سیاسی و طرز بیان و ادبیات سیاسی، بیشترین و بالاترین است. چه در بالا بردن فرهنگ و چه در قهقرا بردن آن.

تاکید من بر این نکته، به ویژه از آن روست که در سه دهه اخیر، ما بر متن نقد انقلاب بهمین با نوع تفکری مواجه هستیم که فرهنگ سازی را بیشتر به خود جامعه حواله می دهد و نقش قدرت حاکم را اگر نگویم نادیده می انگارد حداکثر اما عامل درجه دوم معرفی می کند! این نوع مواجهه با فرهنگ و زبان خشونت فیزیکی و کلامی، دانسته یا نادانسته، نوعی از تبرئه جمهوری اسلامی و فروگاهی حد تاثیر بسیار مخرب خشونت پروری های آن در این عرصه است. جای تامل بسیار دارد که بیشتر مروجان این دسته از نرم رفتاری ها،

استاد آدرس غلط دادن در همین زمینه اند؛ چه، آنها بیخ گوش خود، نشریات و نوشته های حکومتی های مظهر انواع خشونت ها و لومپنیسم سیاسی و نیز چپ ستیزان حرفه ای نرم رفتار در قبال جمهوری اسلامی را رها می کنند که ذره المثالی هم از چپ نمی گذرند! آنانی که نبش قبر می کنند و گزینش هایی حساب شده فقط و فقط در خدمت تسویه حساب با چپ! آنانی که در نقد خشونت، یقه چپ ها را می گیرند چون انقلابی بوده اند و یا هستند و نیز برخاسته از ایدئولوژی و لذا، عجیب با زبان خشونت، تحقیر و خرد کردن شخصیت رقیب، و طرد و حذف! آنانی که به زعم آنها یگانه مقصر در ترویج خشونت، طیف چپ بوده و است و البته در زدن همین اتهام، خود مظهر بکار گیری خشونت کلامی!

روش و زبان سیاسی در جمهوری اسلامی

گهگاه با خود می اندیشم که آیا نیاز ویژه ای هم به معرفی خشونت اندیشی، خشونت رفتاری و خشونت پروری این حکومت با کارنامه ای این چنین سبعانه و شناخته شده برای همگان وجود دارد؟ اصلاً چرا باید هر روز آن را در خشونت گرایی اش معرفی کرد؟ مگر همگان و به تاکید می گویم همگان و حتی بشمول خودشان، بی خبر از رفتارهای آنند؟ با اینهمه اما باز به این می رسم که آری نیاز است و نیز نیازی مبرم! زیرا آنچه در کلام و ذهن بگذرد در عمل خود را باز

و نه شوریدگی مطیعانه نسبت به قدرتی که خداوند رانت خواری است و توزیع رانت میان "امت" آری، توده منبع قدرت دمکراتیسم است اما نه در تربیت نیافتگی فرهنگی اش و بدتر از آن در پذیرش هژمونی جریانی ضد مدرنیته و فرهنگ ستیز بر خود. "توده" در این قامت، بدل به قدرتی مهیب می شود علیه خود در مقیاسی تاریخی! هورا کشیدن ها به هر نوع از ورود عوام در سیاست با بیان هایی عامیانه و صیقل نیافته، آفتی است برای سیاست اندیشمندانه، تایید و تشویق صرف، شعار دهی است و نه ارتقای شعور عام، لنین حق داشت که می گفت آگاهی از بیرون از طبقه است - و نیز توده - که به میان آن می رود و باید هم برود، ارتقاء

آنهاست، بلکه تاکید صرفاً بر این نکته است که به صرف ایراد "وعظ" و "اخلاق"، نمی توان عینیت رابطه کنش و واکنش را به بررسی نشست! مدیحه و فحاشی، اصلاً و اصولاً دو روی یک سکه اند. این مداح جماعت را بنگریم و خاستگاه اجتماعی بیشترینه آنان و محیط های تربیتی شان را نیز در نظر بگیریم تا دریابیم که چرا آنها اینهمه در جمهوری اسلامی جا و مقام یافته اند و چنین عزیز کرده شده اند؟ رابطه تاریخی الواط با دو مرکز قدرت سلطنتی و مرجعیت طی تاریخ ما که تصادفی نبوده و نیست! لحن و عمل خشن به پشتوانه قدرت و سلطه، اصل و ذات معضل است. فرهنگ "اطاعت کورکورانه" از امر

خواهد نمایاند! تا این هنجارها در حکومت بقاء دارند رفتارهای مقتضی آن نیز باقی است. گذر هر روز از حیات جمهوری اسلامی در وضو گرفتن با خون، رابطه مستقیم و تنگاتنگی با عربه کشی های آن علیه هر "غیر خودی" داشته و دارد. قساوت فیزیکی تا بر قدرت بنشیند، خونریزی هایش را با فحاشی و توهین و تحقیر شهروندان پیش می برد. از همان ابتدا تا به امروز جاری، جمهوری اسلامی سیاست را در فضای سراسر تهدید و ارباب پیش برده است و می برد.

بنیانگذارش با خشونت کلامی "من به دهان آن می زلم" شروع کرد، "هیچ غلطی نمی تواند بکند" را ورد زبان ها انداخت، "قلم می شکنم" گفت و با رواج دادن ادبیاتی چنین، آموزش جباریت به پیروان را با این تکمیل نمود که "من توبه می کنم از اینکه چرا از همان اول دار نزدیم"! این سخنان، "فرهنگ" می سازد، شیفتگان مطیع خود را به وجود می آورد تا در پرتو آن، سیاست فقط در گلوله معنی یابد و حمای از خون راه افتد! شنیده بودیم اما بعد به چشم خود هم دیدیم که در نظام های اتوریتر و توتالیتر، گفته های "رهبر" چون به پائینی ها رسد بدل به فاجعه می شود! داستان خون آلود خلخالها، لاجوردی ها و رئیسی ها تفسیر کلام بیرحمانه خمینی بودند و هستند. فرهنگ پیروپرور، اینگونه شکل می گیرد!

"به درک" گفتن های "آقا" ولی فقیه دوم نیز، ادامه همان روال حاکم و به درد خور برای پرور آنانی که کارشان "به درک" فرستادن منتقدان و مخالفان است! در چنین حال و احوالی است که به زبان آوردن "آنقدر قطعنامه صادر کنند تا قطعنامه دانی شان پاره شود" از سوی رئیس جمهوری لمپن رفتار و حامی پرور، برای "توده" مسحور قدرت نمایی ها، جذبه بر می انگیزد و موجب استقبال شتافتن از خشونت کلامی در مستهجن ترین شکل آن می شود تا از این طریق، ارباب فیزیکی بتواند در سرکوبگراییانه ترین روش خود به تولید و باز تولید ادامه دهد!

یک درنگ بر پدیده "توتالیسم"، عمق فاجعه فرهنگ و فرهنگ سیاسی در شرایط حاکمیت جمهوری اسلامی را به وضوح نشان می دهد! او کیست؟ آدمی است با بدن همه خالکوبی شده برای راه انداختن ارباب و فحاشی های ترساننده که نهایت تهدید لمپنی است. همین شخص اما، با میلیون ها سینه چاک در جامعه و در همان حال، "سیلبرتی" مناسب برای خرج تبلیغاتی رئیسی قاضی القضاات از نمادهای جنایت و خشونت در جمهوری اسلامی! پدیده ای، محصول جمهوری اسلامی که می تواند وبال گردن خود آن نیز بشود! آری، یک سیکل بسته حکومت - جامعه در حلقه تولید و بازتولید خشونت! محصول این نظام خشن، و مصداق "از کوزه همان تراود که در اوست!"

مخالفان را "خس و خاشاک" نامیدن و مشت "بزغاله و گوساله" وصف کردن و آنگاه بردن همین توصیفات سخیف و مبتذل بر روی آنتن های رسمی در شکلی دوام دار، نمی تواند جز کنش خشن در "بسیج" حکومتی را بار آورد. پس چه جای تعجب اگر همین ها، واکنش خشمگین در سرکوب شدگان را نیز بدنبال نیابرد؟

می گویند حکومت ها، اپوزیسیون هایشان را هم غالباً به شکل خود در می آورند! گرچه این گزاره مطلق نیست، اما حقیقی در خود دارد. وجود زبان خشن در اپوزیسیون جمهوری اسلامی را بیش و پیش از همه می باید منتظر از رفتارهای این نظام معتقد به جباریت شرع دانست. اشتباه نشود که گویا اینجا قصد تبرئه و توجیه

«به درک» گفتن های «آقا» ولی فقیه دوم نیز، ادامه همان روال حاکم و به درد خور برای پرور آنانی که کارشان «به درک» فرستادن منتقدان و مخالفان است! در چنین حال و احوالی است که به زبان آوردن «آنقدر قطعنامه صادر کنند تا قطعنامه دانی شان پاره شود» از سوی رئیس جمهوری لمپن رفتار و حامی پرور، برای «توده» مسحور قدرت نمایی ها، جذبه بر می انگیزد و موجب استقبال شتافتن از خشونت کلامی در مستهجن ترین شکل آن می شود تا از این طریق، ارباب فیزیکی بتواند در سرکوبگراییانه ترین روش خود به تولید و باز تولید ادامه دهد! مخالفان را «خس و خاشاک» نامیدن و مشت «بزغاله و گوساله» وصف کردن و آنگاه بردن همین توصیفات سخیف و مبتذل بر روی آنتن های رسمی در شکلی دوام دار، نمی تواند جز کنش خشن در «بسیج» حکومتی را بار آورد. پس چه جای تعجب اگر همین ها، واکنش خشمگین در سرکوب شدگان را نیز بدنبال نیابرد؟ اشتباه نشود که گویا اینجا قصد تبرئه و توجیه آنهاست، بلکه تاکید صرفاً بر این نکته است که به صرف ایراد «وعظ» و «اخلاق»، نمی توان عینیت رابطه کنش و واکنش را به بررسی نشست!

سیاسی توده، به تربیت سیاسی آنست و نه تقدیس آن هنجارهایی که توده تاریخاً تحت سلطه، خود در آنها زیسته است. بدترین چیز، تشویق و تکریم "توده" است به اینکه در همان فرهنگ و ادبیاتی باقی بماند که بود و بهمانی افتخار کند که با آن بارآمده است!

تئز فلسفه سیاسی افلاطون مبنی بر لزوم "حکمای حاکم و حکام حکیم" را راسطو عملاً در حقانیت حکومت اریستوکراسی تفسیر کرد تا سلطه برده دار بر مردم برده، بتواند در عینیت اجتماعی توجیه نظری - فلسفی به خود گیرد و تا لزوم خارج ماندن توده از دخالت در امور "کهان" از طریق رسم وابستگی و زمینداری و کلیسا و خلافت و سلطان، عین منطق هستی طی قرون بنماید و دوام آورد. زمانی حدوداً دو هزار سال وقت برد تا تمدن به نگاه روشنگری رسد و میدان برای بازنگری در تنظیم قدرت میان مردم با سطح فهم و فرهنگ آن

و فحاشی چاله میدانی نسبت به زیردستان در ارتش شاهنشاهی را هم بیاد داریم که چگونه همپیوندی تمکین به زور و اعمال زور در شکل لمپنی را بدل به فرهنگ پادگانی در بیشتر افسران صف و درجه داران می کرد. در جمهوری اسلامی، این را به شکل ایدئولوژیک، با ابعادی بسیار بزرگتر و در سطحی بر مراتب نازل تر می توان باز یافت!

آفت عوام زدگی!
درست است که انقلاب بهمین وسیع ترین توده ها را به میدان سیاست کشاند و با آن سیاست در ایران توانست بگونه جهشی و در گستره ای عظیم میان اعماق برود، در همانحال اما فرهنگ سیاسی نیز متقابلاً از عوام تاثیر پذیرفت! نفس مشارکت ورزی توده در سیاست، پایه و بنیان برای امر توسعه پایدار است؛ اما مشروط به اینکه مشارکت آنان در امر تعیین سرنوشت واقعی باشد

شرط نخستین فرهنگ پروری سیاسی، وفاداری به فرهنگ نقد و انتقاد است. ابراز شهامت در توجه به انتقادات درست و نادرست و ایستادگی ها و سر نندزدیدن ها در برابر آنهاست که برآیند با جو سازی، دروغ گوئی و تخریب، حریفان و رقباء را بترسانند و از میدان بدر کنند! آنهاست که، به مثل، کامنت گذاری در زیر نوشته هایشان را بخاطر عدم تحمل این یا آن اهانت و دروغ تاب نمی آورند. این، خطاست و گریز از جو شکنی است و عملاً تسلیم شدن در برابر هوچیگران و هیاهو سالاران.

هنر می خواهد که در برابر حکومتی منطق ستیز زبانی منطقی بکار برد چرا که مسئله، به شطرنج نشستن است با خرس زور! اما اگر میدان سیاست در ایران را در همین بیبینیم که هست؛ آنگاه با چنین دیدنی می باید که سیاست قاطع و پیگیر وداع گفتن جامعه مدنی ایران با جمهوری اسلامی را در ادبیات سیاسی متمدنانه پیش برد و با روشنگری و خشونت پرهیزی در مصاف علیه خشونت ورزان حاکم. البته که کاری است بس دشوار، ولی هم شدنی است و هم یک نیاز تاریخی و آینده ساز برای آنکه جامعه ای متمدن و با فرهنگ شکل بگیرد تا در آن، سیاست در خدمت تعالی فرهنگ مادی و معنوی کشور باشد.

و لذا بپذیریم که جمهوری اسلامی ماها را هم می تواند در اینجا و آنجا به بیان واکنشی بکشاند که نمی باید به دام آن افتاد. کنترل حس و عاطفه در اندیشیدنی با مغز سرد البته کار آسانی نیست ولی گریزی از آن هم نداریم. من خود بارها در نوشتارهایم گرفتار این تناقض شده ام و در بیان سخن، گاه مهار از دست رفته و بیان احساس جای ابراز ادراک را گرفته است! خود و هر دیگری از اپوزیسیون را دعوت به ماندن بر زبان فاخر سیاسی می کنم. ما فقط موظف در قبال سیاست لحظه نیستیم، که فرهنگ سازی سیاسی در مضمون و شکل دمکراتیک را نیز بر دوش داریم.

این اما نه که بخواهد مضمون سیاست علیه جمهوری اسلامی را دچار نرمینگی کند! مواظب اصلاح طلبی، نه دعوت به نرم گفتاری که در اصل دعوت به نرم رفتاری است معطوف به نرم کردن سیاست در قبال حکومتی که به تمامی در خشونت می اندیشد و بقاء بر خشونت دارد! حکومتی که، تنها با بسیج زور اجتماعی می توان به مصاف خشونت ذاتی آن رفت. آری، هنر می خواهد که در برابر حکومتی منطق ستیز زبانی منطقی بکار برد چرا که مسئله، به شطرنج نشستن است با خرس زور! اما اگر میدان سیاست در ایران را در همین بیبینیم که هست؛ آنگاه با چنین دیدنی می باید که سیاست قاطع و پیگیر وداع گفتن جامعه مدنی ایران با جمهوری اسلامی را در ادبیات سیاسی متمدنانه پیش برد و با روشنگری و خشونت پرهیزی در مصاف علیه خشونت ورزان حاکم. البته که کاری است بس دشوار، ولی هم شدنی است و هم یک نیاز تاریخی و آینده ساز برای آنکه جامعه ای متمدن و با فرهنگ شکل بگیرد تا در آن، سیاست در خدمت تعالی فرهنگ مادی و معنوی کشور باشد.

شرط نخستین فرهنگ پروری سیاسی، وفاداری به فرهنگ نقد و انتقاد است. ابراز شهامت در توجه به انتقادات درست و نادرست و ایستادگی ها و سر نددیدن ها در برابر آنهایی که برآند با جو سازی، دروغ گوئی و تخریب، حریفان و رقباء را بترسانند و از میدان بدر کنند! آنهایی که، به مثل، کامنت گذاری در زیر نوشته هایشان را بخاطر عدم تحمل این یا آن اهانت و دروغ تاب نمی آورند. این، خطاست و گریز از جو شکنی است و عملاً تسلیم شدن در برابر هوچیگران و هیاهو سالاران.

ایجاد فرهنگ متعالی سیاسی که بنیان بر فرهنگ نقد و گفتگو دارد، خود عرصه ای از مبارزه است. باید ایستاد و با خنثی کردن فرهنگ هیاهو، بتوان فرهنگ سیاسی ساخت. آری، میدان را باید از جاهل ها گرفت و بد زبانی ها را منزوی کرد. بین عنصر آگاه و جاهلان سرکوبگر، نیروی اصلی افکار عمومی قرار دارد. به این نیرو، می توان اعتماد کرد تا بتوان طی زمان در آزمونگه مبارزه علیه خشونت از هر نوعش کامیاب شد. فرهنگ سیاسی، بدینگونه است که ساخته خواهد شد.

تهمت زدن های بی حساب و کتاب و عمدتاً نیز غیر قابل اثبات و بی مستند میدان می یابند و با یک کلیک جنبه عمومی به خود می گیرند. اینجاست که همین شبکه ها نقشی دوگانه پیدا می کنند: هم آگاهی بخش و هم وسیله تخریب و فحش!

این واقعیت زمانه ما است که حتی خشن ترین و فرومایه ترین تشکل های سیاسی دولتی و غیر دولتی باز با رشته محدودیت هایی مواجهند و نیاز به بعضی رعایت کردن آنهاست، در باره افراد اما چنین نیست. این تناقض به وسعت خودنمایی می کند که بنا به آن، از یکسو آفت بازی با حیثیت افراد و نهادهای در هر جای جهان را شاهدیم و از سوی دیگر مدح تهوع آور این یا آن سیلبریتی سیاسی، اجتماعی و ... را. راه مقابله با این نیز، البته نه ابراز خشونت فیزیکی علیه بکار گیرندگان، بلکه برخورد حقوقی در مواردی و بیشتر از آن، کار فرهنگی بردارانه در دراز مدت.

در این رابطه، هم بی پاسخ گذاشتن بسیاری از تهمت ها و فحاشی های به نمایش درآمده در شبکه ها درست است و هم خود را مشغول نکردن به هر مورد افتراء. چه بسا که شخصی بخاطر معروف شدن خودش متوسل به هر خشونت کلامی و از اساس بی پایه در حق افراد و جریان های سرشناس می شود تا خود را مطرح بنماید. برخورد با موارد فحاشی، هتاک و جعل در شبکه های اجتماعی را نیز اساساً تابع همانی می توان دانست که در بخش آخر این نوشته می آید.

لزم مداخله فعال عنصر آگاه

در ایران امروز، جامعه سیاسی به تلفیق سیاست ورزی با فرهنگ پروری سیاسی، بیش از هر زمان دیگر نیاز دارد. نقد سیاست ورزان جایگزین افشاء گری های "کلی" و رویکرد برنامه محورانه مشخص بجای دشنام دهی های ایدئولوژیک به خشونت ایدئولوژی مستقر، از ارکان این فرهنگ پروری است.

اما مهم است که بپذیریم خشونت کلامی و فیزیکی جمهوری اسلامی آن اندازه تحریک برانگیز هستند که اپوزیسیون را نیز اینجا و آنجا متوسل به خشونت کلامی متقابل می کنند! به قول برتولت برشت "آدم، آدم است"،

گشوده شود. انقلاب کبیر فرانسه مطلع نمایش قدرت توده بود بگونه تاریخ ساز و با آثاری ماندگار. روندهای مدنیت پرور قرن نوزده و به ویژه قرن بیست، نه تنها قدرت توده را آزاد کرد که آن را بدل به عامل تعیین کننده در موضوع مشروعیت قدرت نمود؛ همین اما در عین حال پسزمینه ای برای سربرآوردن پوپولیسم در دوره بعدتر هم بود!

استفاده از مردم موجود علیه مصالح آتی و آتی خود آن مردم، چنان شگردی تازه، پیش روی نیروی سلطه قرار گرفت و ابزاری در دست آن! پوپولیسم، از پدیده های همزمان ماست. پدیده پوپولیسم را اکنون می توان از آسیا تا اروپا و از آفریقای راهایی یافته از سلطه استعمار تا امریکای لاتین شورش و حتی مرکز امریالیستی جهان یعنی ایالات متحده امریکا، در اشکال مختلف رهگیری کرد و برشمرد. دوره فعلی، به ویژه دوره جولان دادن پوپولیسم است در اطراف و کناف جهان و شلتاق رهبرانی که به زبان "توده" سخن می گویند تا سیاست را نه در هنجار شکنی ها علیه سلطه، بل دقیقاً در خدمت سلطه ولی با زبان و بیانی عامیانه جا اندازند.

این عروج پوپولیسم را اما آستانه شکست آن نیز باید دید. تاریخ در نقطه چرخشی تازه قرار گرفته است. زمان باز تنظیم رابطه قدرت توده در سیاستی از نوع ترقیخواهانه و با زبانی غنا یافته دارد سر می رسد، چون زمینه های آن رو به فراهم آمدن گذاشته است. مشارکتی دمکراتیک و آگاهانه، که نه خودبخود بلکه به شرط مداخله آگاهی است که میسر می شود. سیاست بی حضور "عوام"، در خدمت "نجباء"ست؛ بی افسار و رها شدگی اش در دست "عوام" اما، عین آفت!

شبکه های اجتماعی با نقشی دو گانه!

شکل گیری و گسترش فوق العاده شبکه های اجتماعی به کمک انقلاب انفورماتیک، دمکراسی و حضور همگان در امر سیاست را وارد فاز نوینی کرده است. مشارکت ورزی مستقیم توده مردم در سیاست، هیچگاه چنین ممکن و میسر نبوده است. این بزرگترین شانس و فرصت تاریخی برای درهم شکستن انحصار قدرت دست توانگران و تصمیم گیری ها در "تخیگان" است. همین شبکه های اجتماعی می توانند در آن واحد این یا آن واکنش برحق علیه این یا آن نوع از خشونت در هر جایی از جهان ما را ابعادی میلیونی دهند و خشونت ورزان را منزوی بکنند و پاسخگو، نمونه ها بسایرند.

شبکه های مجازی اما، جامعه را فقط جمع نمی دارند، بلکه امتیزه هم می کنند! چه، هر فرد می تواند به اختیار خود سهل و آسان از سیاست بگوید و "فکر" بسازد و نیز آن را شیوع و رواج دهد. چون چنین است پس تفکر خشن، خشونت پروری، فحاشی، جعل و

ایجاد فرهنگ متعالی سیاسی که بنیان بر فرهنگ نقد و گفتگو دارد، خود عرصه ای از مبارزه است. باید ایستاد و با خنثی کردن فرهنگ هیاهو، بتوان فرهنگ سیاسی ساخت. آری، میدان را باید از جاهل ها گرفت و بد زبانی ها را منزوی کرد. بین عنصر آگاه و جاهلان سرکوبگر، نیروی اصلی افکار عمومی قرار دارد. به این نیرو، می توان اعتماد کرد تا بتوان طی زمان در آزمونگه مبارزه علیه خشونت از هر نوعش کامیاب شد. فرهنگ سیاسی، بدینگونه است که ساخته خواهد شد.

چهل سال ترویج رندانه انفعال!

علی کشتگر



سیاست ورزی بی هزینه، مسئولیت گریزی، تقلیل سیاست به دکان و نردبان، فراموش شدن نقاط مشترک، اگوئیسم و شاید مهمتر از همه سازگاری نوعی نگرش سیاسی "اصلاح طلبانه" با وضع موجود و محدود کردن سیاست به نصایح الملوک و یا حداکثر ظرفیت های قانونی جمهوری اسلامی. این عوامل در همه دوران حیات جمهوری اسلامی مانع شکل گیری یک ثقل معتبر مورد اعتماد مردم در اپوزیسیون بوده است.

می توان گفت همه چیز برای عبور از جمهوری اسلامی فراهم شده مگر مهمترین فاکتور که همانا یک رهبری یا یک جمع مورد اعتماد مردم ناراضی است و تا این مرکز ثقل در کار نباشد ذرات پراکنده موجود در فضای سیاسی معلق اند و به هم نمی پیوندند. در این مقاله من به همین آخرین جنبه ابتدال سیاسی که اصلاح طلبی انفعال طلب و از موانع اصلی بر سر راه شکل گیری یک ثقل نیرومند اپوزیسیون است می پردازم و به جای ارائه تعریف های انتزاعی به یکی از مصادیق این ویژگی اشاره دارم.

مصاحبه نگهدار به عنوان یک مصداق

فرخ نگهدار یک نمونه از صدها مبلغ نگرش پیش گفته است. او به تازگی در گفتگویی با پایگاه خبری تحلیلی انصاف نیوز تحت عنوان: "ظرفیت های کشور در سطحی است که می توان دوام آورد"، به صورت بندی و تحلیل اپوزیسیون خارج از کشور" پرداخته است. طرف گفتگوی نگهدار، خانم معصومه رشیدیان، در تمام مصاحبه ایشان را "فعال سیاسی چپ گرا" می خواند(۲). در این مصاحبه مطالبی مطرح شده که جان مایه اش تحریف تاریخ و وارونه نشان دادن واقعیت هایی است که شاهدانش هنوز زنده اند. به نظر من سکوت این شاهدان نه فقط خیانت به تاریخ و به کسانی

رمز بقای جمهوری اسلامی در چیست؟ عمق و ابعاد ناراضی و نفرت از دیکتاتوری مذهبی از آخرین روزهای دوران شاه هم فراتر رفته است. ابعاد فساد حکومت و فقر ملت و بحران های اقتصادی و اجتماعی نیز بسیار بیش از آن زمان است، پس چرا ما امروز شاهد فعال شدن شکاف میان دولت و ملت و حضور یک جنبش نیرومند اجتماعی علیه استبداد دینی حاکم بر کشور نیستیم؟ اعتراض روزمره زنان به حجاب اجباری و تبعیض های جنسی، خشم کارگران از وضعیت مشقت بار زندگی، ناراضیاتی طبقه متوسط و لایه های فرهنگی آن و دهها علل و عوامل دیگر چرا به یک جنبش اعتراضی فراگیر تبدیل نمی شوند و حداکثر به اعتراضاتی مقطعی، پراکنده، محدود به صنف و گروه اجتماعی معینی می انجامد که به سرعت توسط رژیم سرکوب می شوند؟ آیا سرکوب به تنهایی می تواند توضیح دهنده نبود یک اپوزیسیون فعال و اثرگذار باشد؟ می بینیم که با وجود سرکوب سیستماتیک، مقاومت و اعتراضات فردی و یا گروهی جدا از هم کارگران، معلمان، زنان و سایر لایه های اجتماعی مدام ادامه دارند که این خود نشانه ظرفیت جامعه به تولید یک جنبش اجتماعی سراسری و نیاز مبرم به سازماندهی و رهبری است.

پژوهش های جالب اریکا چنوت نشان می دهد که اگر در یک جامعه معین سه و نیم درصد از مردم به جنبش اعتراضی پیگیر و دارای رهبری علیه نظام حاکم دست بزنند سرکوب آنان دشوار و احتمال پیروزی جنبش زیادتر از شکست آن است(۱). پس چرا از میان میلیونها کارگر، میلیونها تن از ناراضیان طبقه متوسط، میلیونها معلم و کارمند و میلیونها زن و مرد عموماً ناراضی و خشمگین از جمهوری اسلامی یک جنبش ملی آزادی خواهانه و عدالت جویانه پیگیر که سه و نیم درصد از جمعیت را شامل شود (سه میلیون) زائیده نمی شود؟ این نازایی چرا گریبانگیر ما شده است؟

به نظر من این بیماری خود عارضه ثانویه ای است به ناهنجاری مزمن دیگری که می شود نام آن را ابتدال سیاسی گذاشت. مختصات این ابتدال، عادت به فرقه گرایی در میان طیف متنوع اپوزیسیون، تمایل به

است که در رویارویی با یک رژیم تبعیض گر و فاسد جان و امنیت خود را از دست دادند، بلکه خیانت به ایده اپوزیسیون و سیاست ورزی دموکراسی خواهانه و عدالت جویانه است.

دریائین به نقد این نگرش خواهیم پرداخت.

رمز بقای جمهوری اسلامی

ترساندن دائمی مردم از خطر دشمن خارجی و تجزیه سرزمین، جلوگیری از ترکیب میهن پرستی و دموکراسی خواهی و تلاشهای مستمر در تقلیل میهن دوستی ایرانی به ناسیونالیسم مذهبی و همراه کردن آن با سیاستهای منطقه ای جمهوری اسلامی که سردار قاسم سلیمانی نماد برجسته آن است، همراه با سرکوب سیستماتیک و امنیتی کردن فضای جامعه از عناصر اصلی استراتژی بقای جمهوری اسلامی بوده و هست.

علاوه بر این سران جمهوری اسلامی معنای سیاست اختلاف بینداز و حکومت کن را از دیرباز درک کرده و همواره از آن برای تفرقه در میان مخالفان و ممانعت از شکل گیری یک اپوزیسیون فراگیر و کارآمد بهره برداری کرده اند.

در طول چهل سال گذشته همه تلاشهای مخالفان جمهوری اسلامی در ایجاد یک نیروی اپوزیسیون متکثر که بتواند در ورای مرزها و تفاوت های سیاسی و عقیدتی بر مبنای مشترکات مخالفان رژیم با هدف شکل دادن به یک جنبش دموکراسی خواهی موثر

اسلامی نه یک اشتباه ساده که یک کژروی فاجعه بار بود که هر چند همه چپ به آن تسلیم نشد، اما اعتبار همه جریان‌ها چپ از رهگذر آن برای یک دوره طولانی آسیب دید.

۲- علیرغم اهمیت عوامل بین‌المللی در تحولات هر کشور، آنچه درس‌نویشت یک ملت تعیین‌کننده است. فرایندها و پیگیری‌ها برآیندهای درونی و قبول مسئولیت است.

۳- تا دیکتاتوری وجود دارد، دشمن نه در خارج از مرزهای ایران بلکه در خود ایران است و بدون پیکار شجاعانه و پیگیری‌ها نمی‌توان آینده‌ای بهتر از آن چه امروز در آن غرق شده ایم رقم زد! اما ظاهراً، این درس‌های عبرت آموز هنوز به اندازه کافی در گفت‌وگو، پرتالیک و استراتژی چپ بازتاب پیدا نکرده و گرنه آقای نگهدار نمی‌توانست در مقام یکی از نظریه پردازان چپ نگرش شکست خورده ۴۰ سال پیش را هم چنان ترویج کند. و هم چنان و هنوز بی‌کفایتی‌ها و سرکوبگری‌های هسته اصلی قدرت را به گردن "دشمن خارجی" که ورد زبان خامنه‌ای است بیندازد.

خلاصه آن که جمهوری اسلامی و نگرش "اصلاح طلبی" حکومت محور در تلاش داریم برای تضعیف و توقف فرایندهای لازم در امر شکل‌گیری یک نیروی اپوزیسیون موثر از آغاز سه محور تبلیغاتی را با پیگیری دنبال کرده است:

سرکوب و کشتارهای داخلی نتیجه دخالت بیگانگان بویژه آمریکا و اسرائیل در امور ایران است. خصوصیت چهل ساله جمهوری اسلامی با آمریکا و اسرائیل که از ذات ایدئولوژیک و نیاز دائم آن به دشمن خارجی سرچشمه می‌گیرد نتیجه توطئه‌های دائم آنها است.

تقسیم طیف متنوع و متکثر مخالفان رژیم به دو قطب متضاد و آشتی‌ناپذیر "اصلاح طلب" و "برانداز" "شرکت‌کنندگان" و "تحريم‌کنندگان انتخابات" و اخيراً "مخالفان" و "موافقان" تحريم، نگرش ناظر به این نوع دو قطبی سازی علاوه بر آن که می‌کوشد مرزبندی گروه‌های مخالف رژیم را برجسته و مناسبات آنان را خصمانه کند، مدام به مخالفان و مردم چنین التاء می‌کند که کار و تلاش سیاسی خارج از این دو قطبی کاذب محال است.

تئوری بافی‌های آقای نگهدار و آن هم به عنوان "نظریه پرداز چپ" در این عرصه هر چند که به حکم بیگانگی با حقایق مسلم جامعه ایران فاقد هرگونه انسجام اما دارای انتظام و در حد خود تاثیربخش است. ایشان در مصاحبه‌های خود و اخیراً در گفتگو با نشریه انصاف نیز کشتارهای هولناک دهه ۶۰ که ناشی از ماهیت دیکتاتوری دینی است را به گردن آمریکا و سازمان ناتو می‌اندازد، کاری که تا کنون حتی هیچ یک از مقامات جمهوری اسلامی نیز به این صراحت ابراز نکرده‌اند:

"از بدو استقرار جمهوری اسلامی بلوک ناتو و پشتیبانان منطقه‌ای آن، با هدف احیای وضعیت قبل از انقلاب با توهمی مفرط به توان و ظرفیت‌های خود امید داشتند که با جنگ تحمیلی و تروهای گسترده، "تغییر رژیم" رخ دهد و مناسبات ایران و غرب به وضع قبل از انقلاب برگردد. در دهساله اول تاسیس نظام، همه هم و غم حکومت صرف جنگ و نجات حکومت و کشور و رفع آن توهم شد.

"به نظر من اگر بلوک ناتو، ارزیابی درستی از قدرت مقاومت حکومت و اقشار حامی آن داشت هیچ دلیلی نبود که هم روابط ایران و غرب این قدر تیره بماند و هم مناسبات اقشار مدرن شهری با حامیان حکومت

مواجهه شد. روزنامه مردم نوشت: "رفقا خوش آمدید، اما دیر آمدید".

نه فقط جبهه ملی، نهضت آزادی حزب خلق مسلمان و هر فرد و نیروی دیگر مخالف و یا منتقد نظام ضد امپریالیستی جدید در زمره نیروهای ضد انقلاب و آمریکایی قرار می‌گرفتند بلکه حتی هر گروه و صنف اجتماعی نیز که به جای تبعیت از تضاد عمده و حمایت بی‌قید و شرط از "خط امام" در مبارزه

متحد شود، به ناکامی انجامیده است. حتم دارم که تلاش‌های روزمره و پیگیری اتاق فکرها و سازمانهای امنیتی جمهوری اسلامی در سترون کردن این تلاشها و ادامه تفرقه و انفعال فرساینده و فرصت سوز در مجمع الجزایر صد تکه ای مخالفان، از دلایل این ناکامی است. **لیبک به دعوت رندانه خمینی سرآغاز سقوط!** بگذارید نخست کمی به عقب برگردم. وقتی در ۱۳ آبانماه ۱۳۵۸ حزب الهی‌های آن زمان به نام

فرخ نگهدار به تازگی در گفتگویی با پایگاه خبری تحلیلی انصاف نیوز تحت عنوان: «ظرفیت‌های کشور در سطحی است که می‌توان دوام آورد»، «به صورت بندی و تحلیل اپوزیسیون خارج از کشور» پرداخته است. طرف گفتگوی نگهدار در تمام مصاحبه ایشان را «فعال سیاسی چپ‌گرا» می‌خواند. در این مصاحبه مطالبی مطرح شده که جان مایه‌اش تحریف تاریخ و وارونه‌نشان دادن واقعیت‌هایی است که شهادتش هنوز زنده‌اند. به نظر من سکوت این شاهدان نه فقط خیانت به تاریخ و به کسان‌ی است که در روبرویی با یک رژیم تبعیض‌گر و فاسد جان و امنیت خود را از دست دادند، بلکه خیانت به ایده اپوزیسیون و سیاست ورزی دموکراسی خواهانه و عدالت‌جویانه است.

علیه آمریکا و متحدان داخلی آن مسائل "فرعی" مثل حجاب زنان، ترور بهائیان، مطبوعات و حق کارگران و معلمان در ایجاد تشکل‌های مستقل صنفی خود را "عمده" می‌کرد، همسو با امپریالیسم و در خدمت آن قرار می‌گرفت. با همین رویکرد تحلیلی ساده لوحانه و ناتوان از درک روابط دیالکتیکی مولفه‌های متضاد و متکثر اجتماعی که اساس رویکردهای علمی در تحلیل از شرایط انضمامی هر جامعه‌ای به شمار می‌روند، سازمان پرچم‌افشای لیبرالها و توجیه اقدامات سرکوبگرانه و ضد آزادی رژیم را برافراشت که زیر لوای مبارزه با امپریالیسم آمریکا علیه دموکراسی، حقوق بشر، آزادی ادیان، برابری زن و مرد، آزادی‌های فردی و همه دستاوردهای دموکراتیک و ترقیخواهانه بشریت قد بلند کرده بود.

این را هم بگویم که بر مبنای همین نگرش بود که فلسفه سیاسی چپ مستقل و درون‌زا که بنیان‌گذاران سازمان بویژه پویان و احمد زاده به آن وفادار بودند و اساساً علت اصلی تولد سازمان فدایی و مرز بندی آن با نگرش برون‌زای توده‌ای بود، منتفی گشت و انحلال سازمان در حزب توده نیز بدون ذره‌ای احترام به آرای اعضا و هواداران سازمان در همکاری و هماهنگی آقای نگهدار و نورالدین کیانوری تئوریزه شد و مخالفان دنباله‌روی از شوروی نیز ناسیونالیست، "ناسیونال کمونیست" و حتی مشکوک قلمداد شدند!

در این سیر قهقراپی سقوط به ابتذال سیاسی، لایه‌های فرهنگی و مدرن طبقه متوسط، روشنفکران و هنرمندان و آگاهترین عناصر طبقه کارگر که در بدو انقلاب تحت تاثیر جاذبه‌های مبارزاتی و صداقت سیاسی فدائیان در دفاع از عدالت و آزادی جذب سازمان شده بودند بتدریج از آن رویگردان شدند و سازمان نیز دچار انشعاب‌های متعدد شد.

اینک نزدیک به ۴۰ سال از آن هنگامه جهالت و کژ رفتاری می‌گذرد و جوانان انقلابی و کم تجربه آن هنگام در بیشترینه خود با انتقاد از ایدئولوژی و اعمال فاجعه بار آن زمان درس عبرت گرفته و آموخته‌اند که: ۱- آلوده کردن ایده چپ به حمایت از جمهوری

"دانشجویان خط امام" بر خلاف قوانین و عرف بین‌المللی سفارت آمریکا را اشغال کردند و کارکنان آن را به گروگان گرفتند کمیته مرکزی سازمان چریک‌های فدایی خلق که فرمانده جمهوری اسلامی را تحریم کرده بود و به نظام جدید اعتماد نداشت، به مدت دو شبانه روز در حمایت از این کار که اهداف و پیامدهای آن ناروشن بود تردید داشت. اما خمینی با ترفندی رندانه، سازمان را به حمایت از اقدامی ترغیب کرد که سرآغاز سرکوب آزادی‌ها و ایجاد تفرقه در صفوف مردم و نیروهای سیاسی آن زمان بود.

تا آن زمان او در مقام رهبر انقلاب، سازمان فدایی را مگر به عنوان کسانی که در کردستان و گنبد جنایت می‌کنند به رسمیت نشناخته بود و حتی فراخوان یک هفته پس از انقلاب سازمان برای رفتن به محل اقامت خمینی به منظور ابراز احترام به وی را با اعلام این که کسی قرار نیست این جا به دیدن من بیاید رد کرده بود. اما او در فردای اشغال سفارت آمریکا که فوراً مورد حمایت حزب توده قرار گرفته بود گفت: پس این چریک‌های فدایی کجا هستند و چرا حمایت نکرده‌اند (نقل به مضمون). پس از این پیام که از صدا و سیمای جمهوری اسلامی پخش شد، کفه حمایت‌گری چریبید و ما طی اعلامیه‌ای از اقدام انقلابی دانشجویان خط امام حمایت کردیم و در به کار گرفتن روش‌های مبتذل سیاسی برای افشای لیبرالها و حمایت از مبارزات ضد امپریالیستی خمینی به حزب توده تاسی کردیم. تئوری این حمایت سیاسی هم پیشاپیش از مرکز فرماندهی انترناسیونالیسم پرولتری برای حزب توده تدارک دیده شده بود.

"در دوران گذار به سوسیالیسم تضاد عمده‌ی جهان، تضاد میان امپریالیسم جهانی به سرکردگی آمریکا با اردوگاه سوسیالیسم و نیروهای مترقی جهان به رهبری اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی است. در ایران نیز ماهیت هر نیرویی بسته به آن است که در کدام سوی این تضاد عمده‌ی جهانی ایستاده است."

چگونه سرمایه سیاسی فدایی برپاد رفت
چرخش سیاسی سازمان با استقبال گرم حزب توده

این حرفها نه حرف اپوزیسیون و نه ادعای آزادیخواهان و عدالت طلبان بلکه دقیقا همانی هستند که در همه سالهای اخیر برای توجیه جنایات گذشته و سرکوبهای امروز از زبان خامنه ای و ایادی او جاری بوده و هست؟

وقتی «دانشجویان خط امام» سفارت آمریکا را اشغال کردند و در همه آن ۴۴۴ روزی که گروگان گیری ادامه داشت و سرکوب لیبرالها، جبهه ملی، جنبش زنان، شکستن قلم ها، توقیف روزنامه ها و شعار «دانشجوی خط امام افشا کن افشا کن» و اتهام جاسوسی به امثال امیر انتظام رواج داشت، این نه رونالد ریگان بلکه جیمی کارتر در آمریکا بر سر کار بود و اتفاقا جمهوری اسلامی درست در روز ۲۰ ژانویه ۱۹۸۱ یعنی نخستین روز به قدرت رسیدن ریگان گروگانهای آمریکا را آزاد کرد و بعدها هم در ماجرای ایران گیت ثابت شد که با ریگان در پشت پرده معامله می کرد و هیچ مدرک و سندی هم در دست نیست که ریگان از مخالفان داخلی و قربانیان شکنجه و اعدام حمایتی کرده باشد.

فرض کنیم که مجاهدین آن زمان به زعم آقای نگهدار نه بخاطر انحصار طلبی و سرکوبهای جمهوری اسلامی بلکه به دلیل تشویق های آمریکا به مقابله با جمهوری اسلامی دست زدند، فرض کنیم که اقلیتی ها و ۱۶ آذری های سازمان هم که نگهدار آنان را باند کشتگر-هلیل رودی می نامید بخاطر همسویی با آمریکا دچار غضب جمهوری اسلامی شدند، دست کم ایشان باید توضیح دهد که چه ربطی میان اعدام اعضای سازمان فدائیان خلق ایران اکثریت و حزب توده ایران که در قتل عام ۶۷ قربانی فرمان خمینی شدند و سیاستهای تاجر و ریگان وجود داشته است؟ آیا نورالدین کیانوری، مریم فیروز و احسان طبری که پس از چندین سال حمایت پیگیر از خط امام به شنیع ترین شیوه های ضد انسانی شکنجه و وادار به ندامت

خود را با وجدان راحت قربانی می کنند. و حالا بیش از سه دهه پس از آن جنایات هولناک هنوز هم نگهدار مدعی است که قربانیان رژیم فریب خوردگان آمریکا بودند؟ من البته با توجه به احتمال شه ورگج (۴) بودن ایشان صحت این خاطره تلخ را با برخی از رفقای زنده کمیته مرکزی آن زمان قبلا چک کردم: به راستی چه انگیزه ای او را این چنین به توجیه و تبرئه جمهوری

اسلامی در دهه ۶۰ تا این حد تیره و خونین شود. همه جا نوشته و گفته ام، مسئولیت مصائبی که در دهه ۶۰ بر کشورم تحمیل شد، در وهله اول ناشی از محاسبات اشتباه نیروی راستگرای تاجر-ریگانی و هم پیمانان منطقه ای آنان» است. (مصاحبه آقای نگهدار با انصاف نیوز)
هرکس که اندکی از تاریخ ۴۰ ساله اخیر ایران آگاه

جنبش دموکراسی خواه و عدالت جوی داخلی ایران با تکیه به مبارزات بی خسونت مثل تظاهرات، اعتصابات و نافرمانی ها می تواند تکوین پیدا کند و بتدریج تناسب قوای جامعه را تغییر دهد و گذار به دموکراسی را ممکن سازد و این البته نوعی براندازی است اما به قول زنده یاد مهندس عزت الله سحابی «براندازی با شیب ملایم» است. سوء استفاده از این واژه ی کشدار برای دو قطبی سازی کاذبی که به آن اشاره رفت فقط به درد کسانی می خورد که با شکل گیری جنبش فراگیر دموکراسی خواهی مخالفت دارند.

اسلامی پیگیر کرده است؟ به این پرسش در پایان این مقاله خواهیم پرداخت.

مسئول اعدام های دهه ۶۰ خمینی یا ریگان؟
آخر اعدام های سال ۶۰ که اوج آن قتل عام هزاران زندانیان سیاسی به فرمان خمینی است و مسئولان مستقیم آن جنایات هم اکنون در عالی ترین پست های جمهوری اسلامی از جمله صندلی ریاست قوه قضائیه تکیه زده اند، چه ربطی به ریگان و تاجر دارد؟ و تازه اگر هم قدرت های خارجی و قربانیان داخلی محاسبات سیاسی غلطی داشته اند مگر می شود مسئولیت درجه اول جمهوری اسلامی و شخص خمینی و مجریان مستقیم فرمان او را فراموش کرد و گفت: «اگر بلوک ناتو ارزیابی درستی از قدرت مقاومت حکومت و اقتدار حامی

باشد می داند که پیش از آن که مجاهدین خلق به موضع مقابله مسلحانه با رژیم حاکم درغلتنند رهبران آن جریان بسیار کوشیدند با نظام حاکم و شخص خمینی از در آشتی در آیند اما پاسخ جمهوری اسلامی بسیج هر روزه چماقداران علیه این جریان بود. نخستین اعدامی های ایرانیان بهائی و همزمان با آن هواداران سازمان ما در اصفهان و خوزستان، دستگیری عضو کادر رهبری مجاهدین (سعادت) به اتهام جاسوسی برای شوروی و نیز کشتارهای خلتالی در کردستان و ماجرای ترورهای وحشیانه گنبد (توماج، مخدوم، جرجانی و...) و عدم تحمل حتی یک دفتر و روزنامه علنی برای جریانهای که در انقلاب سهیم بودند، آنهم در همان نخستین ماههای پس از انقلاب که بهار آزادی می نامیدیم چه ربطی به ناتو و آمریکا داشت؟ بله البته همان زمان حزب توده با حمایت از «قاطعیت نیروهای انقلابی» در سرکوب ضد انقلاب و محکوم کردن «همسویی» مجاهدین و فدایی ها با ترفندها و توطئه های آمریکا برای سرکوبهای خونینی که بعدها دامن خود حزب را نیز گرفت خوراک تئوریک تهیه می کرد. اما واقعیت این بود که رژیم تازه به دوران رسیده آن زمان به حکم ماهیت تبعیض گر و انحصارطلب خود به هیچ نیرویی مگر خودی ها اعتماد نداشت. دگراندیشان را به دیده تردید و حتی دشمن می نگریست و همان گونه که دیدیم در ظرف یک دوره کوتاه چهار ساله نه فقط فدایی و مجاهد بلکه متحدان خود را نیز نخست به حاشیه راند و سپس سرکوب کرد.

اعدام سعید سلطانیپور

من ابتداء تمام عیار در سیاست حمایت از «خط ضد امپریالیستی امام خمینی» را در برخورد رهبری سازمان با اعدام شاعر رزمنده فدایی سعید سلطانیپور لمس کردم. در آن زمان یکی از اعضای هیئت تحریریه به خود اجازه داده بود، در روزنامه کار آن جنایت را محکوم کند(۳) اما آقای نگهدار و عده ی دیگری از اعضای کمیته مرکزی آن زمان این کار را سرپیچی از خط سیاسی سازمان تلقی کردند و خواستار توبیخ فرد خاطی بودند! آنها بر آن بودند که سعید سلطانیپور و سایر قربانیان نظام جمهوری اسلامی بخاطر ایستادگی در برابر انقلاب و همسویی با آمریکا اعدام شده اند و نباید از آنان دفاع کرد. این مساله در آن زمان به من نشان داد که تعصب ایدئولوژیک عواطف انسانی را چنان نابود می کند، که افراد نزدیک ترین همزمان دیروز

وقتی «دانشجویان خط امام» بر خلاف قوانین و عرف بین المللی سفارت

آمریکا را اشغال کردند کمیته مرکزی سازمان چریکهای فدایی خلق که رفراندوم جمهوری اسلامی را تحریم کرده بود و به نظام جدید اعتماد نداشت، به مدت دو شبانه روز در حمایت از این کار که اهداف و پیامدهای آن ناروشن بود تردید داشت. اما خمینی با ترفندی رندانه، سازمان را به حمایت از اقدامی ترغیب کرد که سرآغاز سرکوب آزادی ها و ایجاد تفرقه در صفوف مردم و نیروهای سیاسی آن زمان بود. ما طی اعلامیه ای از اقدام انقلابی دانشجویان خط امام حمایت کردیم و در به کار گرفتن روش های مبتذل سیاسی برای افشای لیبرالها و حمایت از مبارزات ضد امپریالیستی خمینی به حزب توده تاسی کردیم. تئوری این حمایت سیاسی هم پیشاپیش از مرکز فرماندهی انترناسیونالیسم پرولتری برای حزب توده تدارک دیده شده بود.

شدند، فریب خوردگان ناتو بودند؟ آیا امثال حجر و یا لطفی، رضی، غبرایی و صدها اکثریتی و توده ای دیگر که به دست حاکمان جمهوری اسلامی اعدام شدند، با سیاستهای آمریکا همسویی داشتند یا با خط امام؟

کشتار ۶۷ پروژه ای از پیش طراحی شده

امروزه دیگر همه می دانند و حتی از زبان برخی خط امامی های دیروز نیز نقل شده که پروژه حذف کادرهای چپ و مجاهدین از مدتها قبل برای حفظ نظام و امنیت آن ضروری تشخیص داده شده بود و سران جمهوری اسلامی برای به اجرا گذاشتن آن به

آن داشت، هیچ دلیلی نبود که هم روابط ایران و غرب این قدر تیره بماند و هم مناسبات اقشار مدرن شهری با حامیان حکومت اسلامی در دهه ۶۰ تا این حد تیره و خونین شود. «با کدام پشتوانه علمی و تجربی می شود مدعی شد که: «مسئولیت مصائبی که در دهه ۶۰ بر کشورم تحمیل شد در وهله اول ناشی از محاسبات اشتباه نیروی راستگرای تاجر-ریگانی و هم پیمانان منطقه ای آنان» است؟ و امروز با این مدعا به دنبال چه نوع نتیجه گیری سیاسی برای کنشگران و فعالان سیاسی می گردد؟

اهداف و استراتژی مشترک آنان گردد.

هوش و گوش زیادی برای درک این واقعیت لازم نیست که بدانیم اکثر کسانی که در دو سوی این تقسیم بندی کاذب قرار می گیرند، میهن پرست و خواهان الغای نظام کنونی و استقرار دموکراسی در کشورند. اکثر آنها مخالف جنگ و خشونت اند، کشاندن و هل دادن این نیروها به خصومت و پرتنگ کردن مرزبندی های تاکتیکی و گذرا هیچ معنایی جز خرابکاری در روند شکل گیری یک اپوزیسیون نیرومند ندارد.

معنای کشدار برانداز

این اصطلاح در دهه ۶۰ و تا آنجا که به یاد دارم پیش تر در روزنامه مردم ارگان حزب توده برای مخالفان رادیکال جمهوری اسلامی به کار می رفت. در همان سالها این اصطلاح کم کم رایج تر و متداول تر شد بطوری که روزنامه دولتی و رسمی جمهوری اسلامی نیز از آن برای تعریف مخالفان و یا از میدان به در کردن منتقدان استفاده کردند. امروز تعریف تندروهای جمهوری اسلامی، تعریف اصلاح طلبان طرفدار جمهوری اسلامی و تعریف نیروهای مختلف اپوزیسیون از این اصطلاح دارای فرق فاحش است. از نظر نماینده خامنه ای در موسسه کیهان اصلاح طلبان حکومتی و حتی برخی از اصول گرایان مثل علی مطهری نیز براندازند.

برخی از اصلاح طلبان نیز نیروهایی که به قانون اساسی و ولایت مطلقه فقیه التزام ندارند برانداز به شمار می روند. تعریف آقای نگهدار از برانداز نیز کم یا بیش بر همین منوال است. بطوری که طرفداران عبور از جمهوری اسلامی به جمهوری سکولار اگر بخواهند برای پیشبرد این روند به مبارزات مدنی و ترغیب مردم به اعتراض و اعتصاب متوسل شوند، هر چند هم که شیوه های مبارزاتی آنان بدون خشونت باشد بازهم برانداز محسوب می شوند.

برانداز از نظر بسیاری از اصلاح طلبان شامل همه کسانی می شود که خواهان عبور از جمهوری اسلامی هستند چه اهل خشونت و مداخله خارجی هم باشند و چه به مبارزه درون زا و بی خشونت معتقد باشند. در حالی که هیچ سنخیتی میان نگرش مداخله خواه و طرفدار قهر مسلحانه با دیدگاه کسانی که استراتژی عبور از جمهوری اسلامی را با تکیه بر مبارزات بی خشونت درون زا دنبال می کنند، وجود ندارد. دیکتاتوری مذهبی و سرکوبگر ایران دموکراسی فرانسه

با تکیه به مبارزاتی بی خشونت مثل تظاهرات، اعتصابات و نافرمانی ها می تواند تکوین پیدا کند و بتدریج تناسب قوای جامعه را تغییر دهد و گذار به دموکراسی را ممکن سازد و این البته نوعی براندازی است اما به قول زنده یاد مهندس عزت الله سحابی "براندازی با شیب ملایم" است. سوء استفاده از این واژه ی کشدار برای دو قطبی سازی کاذبی که به آن اشاره رفت فقط به درد کسانی می خورد که با شکل گیری جنبش فراگیر دموکراسی خواهی مخالفت دارند.

یک پرسش انحرافی طرفداران وضع موجود

تقلیل سیاست ورزی به نصایح الملوک و سرگرم کردن مردم به توصیف وتحلیل رفتار و حرکات جناح های حاکم هیچ ثمره ای جز تعطیل کردن مبارزات

سیاسی با هدف استقرار دموکراسی سکولار به جای نظام ولایت فقیه نه مردم بسیج می شوند، نه جنبشی فراگیر پدید می آید و نه بدیلی که بتواند جانشین نظام موجود شود.

نسبت نظرات نگهدار با عدالت طلبی و آزادیخواهی

آقای نگهدار حق دارد نظرات خود را آن چنان که هست تبلیغ و از آن دفاع کند، اما اخلاقا نباید خود را به عنوان سخنگوی چپ جا بزند! آیا ایشان عضوی از اپوزیسیون جمهوری اسلامی است؟ آیا در دفاع از جمهوری اسلامی خط قرمزی برای خود تعیین کرده است؟ آیا اعتقاد دارد که جمهوری اسلامی خودبخود و یا با نصایح امثال او استحاله پیدا می کند؟

من ابتذال تمام عیار در سیاست حمایت از «خط ضد امپریالیستی امام

خمینی» را در برخورد رهبری سازمان با اعدام شاعر رزمنده فدایی سعید سلطانیور لمس کردم. در آن زمان یکی از اعضای هیئت تحریریه به خود اجازه داده بود، در روزنامه کار آن جنایت را محکوم کند، اما آقای نگهدار و عده ی دیگری از اعضای کمیته مرکزی آن زمان این کار را سرپیچی از خط سیاسی سازمان تلقی کردند و خواستار توبیخ فرد خاطی بودند! آنها بر آن بودند که سعید سلطانیور و سایر قربانیان نظام جمهوری اسلامی بخاطر ایستادگی در برابر انقلاب و همسویی با آمریکا اعدام شده اند و نباید از آنان دفاع کرد.

آیا می شود کلمه ای از مبارزات هر روزه کارگران، زحمتکشان و زنان جامعه ایران بر زبان و قلم جاری نکرد، برعکس مدام سیاستهای جمهوری اسلامی را توجیه کرد و در عین حال خود را "صاحب نظر چپ" معرفی کرد؟

مصاحبه آقای نگهدار با انصاف نیوز مصداق یکی از جنبه های بارز ابتذال در فضای سیاسی ایران است. حقیقت این است که حمایت از حکومتی که بر اساس ماهیت مذهبی و تبعیض گرش با آزادی و عدالت ناسازگاری مطلق دارد عنصر و ایده حمایت گر را در انظار اکثریت دموکراسی خواه و عدالت جوی جامعه بی اعتبار می کند. هیچ ایده شریفی در ایران امروز بدون مرزبندی قاطع و صریح با جمهوری اسلامی و بدون دفاع از مطالبات و مبارزات مردم اعتباری در افکار عمومی اکثریت و آینده ای در تحولات ترقیخواهانه نخواهد داشت.

(۱)-اریکا چنوت با مطالعه روی ده ها کارزار که در سده اخیر شکل گرفته اند، نشان می دهد که بخت دستیابی به هدف در مبارزات مسالمت آمیز در برابر اعتراض هایی است که به خشونت کشیده می شوند. او می گوید هرچند عوامل مختلفی در میزان دقیق پویایی این مبارزات دخیل هستند اما حضور فعالانه سه و نیم درصد از جمعیت در آن ها کافی است تا تغییرات سیاسی جدی به همراه داشته باشند. (به نقل از سیاست بی بی سی)

(۲)- مصاحبه کننده خانم معصومه رشیدیان است که نامش در جریان قتل خانم میترا استاد بر سر زبانها افتاد. او با میترا استاد گفتگویی داشته که تاکنون منتشر نشده است.

(۳)- اشاره ام به خودم بود.

(۴)- در لهجه شیرین مازندرانی کسی که همیشه به نفع خود گنج است.

دموکراسی خواهانه و عدالت طلبانه ندارد، کار اصلی اپوزیسیون متمرکز شدن بر روانشناسی طبقات و اصناف، حمایت از مطالبات مبهم و درازمدت آنان، حمایت از فعالان سیاسی و صنفی، دعوت مردم به اعتراض علیه وضع موجود، تدارک سیاسی و تشکیلاتی برای دامن زدن به اعتراض و هدایت آن است. و این همه به پروژه ای ملی بر اساس تحلیلی انضمامی با تکیه به رویکرد دیالکتیکی و همه جانبه نیاز دارد. اما نگرشی که سیاست را به تفسیر و توصیف رفتار جناح های حاکم و ارائه پیشنهادات اصلاحی به آنان، کاهش می دهد، اساسا این گونه تلاشهای را توهم زا، به سود دشمن و بی حاصل جلوه می دهد و همه این مقولات را در ذیل عنوان براندازی جای می دهد و گاه و بیگاه از کنشگران می پرسد: فرض کنیم این رژیم سرنگون

دست کم ایشان باید توضیح دهد که چه ربطی میان اعدام اعضای سازمان

فدائیان خلق ایران اکثریت و حزب توده ایران که در قتل عام ۶۷ قربانی فرمان خمینی شدند و سیاستهای تاجر و ریگان وجود داشته است؟ آیا نورالدین کیانوری، مریم فیروز و احسان طبری که پس از چندین سال حمایت پیگیر از خط امام به شنیع ترین شیوه های ضد انسانی شکنجه و وادار به ندامت شدند، فریب خوردگان ناتو بودند؟ آیا امثال حجری و یا لطفی، رضی، غبرایی و صدها اکثریتی و توده ای دیگر که به دست حاکمان جمهوری اسلامی اعدام شدند، با سیاستهای آمریکا همسویی داشتند یا با خط امام؟

شد، شما چه آلترناتیوی برای جانیشینی آن دارید؟ و در پی این پرسش می گویند اول آلترناتیورا معلوم کنید، بعد به فکر براندازی باشید، اما این پرسشها عوامفریبانه و یا ساده لوحانه اند چرا که آلترناتیو در روند تلاشهای پیش گفته شکل می گیرد و قطعا بدون استراتژی روش

نیست که بتوان فقط با صندوق آرا از آن عبور کرد. و تازه در همین دموکراسی های غربی نیز که اعتصاب و تظاهرات حق قانونی مردم است، همه تحولات از کانال انتخابات که کاملا آزاد است به پیش نمی روند. جنبش دموکراسی خواه و عدالت جوی داخلی ایران

بدفتری کلامی در مناسبات سیاسی

امیر ممبینی



دیرگاهی‌ست که بدفتری کلامی، بدفتری در گفت‌وشت سیاسی و غیرسیاسی، به مناسبات مردم ایران آسیب می‌زند. بیش و پیش از هر چیز، گفت و نوشت بد و نابهنجار کارگزاران و کارکنان دستگاه دین و دولت فضایی آسیب‌رسان و خوارکننده برای کشور پدید آورده است. زبان مسئولان حکومت و دولت، بیشتر زبانی غیرسیاسی، مُعجم، و پرخاشگر است. این زبان گاه در ناویراستی به زبان عوام و در نامربوطی به زبان زورگویان عامی همانند است. چندین دهه کنشگری سیاسی و اجتماعی دستگاه‌های دین و دولت با چنین گفت‌وشت نسنجیده‌ای همه‌ی فرهنگ جامعه را زهرآگین کرده است. در این نشیب تلخ، نیروهای جامعه و فرهنگ نو، به ویژه کنشگران سیاسی خواهان دموکراسی و سکولاریسم و تجدد نیز به این فروهنگ آلوده شدند، آنچنان که رفتار کلامی این نیروها از همه‌ی سخافت‌های گفت‌وشت دوقلوهای دولت و دین آکنده شده است.

بدفتری کلامی، شامل بدفتری گفتاری، نوشتاری و نموداری، همچون ناپیراسته‌گویی، نامربوط‌گویی، نامناسب‌گویی، دشنام، توهین، تمسخر، تهمت، افترا، تحریب، تحقیر، طنز زرد، شوخی زرد، کنایه زرد، دروغ زرد و همانند آنها، در دوران پس از انقلاب از حد یک کژروی در فرهنگ پیشین فزاینده و یک آسیب سنگین اجتماعی و فرهنگی شده است. بدفتری کلامی همیشه یکی از کژروها در فرهنگ ایران بوده است. اما تسخیرشدن حکومت و دولت و دستگاه‌های اداری و مذهبی کشور و جنبش‌های سیاسی با اینگونه بدفتری در تاریخ پسامشروطه، سابقه ندارد. در گذشته این کژروی بیشتر در قاعده‌ی جامعه رواج داشت و در سیاست‌ورزی دولتی و حرفه‌ای و جنبشی، کمتر دیده می‌شد. اما در دوران پس از انقلاب، این مشکل در گستره‌های بالای سیاسی و فرهنگی نیز رواج یافت. در این دوران، زیر تأثیر کهنه‌فرهنگی روحانیت حاکم و نیروهای آن، پیشوند‌های آقا و خانم و بانو و کاربرد آنها همراه با نام فامیل، در گویش محترمانه کنار زده شد. به جای آن کاربرد اسم کوچک، همراه با پسوند‌هایی چون؛ آقا یا خان یا جان، رواج یافت که نوعی تصغیر

هستند. در این روند، پیشوندها یا خطاب‌واژه‌های نامناسب یا متقلبانه‌ای مثل؛ استاد، دکتر، حاجی، حاج‌آقا، سرور، سرکار، سرکار خانم، ارباب و غیره رایج شدند، که چون فاقد محتوا بودند، می‌توانستند هم‌زمان هم فریبکاری در ادای احترام باشند و هم به‌منظور سلب احترام یا تصغیر. حالا دیگر هر چاقوکشی می‌تواند استاد و دکتر خطاب شود و نام کوچک خود را با این واژه‌ها تزئین کند یا یک کمونیست می‌تواند حاج

آقا نامیده شود. کم کم در بحث‌های جدی سیاسی و ادبی هم مخاطب، نه آقا و خانم و بانو، بلکه حسن جون و عذرا جون و علی آقا و اکبر خان و غیره شدند. حتا دشنام‌ها و نفرین‌ها هم با یک جون مزین می‌شوند. کهنه فرهنگی همانطور که یک دست زن‌ها را به جای تکمه مسئول گرفتن بال چادر کرد و قیچی برداشت و یقه پیراهن‌ها را قیچی کرد تا اسلامی بشوند طرز حرف‌زدن و گفتگو و بحث را نیز مسخ کرد. پرهزینه‌ترین و ویرانگرترین بدفتری و خشونت کلامی در این دوران در رأس هرم قدرت دینی و سیاسی رواج یافت. در یک ساختار اجتماعی سیاسی بسامان، معمولاً رفتار کلامی از قاعده‌ی جامعه به سوی رأس پیراستگی بیشتری پیدا می‌کند، طوری که جایگاه اجتماعی فرد و گروه اجتماعی در رفتار کلامی بازتاب می‌یابد و از چگونگی گفت‌وشت افراد می‌توان جایگاه اجتماعی و فرهنگی آنها را بازشناخت. اما، در ساختار اجتماعی سیاسی دین‌سالار پس از انقلاب این قاعده به‌هم ریخت و نوعی همگون‌سازی رفتار کلامی پدید آمد که در مسیر آن رفتار کلامی ناپیراسته‌ی عامه، بطور نسبی چیرگی پیدا کرد. رفتار کلامی تمامی جامعه‌ی ایرانی، بدون استثناء، عامیانه‌تر، کودکانه‌تر، نامحترمانه‌تر و عریان‌تر شده است. امروزه تبعیدیانی که پس از دو سه دهه از اروپا به

ایران سفر می‌کنند، از کمتر چیزی به اندازه‌ی رفتار کلامی مردم گله دارند. اگر یک تبعیدی، بدون آشنایی مقدماتی پس از سی سال به ایران برگردد، قدم به قدم احساس می‌کند به او توهین می‌شود. یک پدیده‌ی ویژه‌ی دوران پس از انقلاب، تبدیل بدفتری کلامی به بارزترین رفتار روحانیت است. در این دوره، تمام جنبش‌های سیاسی و نیز اغلب جریان‌های فرهنگی به دُشرفتری کلامی آلوده شدند و در میان حکومتیان و کنشگران سیاسی موافق و مخالف جمهوری اسلامی این دُشرفتری کلامی، وسیله ترور شخصیت حقیقی و حقوقی حریفان و سانسور و اختناق فکری شده است. کنشگران سیاسی این دوران دیگر به دُشرفتری کلامی چنان عادت کرده‌اند که برای تمیز دشنام از غیر دشنام مشکل دارند. تفاوت گفت‌وشت بین لایه‌های گوناگون اجتماعی و فرهنگی و بین جریان‌های سیاسی از حاکم تا اپوزیسیون به حداقل ممکن رسیده است. استواری ساختار و سامان اجتماعی و فرهنگی در یک کشور، خود در استواری و بسامانی رفتار و فرهنگ کلامی بازتاب می‌یابد. از اینرو، شیوه‌ی رفتار رایج در ایران کنونی، نمودار بیماری اجتماعی و فرهنگی در کشور است.

می‌توان گفت؛ دو انقلاب در تغییر فرهنگ و رفتار مردم نقش عمده ایفا کردند
یک: انقلاب دیجیتال

دو: انقلاب بهمین
انقلاب دیجیتال

انقلاب دیجیتال، اگرچه عامل زمینه‌ای در رفتارشناسی امروز ایرانیان است اما به دلیل تأثیر گسترده و پایداری آن باید به دقت به آن توجه شود. انقلاب دیجیتال بر حسب اتفاق امری حدوداً به اندازه عمر جمهوری اسلامی دارد. این انقلاب که از سال ۱۹۸۰ آغاز شده و تا امروز ادامه دارد، فرآوردی از فناوری الکترونیک آنالوگ و گسترش فناوری دیجیتال است که کامپیوتر و اینترنت و تلفن همراه و دگرگونی فن عکاسی از عکاسی با فیلم به عکاسی دیجیتال از ارکان آن هستند. در نتیجه‌ی این انقلاب، در مدتی کوتاه، شبکه‌ی عظیمی از روابط همه‌کشوری و فراقاره‌ای بین انسان‌ها پدید آمد که اکنون چندین میلیارد نفر را در بر می‌گیرد. دموکراسی خاص روابط دیجیتالی منجر به سرازیر شدن اقیانوسی از مردم معمولی به شبکه روابط مستقیم شد و در مدتی کوتاه انحصار جهان‌رسانی گفت و نوشت و نمایش را پایان داد. شیوه‌های نوشتاری و گفتاری ویراسته‌ی مبتنی بر کتاب، زیر فشار قرار گرفتند و تا حدی به گوشه رانده شدند. کم‌کم شیوه‌های نوین نگارش و سخنگویی رواج یافت که مبتنی بر صرفه‌جویی وقت و سرعت عمل و کم کردن حجم ذخیره است. همچنین حروف الفبا با نشانه‌ها و محرک‌هایی تکمیل شدند که با یک کلیک موضع فرد را به مخاطب اعلام می‌کنند، مانند؛ نشانه قلب یا صورتک شاد و غمگین و خشمگین. همچنین قاعده‌های نوشتار هم شروع به تغییر کرد که رویه‌نویسی یک نمونه است، چرا که کم‌حجم‌تر و آسان‌نویس‌تر است. در این مسیر چهره‌های جدیدی چون نویسندگان و سخنرانان و اندیشمندان و هنرمندان و ادیبان خودساخته‌ی با صلاحیت و صاحب کتاب، از میان مردم عادی به میدان آمدند. طی دو تا سه دهه میلیون‌ها نفر گوینده‌ی شعر و نویسندگی نثر و نقاش و هنرمند شدند. صدها هزار نفر از مردم معمولی به کمک امکانات تلفن همراه خود فیلم‌ساز و خبرنگار و تاجر و میلیونر شدند. راز و رمز پزشکان و روانشناسان برملا شد و هر چه آنها در چپته داشتند، در شبکه دیجیتال پخش شد و هر کسی امکان یافت که موقع رفتن نزد پزشک، به اندازه آن پزشک و گاه از او بیشتر درباره بیماری خود اطلاعات همراه داشته باشد. زبان توده‌های جهان سریع دیجیتال، خارج از قاعده‌های گفتارنوشت حرفه‌ای در سمت سادگی و ناپیوستگی و عریانی و بی‌پروایی تحول یافت.

مناسبات دیجیتالی، به دلیل دور زدن احساسات و رعایت‌های ناشی از چهره و چشم و سینه به سینه به سینه حرف‌زدن، تدریجاً در سمت بی‌پروایی و ترس و گستاخی تحول یافته است. تحول مناسبات، از مناسبات زنده به آنالوگ و از آنالوگ به دیجیتال همه‌چیز را زیر و زبر کرد. پس، فرهنگ مبتنی بر ترس و رعایت و حرمت هرم قدرت سیاسی و اجتماعی و دینی به لرزه افتاد و حرفه‌ای‌ها و بلندپایگان جهان سیاست و فرهنگ و ادبیات و علم و دین مجبور شدند کم کم در میدانی که توده‌ی میلیاردری در جهان دیجیتال ایجاد کردند، به حرکت درآیند و زیر تأثیر گفتارنوشت آنها قرار بگیرند. رجوع به نوشته‌های رهبران سیاسی در رسانه‌های اینترنتی مثل توئیتر و فیسبوک و اینستاگرام نشان می‌دهد که چگونه در مقیاس جهانی کیفیت بیان و میزان حرفه‌ای بودن آن تغییر کرده و به زبان رایج مردم در شبکه‌های دیجیتال نزدیک شده است.

در دنیای دیجیتال، در دسترس قرار گرفتن رهبران

و کنشگران سیاسی و فاش شدن چگونگی کنش و واکنش‌های آنها و شکسته‌شدن ابهت‌های دروغین ناشی از قحطی اطلاعات و زمینی شدن مردمان

این دو، مهر خود را بر سیاست و فرهنگ و مناسبات اجتماعی پس از انقلاب زدند. انقلاب بهمین با رهبری کسی انجام شد که بدرفتاری

مناسبات دیجیتالی، به دلیل دور زدن احساسات و رعایت‌های ناشی از چهره و چشم و سینه به سینه حرف‌زدن، تدریجاً در سمت بی‌پروایی و ترس و گستاخی تحول یافته است. تحول مناسبات، از مناسبات زنده به آنالوگ و از آنالوگ به دیجیتال همه‌چیز را زیر و زبر کرد. پس، فرهنگ مبتنی بر ترس و رعایت و حرمت هرم قدرت سیاسی و اجتماعی و دینی به لرزه افتاد و حرفه‌ای‌ها و بلندپایگان جهان سیاست و فرهنگ و ادبیات و علم و دین مجبور شدند کم کم در میدانی که توده‌ی میلیاردری در جهان دیجیتال ایجاد کردند، به حرکت درآیند و زیر تأثیر گفتارنوشت آنها قرار بگیرند. رجوع به نوشته‌های رهبران سیاسی در رسانه‌های اینترنتی مثل توئیتر و فیسبوک و اینستاگرام نشان می‌دهد که چگونه در مقیاس جهانی کیفیت بیان و میزان حرفه‌ای بودن آن تغییر کرده و به زبان رایج مردم در شبکه‌های دیجیتال نزدیک شده است.

بالانشین و امکان انتقاد و اعتراض و تعرض مردم به سیاستمداران گرداننده کشورها و دنیاها، در خدمت دموکراسی و برآمد مثبت مردم بوده است. امروز دیگر کسی نمی‌تواند جزوه «مبارزه‌ی مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک» بنویسد و اعتبارش را بیش از یک هفته حفظ کند و یا تابلو سیاه‌کل بکشد و به این اعتبار، نقاش افسانه‌ای معرفی شود. برای آنان که پا در سیمان سنت ندارند و انگشت‌هایشان با پیانوی کیبورد آشناست، با چند کلیک در گوگل ظرف چند ساعت معلوم می‌شود که آن جزوه از کجا آمد و آن تابلو از کجا. در این دوران بسا حماسه‌ها و حرمت‌ها و عظمت‌ها و قهرمانی‌های برآمده از عصرهای کم‌دانی و کم‌ارتباطی به پایان می‌رسد و به جای آن جانشین‌های دیگری پدیدار می‌شوند، جانشینی که به لایک کردن دیگران بسیار کمتر علاقه دارد تا به لایک شدن خودش توسط دیگران. اکنون «من» جدیدی وسط میدان است که همه‌چیز گرد آن می‌چرخد، از جمله چگونگی رفتار و گفتارنوشت و حریم‌های ارزشی و اخلاقی و حقوقی. و این جهان، به عکس جهان جهد و فدا، برای شهروندان بسی جذاب و لذت‌بخش و سرگرم کننده است. و سرگرمی و لذت، متفاوت با همه‌ی آنچه در همه‌ی تاریخ گذشته بود، انگیزه‌ی اول عضویت میلیاردری مردم در شبکه‌های عظیم مناسبات دیجیتالی است. این شبکه‌ها پهنه‌ی مناسبات اصلی اجتماعی می‌شوند و این مناسبات بستر فرهنگ اصلی جامعه می‌شوند، فرهنگی که ما هنوز با آن هماهنگ نشدیم و در برخورد با آن احساس تعرض به ارزش‌های خودمان را می‌کنیم. ما نمیتوانیم بسط این فرهنگ را بگونه‌ی منفی ارزیابی کنیم، اگر چه با منش و روش و ادب ما فاصله گرفته باشد.

انقلاب بهمین

دو نیروی تعیین‌کننده در انقلاب بهمین، روحانیت کهن فرهنگ و توده‌ی ساده‌فرهنگ بودند. روحانیونی که شیوه‌های سده‌های میانه را در آموزش و دانش‌اندوزی خود داشتند و توده‌ای که بخش بزرگی از آن بی‌سواد و کم‌دان و ناهماهنگ با فرهنگ جامعه‌ی مدرن بود. این دو نیرو هم‌پیوسته بودند و زبان همدیگر را خیلی خوب می‌فهمیدند با هم تبادل فرهنگی مستقیم داشتند.

و ناهنجاری کلامی او در تاریخ معاصر ایران از بدترین‌ها است. او با دگراندیشان و دگرکیشان بسیار تند و خشن برخورد می‌کرد و می‌خواست که پیروان و هوادارانش همان‌گونه رفتار کنند. تأثیر خمینی بر فرهنگ سیاسی پس از انقلاب هم معکوس تأثیر گاندی بود و هم معکوس تأثیر مصدق. خشونت‌پرهیزی گاندی و قانونمداری مصدق نزد آقای خمینی معکوس شده بود. خشونت کلامی و رفتاری آقای خمینی بیش از هر چیز در دستورات دینی وی ثبت شده است. او در «توضیح المسائل» خود یازده چیز را جزو نجاسات اعلام کرد که خون لثه، عرق شتر، بول، غایط و کافر از جمله‌ی آنها هستند. بدون هرگونه شرم و رحمی انسان کافر و مدفوع را در یک رده گذاشته بود. او در مورد کافر می‌گوید:

«مسأله ۱۰۶- کافر؛ یعنی کسی که منکر خدا است، یا برای خدا شریک قرار می‌دهد، یا پیغمبری حضرت خاتم الانبیاء محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم را قبول ندارد، نجس است. و همچنین است اگر در یکی از اینها شک داشته باشد. و نیز کسی که ضروری دین؛ یعنی چیزی را که مثل نماز و روزه مسلمانان جزء دین اسلام می‌دانند منکر شود، چنانچه بداند آن چیز ضروری دین است، و انکار آن چیز برگردد به انکار خدا یا توحید یا نبوت، نجس می‌باشد، و اگر نداند احتیاطاً باید از او اجتناب کرد، گرچه لازم نیست.»

«مسأله ۱۰۷- تمام بدن کافر، حتا مو و ناخن و رطوبت‌های او نجس است.»

رهبر انقلاب مجموع دگرباوران ایرانی و انیرانی، مجموع بشریت غیرمسلمان را با چنین واژه‌های خشنی نجس اعلام کرده بود. رساله‌ی او دستورالعمل دینی بود و پیروان موظف بودند که آن را اجرا کنند. نه تنها رساله‌ی خمینی بلکه تقریباً تمام رساله‌های پیش از او، کمابیش همین‌گونه با دگرباور و دگرکیش برخورد کرده‌اند. تفاوت پدیده‌ی نجس با پدیده‌ی بد یا خطرناک یا مرگبار بسیار زیاد است. ببر جانوری خطرناک و مستعد انسان‌خواری است. اما می‌توان زیبایی‌اش را تحسین کرد و برای نجات نسلش تلاش کرد. اما نجس چیزی است که نفرت و تحقیر ایجاد می‌کند. نجس، اگر نجس فطری باشد، جز از طریق پرهیز و ستردن

و نابود کردن نمی‌توان از آن رها شد. حسی که نجس در یک فرد متعصب برمی‌انگیزد یک عامل بسیار جدی در کشتار بدون واهمه مخالفان جمهوری اسلامی بود. وسواس طهارت با جنایت همسایه میشود. معروف‌ترین و پرطنین‌ترین گفتار آقای خمینی در پیروزی انقلاب بهمین چنین بود:

دولتی، مثل دیگر کشورهای سامانیافته‌ی جهان بود. تشکل روحانیت اما برعکس آن تماس بی‌واسطه با توده‌ی مردم دارد. روحانیون با توده در تماس هستند و توده را مستقیماً مخاطب قرار می‌دهند و نیز از جانب آنها سخن می‌گویند. روحانیت زبان توده‌فهم بکار می‌برد و زبان توده را می‌فهمید و با توده در تبادل فرهنگی

اعدامی را بالا می‌بریم. اگر ما هزار بار به مردم بگوییم که تعداد زندانیان سیاسی هزار نفر است و زمانی معلوم شود که تعداد واقعی پانصد نفر بوده است، آن وقت به‌لحاظ روانی عمل رژیم سبک‌تر به نظر می‌آید و ما مقصر میشویم. نباید جامعه را عادت داد که بر مبنای شمار زندانیان و اعدامیان عکس‌العمل نشان دهد. باید جامعه را آموزش داد که نسبت به حداقل زندانی و اعدامی به شدت عکس‌العمل نشان بدهد. جامعه نباید بر پایه مقدار جرم بلکه بر پایه ارتکاب و کیفیت جرم نظر بدهد. کمیت باید ثانوی باشد.

دوم این‌که، بخش بزرگی از اپوزیسیون دموکرات، توانایی یا میل آن را ندارد که به دقت حدود رژیم را از حدود کشور متمایز کند و گاهی بگونه‌ای با رژیم دیکتاتوری مبارزه می‌کند که عملاً درگیری با کشور است. این لغزش خصوصاً آنجا که به امر پدافند کشور بر می‌گردد بسیار آشکار است. ما به‌ندرت نیرویی از جنبش دموکراسی را می‌بینیم که از حق کشور برای تجهیز به پدافند پیشرفته دفاع کند. چنین لغزشی ریشه در دو عامل دارد، یکی کاستی در مسئولیت، دیگری نایستادن در جایگاه فرضی مسئول کشور یا مسئول کل. سیاست‌پردازی حرفه‌ای و جدی برای کشور بدون ایستادن در جایگاه فرضی مسئول کل، دشوار است.

جنبه‌ی دیگر، بدرفتاری کلامی دموکرات‌های سکولار در مناسبات درونی جنبش خود است. در این زمینه، شبکه‌ی روحانیون در قیاس با دیگر نیروهای جامعه، در روابط درونی با احتیاط بیشتری با هم برخورد می‌کنند. هیچ گروه اجتماعی دیگری مثل ملاحا به گره‌خوردگی منافع فردی با حرمت صنفی آنان واقف نیست. نیروهای چپ در این زمینه گویا در آخر صف هستند. در واقع هراندازه یک جریان سیاسی اجتماعی کمتر برای منافع خود و بیشتر برای آرمان‌های خود باشد به همان اندازه قاطع‌تر با ضعف‌های خود روبرو می‌شود و در مناسبات درونی بی‌پروا تر برخورد می‌کند.

همان‌گونه که پیش از این گفته شد، رفتار کلامی مثل سناریوی رفتار عملی است. یعنی، بدرفتاری گفتاری و نوشتاری و نموداری معمولاً معطوف است به قصد و میل واقعی عامل در رابطه با مخاطب خود. از این رو، برخوردهای نامناسب و گاه مخرب کلامی، فاش می‌کنند که مرتکبان تا چه اندازه برای مخاطب خود بدخواه هستند و تا چه حد از ادعاهای دموکراتیک دور شده‌اند. در اینجا، رفتارهای بد و نابهنجار در مناسبات نیروهای سیاسی سکولار دموکرات را در دو زمینه‌ی حریم قانونی و حریم خصوصی بررسی می‌کنیم.

تعرض به حریم حقوقی

منظور از حریم حقوقی در اینجا حدود یا محدوده‌ایست متعلق به یک عامل حقیقی یا حقوقی که طبق قانون و عرف مورد حمایت است و تعرض و تجاوز به آن مجاز نیست. در جامعه‌ی مدرن و دموکراتیک معاصر، حقوق انسانی و اجتماعی انسان‌ها توسط مجموعه‌ای از قوانین و مقررات مشخص و محافظت می‌شود که می‌توان آن را حریم حقوقی یا حقوق محافظت‌شده‌ی انسان نامید. تعرض و تجاوز به این حریم جرم است و انسان متمرد در مناسبات با دیگر انسان‌ها باید بر این امر آگاهی داشته و آن را رعایت کند. شاخص‌ترین نمودار حقوق انسان معاصر، اعلامیه جهانی حقوق بشر است. امروزه سنگ‌بنای دموکراسی تأیید و رعایت این منشور درخشان است. تأیید و رعایت مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر هم توسط حکومت‌ها و دولت‌ها ضروری است و هم توسط گروه‌ها و جریان‌های سیاسی

اکنون «من» جدیدی وسط میدان است که همه چیز گرد آن می‌چرخد، از جمله چگونگی رفتار و گفتار و گفتار و حریم‌های ارزشی و اخلاقی و حقوقی، متفاوت با همه‌ی آنچه در همه‌ی تاریخ گذشته بود. این شبکه‌ها پهنه‌ی مناسبات اصلی اجتماعی می‌شوند و این مناسبات بستر فرهنگ اصلی جامعه می‌شوند، فرهنگی که ما هنوز با آن هماهنگ نشدیم و در برخورد با آن احساس تعرض به ارزش‌های خودمان را می‌کنیم. ما نمیتوانیم بسط این فرهنگ را بگونه‌ی منفی ارزیابی کنیم، اگر چه با منش و روش و ادب ما فاصله گرفته باشد.

مستقیم قرار دارد. این دو گروه از مردم، همدیگر را بیش از همه زیر تأثیر می‌گیرند و با هم تبادل همه جانبه در نوع کنش و واکنش کلامی و عملی دارند. قدرت‌گیری روحانیت با به میدان کشیدن توده‌ی مردم، جامعه را جولانگاه فرهنگ عامه کرد. فرهنگ توده‌ها مکمل فرهنگ روحانیت حاکم شد و این دو فرهنگ جاری جمهوری اسلامی را ساختند.

بدرفتاری و نابهنجاری کلامی حکومت و دولت ایران با مخالفان و نیز در مناسبات با دولت‌های دیگر به یک آسیب هولناک بدل شده است. کاربرد مداوم واژه‌ی دشمن، دشمن اعلام کردن دیگران بدون محاسبه‌ی تأثیر دشمن‌ساز آن، نسبت دادن واژه‌ی خائن و جاسوس به نیروهای دموکرات، رعایت نکردن قوانین و مقررات و عرف حرفه‌ای در گفتار و رسمی سیاسی. توهین، دشنام، تحقیر، عریان‌گویی و هرزه‌گویی، به‌ویژه در برخورد با زنان کشور، این همه، یک فرهنگ کلامی خاراگونه‌ی خوارکننده، پدید آورده است. فرهنگی که برازنده‌ی نام فروهنگ است.

رفتارشناسی نیروهای سکولار دموکرات

می‌گویند:

هر چه بگندد نمکش می‌زنند
وای بروزی که بگندد نمک

در آشوب فرهنگی و رفتاری پدید آمده، امید جامعه بیشتر به کنش‌گران پیشرو فرهنگی و سیاسی است. با این امید که این نیروها سرمشقی برای نجات جامعه باشند و مبارزه‌ای جدی را برای مهار فروهنگی‌ها پیش ببرند. اما، به موازات کوشش مثبت این جریان، خود نیز تحت تأثیر قرار گرفته و دچار لغزش‌های جدی از رفتار مبتنی بر رعایت حقوق و قانون و عرف می‌شود.

نخست این‌که، اپوزیسیون دموکرات و پیشرو در مبارزه با حریفان حکومتی گاهی دچار لغزش می‌شود و رفتاری در پیش می‌گیرد که آن حریفان در مقابل او دارند. از آن موارد است؛ بدپنداری مطلق‌گرایانه، دشمن‌پنداری مطلق‌گرایانه، مبالغه در جنبه‌های منفی، نهان‌کاری در جنبه‌های مثبت، تبلیغات بی‌پایه، دروغ‌گویی، استفاده از تهمت و افترا و رفتار کلامی نامناسب. توسل به افراط و تفریط و مبالغه سبب هموار کردن راه این تندروی‌ها در کل جامعه می‌شود. اگر در تبلیغات علیه حریف حکومتی شمار هزار زندانی را به ده هزار افزایش دهیم و یک کشته را ده کشته بگوییم، با این کار خود سقف عادت جامعه برای تعداد زندانی و

من دولت تعیین می‌کنم.
من توی دهن این دولت می‌زنم.
اینها مجرم هستند و باید محاکمه و کیفر بشوند.
در این سه سطر، سطر نخست دیکتاتوری است. سطر دوم عوامی‌گری و برخورد شخصی است. سطر سوم قانون‌شکنی است، چرا که محاکمه نشده، اعلام جرم برای حریف می‌کند و فرمان کیفر صادر می‌کند. اینگونه حرف‌زدن سنت سروران مستبد این سرزمین در طول تاریخ آن بوده است.

خمینی چکیده‌ی روحانیت به قدرت رسیده بود. خصوصیات روحی و رفتاری او نمودار خصوصیات روحی و رفتاری کلیت تشکلی بنام روحانیت حاکم بود. حتا در ملاپیم‌ترین افراد این تشکل اثر تبعیض و میل به تحمیل در رابطه با غیرخودی آشکار است. این شبکه‌ی عظیم، ویژگی‌های روحی و رفتاری خود را در تمام عرصه‌ها یا تحمیل کرد و یا سرمشق قرار داد. زبان مُعجم روحانیت حاکم، که نوعی فارسی آکنده از واژه‌های متروک عربی و غرقه در دستور زبان عربی بود، به فرهنگ جامعه راه باز کرد. واژه‌هایی چون استکبار، تعامل، هجمه، منافق، مستکبر، مستضعف و غیره وارد نظریه‌های سیاسی شدند.

فشرده‌ی گفتار، فرهنگ گفت و نوشت روحانیون تعرض به فرهنگ و زبان سیاسی رایج بود و رفتار کلامی آنان در مناسبات با غیرخودی‌ها، آکنده از تحقیر و تهدید و اتهام و افترا و دروغ و دشنام بوده و هست. بدرفتاری کلامی همچون سناریو بدرفتاری عملی آنها بود و نشان می‌داد که کنش آنها در برابر غیرخودی‌ها چگونه می‌توانست باشد. هولناک‌ترین منشور بدرفتاری کلامی و عملی این شبکه‌ی حاکم در فرمان معروف خمینی برای کشتار زندانیان سیاسی آمده است.

روحانیت حاکم و توده‌ی انقلابی

دستگاه روحانیت ایران متفاوت با بسیاری از کشورها دارای یک ساختار قدرت مستقل و موازی با دستگاه دولت بوده است. دستگاه دولت دارای یک سلسله مراتب بود که رأس آن دورترین تماس را با توده‌ها داشت و از رأس بسوی قاعده چندین پله باید طی می‌شد تا به لایه‌ی مماس با توده می‌رسید. رأس هرم قدرت متناسب با اشرافیت خود معمولاً نوعی بهسازی در فرهنگ رفتار کلامی و آداب معاشرت را گسترش می‌داد که لایه به لایه روی پله‌های هرم اجتماعی مؤثر واقع می‌شد. تبادل فرهنگی در هرم قدرت سیاسی یا

شهرت و حیثیت افراد، متهم کردن شخصی و خانوادگی افراد با هدف آسیب‌رسانی معنوی یا مادی، رسوایی، افشای، تهمت، افترا، تحقیر، تهدید، دشنام، هزره‌گویی، طنز زرد، شوخی زرد، کنایه زرد و هر کنش دیگری که فضای فکری و روانی شخص را هدف قرار دهد و به او آسیب برساند از زمره‌ی تعرض به حریم شخصی یا خصوصی هستند. تعرض و تجاوز به حریم خصوصی افراد، از جمله در میان کنش‌گران مدعی دموکراسی و حقوق بشر چنان شدید است که به یک سم در فضای سیاسی بدل شده است.

خوشبختانه بخشی از جامعه‌ی روشنفکری ایران به بیماری عدم رعایت، بسیار واقف است و به‌سهم خود برای مداوای آن تلاش می‌کند. یک نمونه برجسته‌ی روشنگری روشنفکران ما علیه تعرض به حریم خصوصی، فیلم فروشنده اثر آقای اصغر فرهادی است. کارگردان و سناریست این فیلم جوانب گوناگونی از تعرض به حریم خصوصی را نقد و انتقاد کرده‌اند. بالاترین فراز حادثه در این فیلم، در باز و ورود غیرمجاز است. آیا اگر در حریم خصوصی کسی باز باشد، ورود غیرمجاز آزاد است؟ پاسخ فیلم معلوم است. این «در

حقوق بشر نیز از چنین حقوقی پشتیبانی می‌کند. بر این پایه، هر فردی می‌تواند هم هوادار پادشاهی باشد و هم هوادار جمهوری اسلامی یا سوسیالیسم و کمونیسم یا آنارشیسم. افراد این حق را دارند. آنچه آنها مجاز به انجامش نیستند، نفی دموکراسی و حقوق دموکراتیک دیگران به خاطر دفاع از یکی از این گرایش‌هاست. پس، اگر کسی برآستی دموکرات و متعهد به حقوق دموکراتیک افراد و گروه‌های سیاسی باشد، نمی‌تواند گزینش هیچ‌کدام از این گرایش‌ها را جرم اعلام کند و یا طرفداران این گرایش‌ها را بدون دادرسی، خائن یا دشمن مردم اعلام کند. چنین کاری انگشت اتهام را به سوی متهم کننده برمی‌گرداند.

موضوع قابل تأکید دیگر این است که؛ افراد و گروه‌هایی که در یک کشور دموکراتیک زندگی می‌کنند، موظف هستند مناسبات با دیگر افراد و گروه‌های سیاسی و غیرسیاسی را، اعم از ایرانی یا تبعه‌ی کشور میزبان، در چارچوب و طبق قوانین همان کشور تنظیم کنند. مبنای قرار ندادن قوانین دموکراتیک کشور میزبان در مناسبات با افراد و گروه‌ها، عملی غیرقانونی است. این که یک ایرانی مقیم و یا تبعه‌ی

و نیز توسط هر فرد در مناسبات با افراد دیگر. افزون بر این، در هر کشور دموکراتیکی، مجموعه‌ای از قوانین حقوق شهروندان را مشخص و محافظت می‌کنند. یک فرد دموکرات علاوه بر منشور جهانی حقوق بشر، باید از حقوق انسان‌ها در چارچوب قوانین دموکراتیک مطلع باشد و با هر انسانی مطابق قوانین دموکراتیک برخورد کند. وقتی یک فرد دموکرات در کشوری با حکومت استبدادی مثل ایران زندگی می‌کند و یا تابعیت چنین دولتی را دارد، باید خود را موظف بشناسد که هم در مبارزه‌اش برای دموکراسی و هم در مناسباتش با مجموع نیروهای سیاسی و شهروندان آن کشور، همخوان با منشور حقوق بشر و قوانین دموکراتیک برخورد کند. حتی وقتی یک رژیم مستبد با ما برخورد نادموکراتیک دارد، واکنش ما در برابر آن و مبارزه ما با آن، باید با اصول و قوانین دموکراتیک همخوانی داشته باشد. ما نمی‌توانیم چون رژیم توسط عمال خود ما را شکنجه می‌کند، متقابلاً تهدید به شکنجه و یا انتقام کنیم. ما باید علیه شکنجه و بدرفتاری و عمل نامنطبق بر قوانین دموکراتیک باشیم و چنین کاری تنها وقتی واقعیت دارد که کوشش ما از راه دموکراتیک و انسانی باشد. ما نمی‌توانیم به صورت شخصی یک جنایت را ببخشیم یا مقرر را قصاص کنیم. نمی‌توانیم بگوییم می‌بخشیم یا فراموش می‌کنیم یک جنایت را. این ما نیستیم که کشته شدیم و نمی‌توانیم آن را که کشته است، ببخشیم یا فراموش کنیم. قانون باید در این مورد قضاوت کند. قانون دموکراتیک! با این توصیف، نگاهی به رفتار و هنجارهای کلامی و عملی نیروهای سیاسی سکولار دموکراتیک ایران نشان می‌دهد که آنها در مبارزه خود و در مناسبات با یکدیگر در بسیاری موارد، هنجارهای قانونی را رعایت نمی‌کنند و مجرمانه رفتار می‌کنند. در منشور حقوق بشر نوشته است:

«ماده ۶- هرکس دارای این حق است که شخصیت حقوقی او در همه‌جا مراعات گردد.»

بر این پایه، ما موظف هستیم که تمام حقوقی را که این منشور و قوانین دموکراتیک دیگر برای انسان قائل هستند، رعایت کنیم و عدم رعایت آنها قانون شکنی است و قانون شکنی جرم است. این منشور می‌گوید:

« ماده ۱۱- الف) هرکس متهم به ارتکاب جرمی باشد، تا وقتی تقصیر او طی محاکمه‌ی علنی که در آن هرگونه تضمین ضروری برای دفاع تأمین شده باشد، قانوناً به ثبوت نرسد، بی‌گناه محسوب می‌شود.»

پس، افراد و گروه‌های سیاسی که فرد و یا گروهی را به خیانت، جنایت، ارتکاب جرم، همکاری با ولایت فقیه، هم‌پاری با سلطنت، جاسوسی برای بیگانگان، لودادن افراد، فاش کردن اسرار و غیره متهم می‌کنند و خودسرانه اتهام را بصورت جرم اعلام می‌کنند و بدون هر بررسی و دادرسی، کیفر صادر می‌کنند، خود قنای نقض میکنند و این جرم است. وارد کردن چنین اتهامات سنگین و هولناکی به فرد یا گروه سیاسی، بدون حداقل بررسی و دادرسی در یک دادگاه رسمی و قانونی، مردود و محکوم است. افراد سیاسی مدعی دموکراسی و حقوق بشر اگر خود را به منشور حقوق بشر و یک قانون دموکراتیک متعهد می‌دانند در آن صورت نمی‌توانند بدون دلیل و رسیدگی و دادرسی کسی را به ارتکاب چنین جرم‌های سنگینی متهم کنند. این کار می‌تواند هراس افکنی برای پیش‌برد امر خود باشد. نوعی رفتار تروریستی در کلام.

آزادی عقیده و بیان، آزادی سیاسی، آزادی گزینش حزب و جبهه‌ی سیاسی، این‌ها در همه‌ی قوانین دموکراتیک تأمین شده و مورد حمایت هستند و منشور

دو نیروی تعیین‌کننده در انقلاب بهمن، روحانیت کهن‌فرهنگ و توده‌ی ساده‌فرهنگ بودند. روحانیونی که شیوه‌های سده‌های میانه را در آموزش و دانش‌اندوزی خود داشتند و توده‌ای که بخش بزرگی از آن بی‌سواد و کم‌دان و ناهماهنگ با فرهنگ جامعه‌ی مدرن بود. این دو نیرو هم‌پیوسته بودند و زبان همدیگر را خیلی خوب می‌فهمیدند با هم تبادل فرهنگی مستقیم داشتند. این دو، مهر خود را بر سیاست و فرهنگ و مناسبات اجتماعی پس از انقلاب زدند.

آلمان یا فرانسه، در مناسبات با ایرانیان مقیم و تبعه‌ی آن کشور، خودسرانه و یا طبق قوانین ایران برخورد کند، جرم است. این خود محکم‌ترین دلیل نامموکرات بودن فرد است. اگر به کسی گفته شود که او عامل دستگاه اطلاعات جمهوری اسلامی است، متهم کننده باید فکر آن را کرده باشد که در دادگاه اروپایی چگونه با کدامین اسناد می‌خواهد از این ادعای خود دفاع کند. از سوی دیگر، هر ایرانی و گروه ایرانی مقیم یک کشور دموکراتیک موظف است که به کمک قوانین کشور میزبان از نقض حقوق شهروندان ایرانی جلوگیری کند. به بیان دیگر، آن ایرانی که در حق خود نقض قانون را می‌بیند اما برای جلوگیری از آن به نهادهای قانونی رجوع نمی‌کند، در حد خود بزبان دموکراسی و بزبان آموزش دموکراسی به مردم خود عمل می‌کند. در یک جمله، ایرانی اگر به شکل غیر قانونی متهم و مجرم اعلام شد، باید بی‌درنگ به نهاد قانونی شکایت کند و خواهان دادرسی شود، مگر این که فرد خاطی به گونه‌ای روشن خطای خود را جبران کند.

تعرض به حریم خصوصی

در اعلامیه جهانی حقوق بشر نوشته شده است: «ماده ۱۲- زندگانی خصوصی یا امور خانوادگی یا محل سکونت و یا مراسلات کسی نباید در معرض دخالت خودسرانه واقع شود. نیز به حیثیت و حسن شهرت هیچ‌کس نمی‌توان حمله کرد. هرکس حق دارد در این گونه دخالت‌ها یا این گونه تجاوزها، از پشتیبانی قانون برخوردار باشد.»

همه‌ی بدرفتاری‌هایی که فضای روانی و از آن طریق، وضعیت جسمی کسی را هدف قرار می‌دهند، تعرض به حریم خصوصی هستند. بدگویی، تخریب

بسته» نیست که نقش اصلی را در حفاظت از حریم خصوصی بازی می‌کند. قانون و رعایت قانون، حرف اول را باید بزند. در مسیر داستان فیلم می‌بینیم که جا به جا حق انسان‌ها، حریم خصوصی انسان‌ها، بی‌رحمانه و غیرمسئولانه مورد تعرض قرار می‌گیرد. وسایل زندگی مستأجر پیشین خانه جلو در جمع شده‌اند. آیا کسی مجاز است که برای کنجکاوای آنها را واریس کند؟ نه! اما می‌بینیم در باره این که کی قبلاً در این خانه زندگی می‌کرد و چگونه انسانی بود، خیال‌پردازی‌های بسیار منفی صورت می‌گیرد. می‌بینیم قهرمان مرد فیلم، نسبت به کسی که برای او خانه تأمین کرد، با بدبینی خیال‌پردازی می‌کند و می‌خواهد سر از مناسبات خصوصی او درآورد. علی‌رغم وضعیت روانی و مخالفت زن، کنجکاو می‌شود که در آن حمام با زن چه رفتاری شده است. قهرمان فیلم که سخت از تعرض پیرمرد به حریم خصوصی خانوادگی‌اش رنج می‌برد، با دشنام‌های خود به حریم خصوصی پیرمرد تعرض می‌کند و در نهایت، می‌بینیم که قهرمان مرد فیلم می‌خواهد تعرض پیرمرد به حریم خصوصی خانواده‌ی خود را متقابلاً با تعرض به حریم خصوصی او جبران کند و از طریق افشای رازهای او، همسر وی را از وی متنفر کند. در یک جمع‌بندی کلی می‌بینیم، نابغه‌ی ارجمندی که نامش اصغر فرهادی است، چگونه با حداکثر ظرافت نشان می‌دهد که مرد (شوهر زن آسیب دیده) خود را مالک حریم خصوصی زن می‌داند و بدون توجه به خواست زن برای عفو پیرمرد، می‌خواهد انتقام بگیرد و وقتی با مانع برخورد می‌کند، با سه تعرض به حریم شخصی مرد، یعنی با

پوپولیسیم یا لمپنیسم؟

احمد زیدآبادی



نوشتاری و گفتاری این روزها کفایت می‌کند. آخر و عاقبت فراگیر شدن لمپنیسم در یک جامعه بی‌نیاز از توضیح و تفسیر است. حداقلش این است که در دوره‌ای سنگ روی سنگ بند نمی‌شود و بعد برای آنکه سنگ روی سنگ بند شود، بخشی از لمپنیسم در قالب فاشیسم اراده‌اش را بر جامعه با ابزار ترور و خشونت تحمیل می‌کند!

از این رو، توصیه من به دوستانی که دل در گرو بهبود حال این سرزمین دارند، این است که اگر گاهی هم بر حسب اتفاق از کوره در می‌روند و از شدت خشم ناسزایی نثار این یا آن می‌کنند که در جای خود امری طبیعی است، اما سخت مراقب باشند که به دام لمپنیسم گفتاری به عنوان شیوه‌ای عادی و روزمره از زندگی سیاسی گرفتار نشوند.

لمپنیسم زبانی و عملی، فقط نشانه ناتوانی و

برخی از اهل نظر به طور مرتب نسبت به رواج پوپولیسیم در جامعه و بخصوص ظهور دوباره و قدرتمندانه آن در انتخابات آینده هشدار می‌دهند. پوپولیسیم در بدترین شکل خود نوعی عوامفریبی و دادن وعده‌های بزرگ بی‌مبنا و توخالی به توده مردم است. به نظر من اما آنچه جامعه ایرانی را از بنیاد تهدید می‌کند، وقیح‌ترین صورت لمپنیسم است که پوپولیسیم در مقایسه با آن توأم با کلی عقلانیت و مدنیت است!

لمپنیسم در گام نخست خود در "زبان" ظهور و بروز پیدا می‌کند و کلام را در جهت تهدید و اهانت و ناسزا و اتهام و آزار روحی دیگران به خدمت می‌گیرد. لمپنیسم در گام دوم خود صورت عملی پیدا می‌کند و به ویرانگری و خشونت‌ورزی فیزیکی منجر می‌شود.

در هر جامعه‌ای معمولاً قشری لمپن به صورت حاشیه‌ای یافت می‌شود، اما در شرایط بحران اقتصادی و بن‌بست سیاسی، لمپنیسم از حاشیه به متن می‌خزد و به تدریج کل فضای جامعه را تسخیر می‌کند.

از این رو، گسترش لمپنیسم نتیجه مستقیم افسردگی، یأس اجتماعی، احساس بی‌آیندگی و بی‌قدرتی و ناتوانی عملی است. انسان ناتوان و افسرده و بی‌آینده برای تخلیه روانی خود استعدادی جز توسل به ناسزا و پرخاش در خود نمی‌بیند و در این مسیر تا بدانجا به پیش می‌تازد که به صورت موجودی صرفاً فحاش و بدزبان در می‌آید.

تخلیه روانی ناشی از گفتار لمپنیستی، آن را در شرایط سخت و طاقت‌فرسای اجتماعی، به ابزاری سخت و سوسه‌انگیز تبدیل می‌کند به طوری که نه فقط افراد عادی بلکه جمعی از اهل سواد هم، زبان خود را به آن مسلح می‌کنند!

امروزه بدبختانه همه ما ایرانیان در همه طیف‌های سیاسی و اجتماعی در معرض این وسوسه قرار داریم و گویی توان مقاومت در برابر ویروس آن را از دست داده‌ایم. برای اینکه مشخص شود این ویروس تا چه حد و اندازه مسری است، نگاهی گذرا به ادبیات

حرمان است و جز آزار و تخریب اثری بر آن مترتب نیست. اگر قرار بود با لمپنیسم، نظامی حفظ شود، از ابتدای تاریخ تا کنون یک نظام برای همیشه حفظ می‌شد! اگر قرار بود با لمپنیسم، نظامی اصلاح شود، همه نظام‌های بشری تاکنون اصلاح شده بودند! و اگر قرار بود با لمپنیسم نظامی سرنگون شود، هیچ نظامی در عالم حتی یک روز هم استقرار پیدا نمی‌کرد!

منبع: <https://t.me/ahmadzaidabad> / ۸۸۰

آخر و عاقبت فراگیر شدن لمپنیسم در یک جامعه بی‌نیاز از توضیح و تفسیر

است. حداقلش این است که در دوره‌ای سنگ روی سنگ بند نمی‌شود و بعد برای آنکه سنگ روی سنگ بند شود، بخشی از لمپنیسم در قالب فاشیسم اراده‌اش را بر جامعه با ابزار ترور و خشونت تحمیل می‌کند!

گسترش لمپنیسم نتیجه مستقیم افسردگی، یأس اجتماعی، احساس بی‌آیندگی و بی‌قدرتی و ناتوانی عملی است. انسان ناتوان و افسرده و بی‌آینده برای تخلیه روانی خود استعدادی جز توسل به ناسزا و پرخاش در خود نمی‌بیند و در این مسیر تا بدانجا به پیش می‌تازد که به صورت موجودی صرفاً فحاش و بدزبان در می‌آید.

نوشته انتقادی عبدالستار دوشوکی و پاسخ رضا علیجانی

عبدالستار دوشوکی و رضا علیجانی



مقاله اول:

در نقد اتهامات مطرح شده توسط رضا علیجانی و سهم خواهی بیشتر عبدالستار دوشوکی

هیچ کس با من، چنان من مردم آزاری نکرد این من من هم نشست و مثل من کاری نکرد در دهان من نمی دانم چه شد افتاد من مثنوی گفتم که آوردم در آن هفتاد من نوادیش دینی فرهیخته جنای آقای رضا علیجانی از چهره های محترم و شناخته شده موسوم به ملی مذهبی های وابسته به طیف اصلاح طلبان در مقاله ای تحت عنوان "نه نکته در باره نسبت مخالفان با قدرت های خارجی" (۱) که بیشتر به مثنوی هفتاد "من" حق بجانب می ماند تا یک مقاله بیطرف تحلیلی، با شیوه و بیان دکتر علی شریعتی همان اتهامی را متوجه بسیاری از مخالفان جمهوری اسلامی می کند که حسین شریعتمداری (سردبیر کیهان تهران) سالهاست فوق دکترای کاذب اتهام پراکنی خود را در آن رشته کسب کرده است.

شوربختانه به کارگیری سفسطه شیرین کلامی و وهم اندیشی در استدلال و جزم اندیشی مذهبی و اینکه باور خود را حقیقت مطلق پنداشتن، در نوشتار طولانی و ملال آور و سردرگم کننده ایشان کاملا مشهود است. ایشان قریب به ۹ صفحه سیاه کرده اند تا در ۹ حکایت ثابت کنند اگر دوستان ایشان و اصلاح طلبان حکومتی و ملی مذهبی ها با خارجی ها در تماس باشند و یا از آنها جایزه و مبلغ دریافت کنند و یا از رسانه های آنها استفاده کنند، این عمل آنها عین دیانت و "وطنپرستی" و در راستای منافع ملی است. اما اگر مخالفان طیف ایشان، دقیقا همان کار (یا کمتر از آن) را بکنند، در آنصورت عین خیانت و مزدوری و چرخ پنجم (بخوان ستون پنجم دشمن) می باشد.

در ابتدای کلام، برای توجیه این منطق خویش، ایشان با تمسک به کلامفریبی و استفاده از واژه هایی نظیر مضمهر و مستتر، محک و معیار خود را بعنوان یک "ارزش پایه" معرفی می کند. یعنی متراژ محقی

که بر اساس آن می توان دیگران را قضاوت نمود و خود را مبراء از هر نوع گناهی در مقابل عمل انجام شده کاملا مشابه. زیرا نیت ایشان و دوستانشان بر اساس "ارزش پایه" بنا شده و نیت دیگران بر اساس "مزدوری" ایشان علیرغم انتقاد از غرب ستیزی جمهوری اسلامی بیگانه هراسی را دامن می زند تا با این حربه مخالفان و یا رقبای سیاسی خود را بی اعتبار ساخته و از میدان به در کند.

نگارنده نیز در ببحوجه انقلاب نه تنها با فرهنگ غرب ستیزی و بیگانه هراسی (و بازگشت به خویشتن) امثال دکتر علی شریعتی آشنا شدم، بلکه همانند بسیاری از نوجوانان و جوانان تا حدی متأثر نیز گشتم. اما بلافاصله بعد از انقلاب فهمیدم که امثال علی شریعتی و پدرش محمد تقی شریعتی چه کلاه گشادای بر سر ما گذاشتند. چه برسد به چهل سال بعد یعنی امروز که دنیا به یک دهکده کوچک جهانی در هم تنیده تبدیل شده است؛ و بعضی از ماها تحت تاثیر تبلیغات مزورانه و گوش کرکن جمهوری اسلامی و اعوان و انصارش در اقصاء نقاط جهان، هنوز افکار روستایی خود را در بقچه های فکری به یادگار مانده از تراوش های ذهنی دوران پیش مدرن صیقل داده و برای نسل پساداعش ترویج می کنیم.

ایشان در مقاله طولانی بقول خودش با ترسیم یک تصویر ساده مدعی می شود که افراد و یا جریان و یا جنبش از جنس خودشان از رابطه با قدرت خارجی بمصداق "ابزاری" از آن قدرت به صورت تقریبا یکسویه و غیر مشروط (و فقط در حد همسویی آرمانی یا داشتن دشمن مشترک) برای اهداف خویش استفاده می کند و نه برعکس. ایشان سپس در مورد نوع دوم رابطه یعنی رابطه مبتنی بر "دخال" و مزدوری که با زیرکی مخالفان خود را به آن متهم می کند مدعی می

شود که در این نوع ارتباط، آن قدرت خارجی است که از این طرف معادله به صورت «ابزاری» برای اهداف مشخص و سلطه توسعه طلبانه خویش بهره مند می شود. آن قدرت (خارجی) نقشه ها و برنامه های خاصی در رابطه با یک حکومت و یک دشمن خویش دارد. در اینجاست که به سمت افراد و جریانات و رهبرانی از کشور هدف می رود. اینجا این ها هستند که "ابزار" آن قدرت خارجی و چرخ پنجم آنها می شوند و نه برعکس.

ایشان بصورت هدفمند و جهت داری می نویسد: "افکار عمومی ایرانیان به جز مواقعی که تحت فشار شدید و استیصال سیاسی و اجتماعی دچار کرختی می شود؛ بنا به دلایل و تجارب تاریخی مکرر خود همچون دیگر جوامع و بسا بیشتر از آنها روی مداخلات بیگانگان در امور خود حساس اند." و برای اثبات ادعای خویش، نه از ایران که از عراق مثال می آورد. سپس می نویسد: "اما نباید سوی دیگر ماجرا را هم فراموش کرد که همکاری با ظالمان و سرکوبگران و فاسدان و جنایتکاران داخلی نیز برای ایرانیان به همان اندازه همراهی و همکاری با ستمگران و سلطه گران خارجی منفور و مطرود است"

حیرت آور اینجااست که ایشان اعتراف می کند علاوه بر حضور مستمر و پررنگ در رسانه های غربی (انگلیسی و آمریکایی و فرانسوی و آلمانی و غیره)

نظیر بی بی سی، رادیو فردا و من و تو و غیره؛ آمادگی دارد با صدا و سیما جمهوری اسلامی گفتگو کند؛ و می گوید در سالهای حضور در خارج از کشور نیز چند بار با برخی سایت ها و رسانه های داخلی گفتگو کرده ام؛ و حتی در گروه هایی با گرایش اصول گرای تندرو طرفدار سپاه و آقای خامنه ای، شرکت کرده ام. در ایران هم که بوم همین رویکرد را داشتیم.

سوالات فراوانی می تواند مطرح شود. اما در این نقد کوتاه مجال فراوانی نیست. بعنوان مثال ایشان در مقاله خویش می نویسند: «شخصا ترجیح می دهم با هیچ دولت خارجی و نهادهای مرتبط با آنان (نه نهادهای مستقل) در هیچ سطحی مرتبط نباشم. از این وسواس گاه سخت گیرانه برای شخص خودم هم راضی هستم.» عجبا! هر کس که یکسره سوی قاضی شود، از خود راضی شود! جناب علیجانی گرامی حضرتعالی که این همه وسواس دارید و مکرر با هزینه «تلویزیون من و تو» به لندن سفر می کنید، آیا هرگز از خود پرسیده اید هزینه این تلویزیون را چه شخص، نهاد، یا دولتی و با چه هدفی مهیا می کند؟ یا وسواس جنابعالی فقط در مورد حضور رقب و حریفان سیاسی شما کاربرد دارد؟ آیا هرگز از خودتان پرسیده اید هزینه میلیونی تلویزیون های تکفیری و وهابی را کدام دولت یا نهاد می دهد؟ چرا برای حضور در صدا و سیما جمهوری اسلامی این وسواس را بخرج نمی دهید؟ دورباد از بنده اگر خدای ناکرده جسارت کنم و این اظهار زهد و تقوای صادقانه جنابعالی را با «جانماز آب کشیدن» مقایسه کنم.

در پایان باید تاکید کنم که برای آقای علیجانی احترام قائلم. اما ایشان ای کاش این مقاله را نمی نوشتند. سهم ملی مذهبی ها و اصلاح طلبان و پارانسان از سفره حمایت دول خارجی و رسانه های آنها صبربرابر سهم اپوزیسیون برانداز ضد جمهوری اسلامی است. ای کاش در کنار کتابهای دکتر شریعتی ایشان دیوان گرانبهای حافظ و اشعار پرمغز خیام را نیز می خواندند زیر این پارسانمایی ادامه حکایت مجاحه قدیمی و جدل برانگیز «نان حلال شیخ» و «آب حرام» ماست. خیام نیز سالها پیش گفته بود «گر می نخوری طعنه مزین مستانرا» حال چه رسد بقول او به محتسب شهر که باده می خورد و سنگ به جام میاندازد. غربی ها هم ضرب المثلی دارند که می گوید کسانیکه در خانه شیشه ای زندگی می کند نباید بسوی دیگران سنگ پرتاب کنند.

و کلام آخر اینکه همانگونه که خود ایشان در پایان مطلب خویش تاکید کرده و گفته اند: «بحث و گفتگو در این باره هم همچنان برای تکمیل و تصحیح دیدگاه ها همیشه باز است.» امیدوارم این نقد بنده را بر خلاف رویه نقدناپذیری گذشته ملی مذهبی ها بپذیرند. زیرا در گذشته مقالات نگارنده همواره در سایت ملی مذهبی منتشر می شد، اما بعد از انتقاد ساده و ملایم از دکتر علی شریعتی در حضور جناب آقای حسن یوسفی اشکوری و دکتر علیرضا نوریزاده در برنامه صدای آمریکا (۲) چند سال پیش برای همیشه توسط این سایت بایکوت شدم. این هم از نقدپذیری کسانی که نقد دیگران را حق ذاتی و شرعی خود می دانند.

عبدالستار دوشوکی

جمعه ۸ شهریور ۱۳۹۸

doshoki@gmail.com

مقاله دوم:

با کریمان کارها دشوار نیست!
رضا علیجانی

با سلام

جناب عبدالسلام دوشوکی تصویری که بنده همواره از شما داشته ام (جدا از هر نظری که روی مفردات آن داشته باشم)؛ همیشه با ادب و متانت و استدلال بوده است. حال نمی دانم مقاله من که به عمد هیچ مصداقی برای مفاهیمی که مطرح کرده ام تا هیچ فرد و جریان مشخصی را در بر نگیرد و بحث را به حاشیه نکشد این چنین شما را ناراحت و عصبانی کرده است که در یک یادداشت به کرات از چنین ادبیات تعرضی و کلمات درشت استفاده کرده اید:

جریان موسوم به ملی -مذهبی های وابسته به طیف اصلاح طلبان، دکتر شریعتی... حسین شریعتمداری... سفسطه، وهم اندیشی، جزم اندیشی مذهبی، ملال آور و سردرگم کننده، صفحه سیاه کردن، کلامفریبی، افکار روستایی، جانماز آب کشیدن و...

اگر نوشته شما را از این نوع کلمات تند بتکانیم اصل حرف شما یک استدلال بیش ندارد و آن این که بنده که در رسانه های مختلف مصاحبه می کنم و با هزینه آنها به لندن مسافرت می کنم «یا هرگز از خود پرسیده اید هزینه این تلویزیون را چه شخص، نهاد، یا دولتی و با چه هدفی مهیا می کند؟»

جناب دوشوکی از شما چه پنهان من در ابتدا قصد

می کنیم یک بار منظورمان نهادهای بین المللی و افکار عمومی و جریانات مستقل است. یک بار منظورمان دولتها و حکومت های خارجی هستند(که باز آنها را دسته بندی کرده ام) و یک بار هم رسانه هایی است که احتمالا با هزینه های آنها تاسیس می شود.

طرف ایرانی را نیز باز به سه دسته تقسیم کرده ام. گاه منظورمان یک فرد سیاسی و مدنی یا اهل رسانه است، گاه منظورمان یک جریان سیاسی و مدنی و حزب و تشکل یا محفل سیاسی کوچک و بزرگ است و بالاخره گاه منظورمان یک جنبش بزرگ اجتماعی بالفعل که

بخش وسیعی از جامعه را پشت خود دارد و رهبر یا رهبران و نمایندگان آن جنبش است. سپس اضافه کرده ام «طبیعی است که پاسخ دادن به این پرسش در هر یک از موارد یاد شده می تواند متفاوت باشد.»

سپس دو مقوله و شاخص «حمایت» و «دخالت» را تفکیک کرده ام و در ادامه به وضعیت متفاوت تری به نام «در استفاده در آمدن» اشاره کرده ام. مقوله ارتباط با رسانه های خارجی را هم مفصل تر و صریح تر از بخش های دیگر مقاله نوشته ام.

حال خود قضاوت کنید وقتی آن سه دسته (طرف ایرانی) را با این سه دسته (طرف خارجی) با ملاک قرار دادن متغیرهایی چون «حمایت» و «دخالت» و

ایشان در مقاله خویش می نویسند: «شخصا ترجیح می دهم با هیچ دولت

خارجی و نهادهای مرتبط با آنان (نه نهادهای مستقل) در هیچ سطحی مرتبط نباشم.

از این وسواس گاه سخت گیرانه برای شخص خودم هم راضی هستم.» عجبا! جناب

علیجانی گرامی حضرتعالی که این همه وسواس دارید و مکرر با هزینه «تلویزیون

من و تو» به لندن سفر می کنید، آیا هرگز از خود پرسیده اید هزینه این تلویزیون را

چه شخص، نهاد یا دولتی و با چه هدفی مهیا می کند؟ یا وسواس جنابعالی فقط در

مورد حضور رقب و حریفان سیاسی شما کاربرد دارد؟ آیا هرگز از خودتان پرسیده

اید هزینه میلیونی تلویزیون های تکفیری و وهابی را کدام دولت یا نهاد می دهد؟

چرا برای حضور در صدا و سیما جمهوری اسلامی این وسواس را بخرج نمی دهید؟

«استخدام» تلافی دهیم به چه طبقه بندی پیچیده ای میرسیم. بنده در آن مقاله به یک پاسخ بله یا نه اکتفا نکرده ام چون واقعیت مستقل از ذهن بنده و شما در این باره را همین قدر متفاوت و پیچیده می بینم. حال شما چطور مطلب تحلیلی بنده را اینقدر تنزل داده و پرداخت خرج هزینه حضور یک نفر در استودیو یا شرکت روزنامه نگاری در برنامه یک رسانه و اعلام صریح نظرات خودش را با کمک گیری از خارجی ها مثلا برای پیشبرد یک پروژه مطابق سلیقه آنها و یا استخدام در نهادهای آنها برای جنگ روانی و یا طراحی تحریم علیه مردم ایران، در یک سطح قرار می دهید؟ مگر وقتی شما در رسانه های مختلف حضور پیدا می کنید و حرف خودتان را می زیند و بنده هم در نوشته ام کاملا آن را مورد تایید قرار داده ام (و بالاتر از آن حتی اعلام آمادگی برای حضور در آنتن تلویزیون حکومت ایران تنها به این شرط که حرف های من را سانسور نکنند، شما یا بنده تبدیل به مزدور خارجی یا مزدور حکومت ایران می شویم؟ پاسخ نوشته تحلیلی من کاملا روشن است. بدین ترتیب بنده هیچ دلیلی برای عصبانی شدن شما نمی بینم و آن را درک نمی کنم. واقعا چرا شما مطلب بنده را به خود گرفته

نداشتم به این نوشته پر از توهین و تعرض شما پاسخی بنویسم و به تنها استدلال پاسخی بدهم، چرا که هم از ادبیات شما دل آزرده بودم و روش معمول هم این است که به برخورد های دشنام گو که «معمولا» دنبال گفتگو و کشف حقیقت نیستند پاسخی ندهم و مقایسه نظرات را به خوانندگان بسپارم و هم این که استدلال شما را آن قدر ناوارد دیدم که تصور این بود که هر خواننده ای خودش می تواند در این باره قضاوت کند. اما وقتی دوباره شما را در برخی صحنه های رسانه و لحن آرام و رویکرد منطقی همیشگی تان را دیدم تجدید نظر کردم و گفتم احتمالا در هنگام نوشتن این مقاله از دست من عصبانی بوده اید و گرنه مثل روش همیشگی تان برخورد می کردید.

جناب دوشوکی عزیز در نوشته من برای این که به صورت ساده سازانه ای یک پاسخ آری یا نه به پرسش «رابطه اپوزیسیون با قدرت های خارجی» نداده باشم به صورت کاملا تحلیلی به دسته بندی دو سوی این رابطه یعنی اپوزیسیون ایرانی و قدرت های خارجی پرداخته ام و در هر مورد قضاوت و نظر متفاوتی را ابراز داشته ام. لطف بفرمایید دوباره نوشته من را بدون عصبانیت قبلی مرور کنید.

در آنجا گفته ام که وقتی از طرف خارجی صحبت

چرا پادشاهی؟

شهریار صادقی



راقم این سطور با دلایل زیر بر این باور است، کشورداری در ایران بدون یک نهاد اتحاد ملی اساسا امکان پذیر نیست. تاریخی ترین و شناخته شده ترین نهاد اتحاد ملی نیز، نهاد پادشاهی است. حال چنانچه به هر دلیلی و با هر کیفیتی، بساط جمهوری اسلامی در ایران برچیده شود بایستی نهاد پادشاهی آنهم با رای جمهور مردم به ایران برگردد. نهادی برای اتحاد ملی و برای پاسداشت اراده جمهور مردم، پاسداشت قانون، خیر عمومی و نکوداشت آئین ها و رسومات ملی. به دلایل مذهبی، اقتصادی، فرهنگی، آئینی، اخلاقی، تاریخی، هویتی، اجتماعی، سیاسی و مهمتر از همه به دلیل جغرافیای سیاسی منحصر به فرد ایران و حتی از منظر نمای ظاهری یا ویتترین کشور نیز سیستم پادشاهی بهترین مدل کشور داری در مقایسه با مدل ولایت فقیه (ملغمه ای از خلافت و سلطنت) و مدل جمهوری و مدل شورایی می باشد. در زیر با بیان چکیده ای از دلایل به ضرورت استقرار دوباره بنیان پادشاهی در ایران پرداخته می شود.

۱. دلیل مذهبی

فرّشینی اهورا مزدا در هفت امشاسپند در مزدا یسنا و نقش امام محوری در مذهب شیعه، هردو نشان از پذیرش رهبر یا فرشتین در عمق روح و روان مردم این سرزمین دارد. به همین دلیل شاه در جایگاه فرشتین کشور دارای پشتوانه مذهبی نیز می باشد.

۲. دلیل فرهنگی

یکی از معانی واژه پادشاه که از ریشه اشا گرفته شده است، یعنی پاسدار و نگهبان راه راست و راستی یعنی کسی که پاسداشت خیر و نیکی و پاسداری از کشور را بر عهده دارد. شکوه و بزرگی چنین جایگاهی در ضمیر ناخودآگاه این ملت به گونه ای نقش بسته که هرآنچه نیکو و شکوهمند باشد را با پسوند و پیشوند شاه بیان می کنند. همانند شاه بیت، شاهراه، شاهرگ، شاهکار و همچنین بزرگان دین و عرفان نیز با همین عنوان شاه در روح و روان مردم جا خوش کرده اند. شاه عبدالعظیم، صفی علیشاه، مجذوبعلی شاه، شاه نعمت الله ولی از جمله نمونه های آن می باشند. همه این موارد گواه آن است که روح و روان ملی این مردم هم

از منظر فرهنگی و هم از منظر دینی کاملا عجین شده با واژه شاه می باشد. تلاش سیاسی شاه برای زدودن واژه شاه از عمق روان این جامعه، تلاشی ضد فرهنگی و ناکارآمد است. به همین دلیل با وجود ۴۰ سال تبلیغات مستمر بر علیه شاه و پادشاهی، هنوز نوستالژی شاه در روح و روان ملت باقی مانده و گواهی است بر اینکه بنیان و نهاد پادشاهی در بین ایرانیان هنوز مشروع و ساری و جاریست.

۳. دلیل اقتصادی

دو مؤلفه اصلی در فرهنگ اقتصادی جامعه ایرانی شراکت گریزی و اعتماد محوری می باشد، ضرب المثل معروف و جالفتاده وجود دارد که می گوید " شریک اگر خوب بود خدا هم شریک داشت " این ضرب المثل بحدی در عمق روح و روان جامعه نفوذ دارد که عملا نیز تبدیل به یک قانون و ناموس نانوشته در جامعه ایرانی شده است. در میدان عمل نیز موسسات و بنگاه های اقتصادی موفق، به موارد فردی و یا شراکت های خانوادگی ختم می شود، مانند گز حاج عبدالله و پسران، یا سوهان حاج حسین و برادران و این قبیل. جالب اینجاست از میان هفت میلیون ایرانی مهاجر در کشورهای دیگر نیز الگویی از اقتصاد مشارکتی وجود ندارد، هرآنچه که هست فعالیت های فردی، اعتماد محور و مشارکت گریز می باشد.

نکته قابل توجه اینکه در میان شرکتهای سهامی داخل کشور نیز معمولا شرکتهایی موفق اند که مدیرعامل خلاق، کاربلد و سالم دارند و نه الزاما شرکتهایی که سهامداران پولدار، آگاه و یا صاحب نظر. آشفتنگی و هرج و مرجی که در مجامع عمومی شرکتهایی که در آن سهام دارانی پرادعا و همیشه معترض برخوردارند دیده می شود؛ معمولا در شرکتهای سهامی موفق با ثبات مدیریتی و با سهامداران کم ادعا،

دیده نمی شود. پیامد این آشفتنگی و هرج و مرج در مجامع عمومی، بی ثباتی مدیریتی، تعویض پی در پی مدیران و تکرار مجامع عمومی می باشد که در نهایت نیز چنین شرکتهایی ضرر ده و ورشکسته خواهند شد؛ برعکس شرکتهایی که مدیر عامل خلاق و سهامدارانی کم ادعا دارند، معمولا با ثبات مدیریتی و با سود دهی همراه هستند. فقط کفایت در چنین شرکت هایی، سیستم های مالی، اداری و نظارتی خوب و یک مدیر عامل کاربلد وجود داشته باشد. آنان که فضای باز سیاسی در فاصله زمانی شهریور ۲۰ تا ۲۸ مرداد ۳۲ را مقطعی قابل قبول در دوره پهلوی می دانند، هرگز به این موضوع اشاره نمی کنند که در آن فاصله زمانی بطور میانگین هر یک سال یک کابینه و نخست وزیر عوض شده است. این بدان معنی است که هرگاه نقش شاه کم رنگ شود کشور دچار بلبشو و هرج و مرج خواهد شد و توسعه ای هم رخ نمی دهد. این موضوع بسان هرج و مرج شرکتهای سهامی با سهامداران پر ادعا است و نه همانند شرکتهای مدیرعامل محور.

یکی از مهمترین دلایل اقتصادی توجیه مدل پادشاهی برای ایران، جلب اعتماد سرمایه گذاران خارجی می باشد زیرا نشان دهنده این است که کشور دارای اعتبار، اصالت و ثبات و برای سرمایه گذاری قابل اعتماد می باشد. این اصالت و اعتبار آنقدر اهمیت دارد که حتی در بده بستانهای بازرگانی و کاری مردمان

عادی هر کشوری نیز نقشی مهم دارد چه رسد به جایگاه حکومت.

۴. دلیل اجتماعی

از آنجائی که جامعه ایرانی دارای خاستگاه عشیره ای و ایلی می باشد، با وجود پا گذاشتن در دوره تجدد و مدرنیسم، هنوز تعلق خاطر به سنت ها و باورهای ایلی بطور کامل از بین نرفته؛ بنابراین فضای ذهنی ایرانیان آمادگی پذیرش بزرگ ایل و عشیره را دارند و به همین نسبت در یک نگاه کلی و ملی نیز آمادگی پذیرش پادشاه را دارند. در حقیقت کشوری که در طول بیش از ۲۵۰۰ سال همواره دارای نگاه و گرایش به مرکز بوده را نمی توان بصورت غیرمتمرکز اداره کرد؛ کما اینکه نظام برآمده از انقلاب ۵۷ نیز شاخص رهبر محوری و تمرکز گرایی را حفظ کرد چرا که بدون آن، نه در نظام و نه در کشور سنگ روی سنگ، بند نمی شد.

۵. دلیل هویتی

ایران در جایگاه مبدع سیستم شهریاری یا پادشاهی اکنون میراث دار این شناسنامه جهانی است. همانطور که جمهوری یونانی شناسنامه غربی هاست، پادشاهی نیز شناسنامه و هویت ایرانی هاست، به طوریکه با وجود ادعای پایان دادن به آن، هنوز بازگشت آن بر سر زبانه است به همین دلیل می توان ادعا کرد سیستم پادشاهی همچنان در ایران مشروعیت است و حتی می تواند با خواست عمومی، برگردد. همانگونه که پس از تازش تازیان نزدیک به دو سده، خلیفه گری جایگزین بنیان پادشاهی شده بود ولی در نهایت از ترکیب خلیفه گری و پادشاهی، یک نوع حکومت سلطنتی بازسازی شد؛ اکنون نیز از ترکیب سلطنت و خلیفه گری، ولایت فقیه برآمده است، همانگونه که خلیفه گری، رخت بست، و ولایت فقیه نیز برچیده خواهد شد. چون هیچ تناسبی با هویت ایرانی ندارد، قطعاً مدل جمهوری نیز در فرهنگ ایرانی دفع خواهد شد چون اساساً یک عنصر هویت ایرانی نیست.

۶. دلیل تاریخی

در ۲۵۰۰ سال تاریخ مدون ایران ۱۱۰۰ سال سیستم پادشاهی برقرار بود و ۱۴۰۰ سال پس از تازش تازیان نیز مدل های خلیفه گری، سلطنت، شبه پادشاهی و اکنون نیز ولایت فقیه بر ایران حکم رانی کردند. نکته جالب اینکه در طول دوران بیش از هزار ساله ماقبل تازش تازیان، تنها چهار سلسله پادشاهی بر ایران حکم راندند، در حالیکه در دوره پس از تازش تا کنون، نزدیک به سی و هفت سلسله عمدتاً غیر ایرانی بر ایران حاکم بوده اند. این خود گواه کارآمدی بیشتر نظام پادشاهی و هویت ایرانی بر مدل های خلیفه گری و سلطنت در ایران است.

۷. دلیل آئینی

ایران کشوری کهن و میراثدار کهن ترین آئین ها، رسم ها و سنت هایی است که حفظ و نگهداشت آنان بعنوان یک میراث معنوی بشری، هم تراز نگهداشت تمامیت سرزمینی کشور است. از جمله مواردی که سبب شد ایران در دستگاه خلافت اسلامی و در برابر هجوم یونانی ها و مغولان حل و مضمحل نشود، داشتن و نگهداشت همین میراث های معنوی است که همواره نهاد سلطنت و پادشاهی، بهترین تجلی و با شکوه ترین جلوه بروز و ظهور این رسم ها و سنت ها را در خود به نمایش گذاشته و این کاملاً مرتبط با شکوه و جلال اشرافیت ایرانی است.

۸. دلیل اخلاقی

از منظر اخلاقی نهاد پادشاهی در کشور می تواند مروج نوع خاصی از منش اجتماعی باشد که به اخلاق

شاهانه معروف است. فرومایگی ها و رذالت هایی که اقوام مهاجم و سلاطین انیرانی از خود بجا گذاشتند از غلام بارگی گرفته تا حرمسرا و از چاپلوسی گرفته تا تاراج مال و منال ملت، همه و همه اکنون بسان لکه ننگی بر پیکر مظلوم فرهنگ ایرانی نشسته و به نام ایران به بدنامی ایران دامن می زند. این در حالی است که نه خون ریزی سفاح و نه غلامبارگی اخلاف طغرل بیگ و نه خوی اهریمنی ده ها سلطان و خلیفه انیرانی دیگر، هیچ نسبتی با پادشاهی ایرانی و اخلاق شاهانه اشرافی ایران ندارد. اشرافیت ایرانی در نهاد و بنیان پادشاهی همراه با نجابت و تجلی نوع خاصی از اخلاق است که بایستی به پیکر نحیف ایران برگردد تا انسان ایرانی همواره گردن فراز و با اعتماد به نفس بر پای ایستد.

۹. دلیل نمای ظاهری یا ویتربین

نمای ظاهری یا ویتربین کشور وقتی از شکوه و عظمت برخوردار باشد، بی تردید در نگاه دیگران نیز شکوه مند به نظر خواهد آمد و مردمانش نیز نزد مردمان دیگر کشورها بیشتر حرمت نهاده می شوند؛ همانند پدر و مادری که شیک می پوشند، نجیبانه و اخلاقی رفتار می کنند و به خوشنامی نیز مشهورند؛ قطعاً فرزندان شان در کوچه و محله و آبادی حرمت بیشتری دارند نسبت به فرزندان که از پدر مادرهایی الواط، بد دهان و بی اعتبار برخوردارند. در حقیقت نظام حکومتی هر کشوری، ویتربین آن کشور می باشد. واقعیت این است که ویتربین نظام های پادشاهی در تمامی کشورها ویتربین با اعتبار و با شکوهیست.

از آنجائی که جامعه ایرانی دارای خاستگاه عشیره ای و ایلی می باشد، با وجود پا گذاشتن در دوره تجدد و مدرنیسم، هنوز تعلق خاطر به سنت ها و باورهای ایلی بطور کامل از بین نرفته؛ بنابراین فضای ذهنی ایرانیان آمادگی پذیرش بزرگ ایل و عشیره را دارند و به همین نسبت در یک نگاه کلی و ملی نیز آمادگی پذیرش پادشاه را دارند.

۱۰. دلیل جغرافیای سیاسی

جغرافیای سیاسی ایران به گونه ای است که قسمتی از ایران در تمامی ۱۵ کشور همسایه قرار دارد. این پراکندگی تیره های ایرانی در آن سوی مرزها، گرایش همیشگی بالقوه واگرایی در حاشیه مرزها را به یک گرفتاری مهم هر حکومتی در ایران تبدیل کرده است بنابراین استقرار هر سیستم حکومتی که جاذبه هایش در مرکز، بالا نباشد، خطر این وجود دارد که این واگرایی بالقوه را به بالفعل تبدیل نماید. به همین دلیل نهاد پادشاهی بعنوان یک نماد وحدت ملی با جاذبه هایی از شکوه و عظمت تاریخی می تواند حس تعلق به میهن را همانند کانون یک آهن ربا متمایل به مرکز نگه دارد.

گذشته از دلایل بالا، در میدان عمل و در متن گروه های سیاسی مخالف پادشاهی نیز بنگریم، خواهیم دید شخص محوری پارادایم غالب و ملموس در بین آنان است. برای مثال نزدیک به بیست گروه مدعی

اصلاح طلبی حول محور شخص اقای خاتمی، گرد هم قرار دارند. ملی مذهبی ها نیز به محض درگذشت مهندس سبحانی کاملاً چند پاره و حول محور جنازه رهبر مرحوم شان گرد هم قرار دارند و به حیات پر مصیبت خویش ادامه می دهند. از همه اینها جالب تر گروه های چپ هستند که مرسوم است وقتی دو نفر می شوند حزب تشکیل می دهند و به محض اینکه سه نفر می شوند، انشعاب می کنند. همه این موارد گویای این است که تمامی این گروهایی که مخالف پادشاهی اند، خودشان شخص محور و رهبر خواه هستند و یکی از دلایل پراکندگی چپ ها نیز نداشتن رهبر است. حالا پرسش اساسی این است که دلیل یا دلایل مخالفت این گروه ها و گروهک ها با پادشاهی چیست در حالی که خودشان در عمل نیازمند یک رهبر متحد کننده هستند! اتفاقاً به دلیل همین روحیه سیاسی است که می توان با قاطعیت بیان نمود که پادشاه در جایگاه محور اتحاد، یک ضرورت ملی است.

نکته بسیار مهم دیگر، روحیه منجی گرایی ایرانیان است که در عمق روح و روان شان لانه گزیده، یکی از متداول ترین منجیان، بر خاستن یک پادشاه دادگر یا رهبر فرزانه است.

آنانی که فضای استبداد داخلی را عامل پراکندگی ملت، عدم مشارکت و عدم تحزب گرایی می دانند بایستی به این پرسش پاسخ دهند چرا هفت میلیون ایرانی مهاجر در غرب که نه تنها استبداد بالای سرشان نیست و از قضا در بین بهترین دموکراسی های جهان نیز زندگی می کنند از روحیه مشارکت و تحزب برخوردار نیستند؟ اساساً رفتار دموکراتیک و جمهوری خواهی در کدامین رفتار شان نمود عینی یافته است که ما را به این نتیجه برساند که استبداد داخلی مانع مشارکت جمعی و تحزب گرایی است؛ که قطعاً چنین نیست. آنچه واقعیت دارد این است که روحیه و باورهای فرهنگی و تاریخی این ملت به گونه ای است که با دیگر کشورها متفاوت است. بنابر این مدل کشور داری آن نیز با بقیه همواره متفاوت بود و است.

نکته آخر اینکه از بین ۴۵ کشور پادشاهی و سلطنتی دنیا، هفت کشور برتر از منظر رفاه اجتماعی و دموکراسی اتفاقاً از بین همین کشورها می باشند، همانند هلند، دانمارک، بلژیک، انگلستان و ... بقیه کشورها نیز یک سر و گردن از کشورهای همسایه شان در موقعیت بهتری قرار دارند، همانند اردن در مقایسه با سوریه، کویت در برابر عراق، عمان در مقایسه با یمن، کامبوج در مقایسه با ویتنام، تایلند در برابر برمه، کشورهای ژاپن و فیلیپین نیز در برابر چین و کره گواه این ادعا می باشد.

از همه این موارد گذشته مقایسه نظام پادشاهی پهلوی در ایران در مقایسه با همه کشورهای همسایه ایران نیز گواه این است که یک سر و گردن بالاتر از همه همسایه ها بود ولی متأسفانه این موضوع به دید نخبگان ایرانی نیامد و در سال ۵۷ با جهالت خویش، کشور را از چاله یک دیکتاتوری مدرن و رو به توسعه به چاه حیران و ویلان کنونی کشاندند و هم خود و هم کشور خود را در رنج دایمی قرار دادند و متأسفانه با وجود این شکست فاحش و مغبون، همچنان انگاری مرغ شان یک پا دارد و حاضر به پذیرش شکست شان نیستند و باور دارند که روحانیت، انقلاب شکوهمند شان را ربودند و منحرف کردند! در حالی که چنین نیست؛ زیرا نه ربودنی در کار بود و نه انحرافی بلکه اساساً آن انقلاب در ذات خودش یک ضد انقلاب بود؛ ضد انقلاب مشروطه و ضد آرمان های مشروطه خواهان.

آیا «سلطنت» می تواند در ایران «مشروطه» باشد؟

احمد علوی



میشوند. همیشه آنچه در دل خواسته میشود- دست کم در عرصه جزئیات- در عمل چیز دیگری میشود. این رخداد تنها شامل ایران نیست و امری تجربه شده جهانی است. تفاوت میان «چه خواستیم» و «چه شد!» نیز همین است. تفاوت میان آنچه در انقلابها خواسته میشود، و آنچه به ظهور میرسد، با توضیحی

در ادبیات داستانی کودکان «شاهزاده خوش سیما» نقش معمولاً مهمی را در رها کردن «دخترک زیباروی» از «عجوزه زشت روی» بازی می کند. هم اوست که با اسب ابلق و سم طلائی خود فرا میرسد و دخترک زیباروی را از چنگال «عجوزه زشت روی» می رها کند و سالهای سال در قصر مرمربین خود به خوبی و خرمی با او زندگی می کند. هنوز چنین افسانه های پر ذهن بسیاری سنگینی می کند و تصویر و تحلیل آنها از واقعیت های سیال، سرسخت و ناهموار و سرکش اجتماعی را شکل میدهد. واقعیت اما از جنس دیگری است و قصر آرزوها را در هم می شکند. به همین دلیل است نظام های سیاسی غالباً آنگونه که در ذهن و زبان توصیف میشوند، در جهان مناسبات تجربی و مناسبات جاری محقق نمی شوند. چه این نظام ها آنگاه که از عرش اندیشه- هر چند اندیشه جمعی- به فرش واقعیت اجتماعی تنزل می یابند، متأثر از زمینه اجتماعی چیز دیگری

ایران را شکل میدهد؟

ساختار جامعه ایران- که جامعه سیاسی آن را هم رقم میزند- مبتنی بر اقتصادی رانت‌بر است با تمرکز قدرت سلطانیستی، حجم بزرگ دولت مرکزی و ناکارآمدی همراه آن. چنین ساختاری البته یکی از موانع توسعه اقتصادی و سیاسی به شمار می‌آید و نابرابری و همچنین ناهمبندی بودن توزیع منابع اقتصادی، سیاسی، منزلتی، دانش و قابلیت از پیامدهای آن به شمار می‌آید. چنین ساختاری یک شبه دگرگون نمی شود و هر گروه یا بلوک سیاسی که جایگزین رژیم فعلی شود در چارچوب همین میراث مستقر میشود. رهبران، مدیران و کارگزاران جدید نیز در همین چارچوب که متعلق به گذشته است رفتار خواهند کرد. مگر اینکه بتوانند ساختارها را با کوشش جدی، فراگیر و البته زمانبر دگرگون کنند. چنین دگرگونی ای البته دشوار است و دارای ریسک های فراوانی برای فروافتادن رهبران، مدیران و کارگزاران در مناسبات گذشته.

افزون بر این زمینه اجتماعی و اقتصادی ایران به گونه ای است که بخش عمده شهروندان هنوز قادر یا مایل نیستند که با مشارکت گسترده و پایدار در جامعه سیاسی فعال باشند. وجود اکثریت و یا ناراضیان خاموش بیان همین امر است. محدودیت یا نبود تجربه مشارکت در نظرات بر نهادهای قدرت

که آمد قابل فهم میشود. کما اینکه تجربه تاریخی و اجتماعی ایران از صدر مشروطه به این سو تایید این نظریه است. «چه خواستیم و چه شد» اساساً شگفت آور نیست. تاریخ، تاریخ تجربه جنبش ها و انقلابهایی است که غالباً به هدف خود نمی رسند.

اما چرا آنچه خواسته می شود، به انجام نمی رسد؟ چرا «چه خواستیم و چه شد» تکرار می شود؟ تجربه تاریخ: تجربه مشروطه، پهلوی اول و دوم و سپس «جمهوری اسلامی» نشان داد که عوامل پیدا و پنهانی در ساختار جامعه ایران وجود دارد که تلاش برای محدودیت اقتدار نهادهای قدرت، شفافیت و پاسخگویی آنها را عقیم نموده است. همین عوامل ساختاری هستند، که حتی اگر «شاهزاده ای» خوش نیت پس از رفتن «جمهوری اسلامی» در پی برقراری «سلطنت مشروطه» باشد، ناکام شود.

واقعیت های روزمره زندگی- برخلاف آنچه اراده گرائی سیاسی خوانده می شود- تابع خواسته های بازیگران سیاسی نیست، بلکه آنها را به جهت دیگری هدایت می کند. اگر سلطنت در برخی از کشورهای اروپائی مشروطه شد، بازتاب مناسبات واقعی جامعه اجتماعی آنها بود. پرسش اما این است که آیا مناسبات واقعی جامعه ایران شبیه جوامع اروپایی است؟ چه عواملی واقعیت دگرگونی سیاسی آینده

واقعیت های روزمره زندگی- برخلاف آنچه اراده گرائی سیاسی خوانده می شود- تابع خواسته های بازیگران سیاسی نیست، بلکه آنها را به جهت دیگری هدایت می کند. اگر سلطنت در برخی از کشورهای اروپائی مشروطه شد، بازتاب مناسبات واقعی جامعه اجتماعی آنها بود. پرسش اما این است که آیا مناسبات واقعی جامعه ایران شبیه جوامع اروپایی است؟

و پاسخگو کردن آنها از معضلات و موانعی است که زمینه ساز تمرکز قدرت و اقتدار گرائی است. در چهارچوب مفهوم شهروندی پویا؛ افراد به دلیل پیوستگی شان به جامعه دارای حقوق برابر و

حاشیه‌نشین و طفیلی اندک و سهم شهروند پویا بزرگ‌ترین است. در مقابل در جوامع توسعه‌نیافته، سهم دو دسته نخست در کل جمعیت بیشتر است. علت گسترش و نفوذ سیاسی جامعه مدنی یا بخش

توجیه نموده و هر نیروی جدیدی را در خود هضم می‌کند. همین بیگانگی با مدیریت نوع افقی و مشارکتی است که چشم اسفندپار فعالین سیاسی از هر نوع و بطور خاص طرفداران «سلطنت مشروطه» است و ریسک تولید «استبداد نوین» برای آنها را بالا می‌برد. گسترش فرهنگ سیاسی رانتی در جامعه

ایران

در طول حاکمیت «جمهوری اسلامی» فرهنگ رانتی کم و بیش بر جامعه ایران سایه افکنده است. فرهنگ رانتی که از پیامدهای دیگر ساختار رانتی و سلطانیستی فعلی جامعه ایران است البته با حقوق شهروندی سازگاری ندارد. چون حقوق و مسئولیت افراد در بهره برداری برابر از منابع عمومی را نادیده گرفته و با عدم شفافیتی که به دنبال دارد همزمان نظارت عمومی را نیز نقض میکنند. رانتهایی از سوی گروه‌های رانتهای همواره باید به نوعی «توجیه» شود. این توجیه گاه «علمی» و گاه «ایدئولوژیک» و «مذهبی»، «ملی» و «قومی» است. رانتهایی به هر شکل و با هر توجیه، نوعی تقدم و همزمان تبعیض را برای گروهی نسبت به گروهی دیگر قائل می‌شود، اما از آنجا که فرایند رانتهایی دارای دینامیسمی پیشرونده است، در سطح و دامنه معین محدود نمی‌شود و به نابرابری فرصتها در عرصه‌های دیگری همچون عرصه سیاسی می‌انجامد. چون عرصه‌های گوناگون اجتماعی زنجیروار به هم پیوسته اند. هر نوع توجیهی که این نابرابری فرصتها را توجیه کند لاجرم به نقض حقوق شهروندی می‌انجامد.

نگاه به خارج و اتکاء به بیگانگان

از دیگر عواملی که در ترکیب با عوامل فوق مانعی برای «مشروط» شدن «سلطنت» یا هر نوع «گرایش اقتدارگرا» می‌شود، نگاه به خارج و دخالت بیگانگان در فرایند دگرگونی سیاسی در ایران است. استقرار دموکراسی در ایران - هر گونه که توصیف شود -

چرا «چه خواستیم و چه شد» تکرار می‌شود؟ تجربه تاریخ مشروطه، پهلوی اول و دوم و سپس «جمهوری اسلامی» نشان داد که عوامل پیدای پنهانی در ساختار جامعه ایران وجود دارد که تلاش برای محدودیت اقتدار نهادهای قدرت، شفافیت و پاسخگویی آنها را عقیم نموده است. همین عوامل ساختاری هستند، که حتی اگر «شاهزاده‌ای» خوش نیت پس از رفتن «جمهوری اسلامی» در پی برقراری «سلطنت مشروطه» باشد، ناکام شود.

سوم بر سایر بخش‌ها هم همین پویایی شهروندی است که خود را به شکل مشارکت گسترده مردم در نهادهای مدنی نشان می‌دهد. پیامد آنچه به شکل موجز آمد، نبود نهادهای مدنی گسترده و پایدار که مانعی برای مشروط کردن قدرت گرایش‌های اقتدارگرا در ایران است.

نبود نهادهای مدنی گسترده و پایدار

از ضرورت‌های پیدایش دموکراسی‌ها یکی وجود نهادهای مدنی گسترده و پایدار است. اما به نظر میرسد که نهادهای مدنی ایران هنوز از گستردگی، پایداری و نفوذی برخوردار نیستند که بتوانند در مقابل جریانهای اقتدارگرا اعم از سلطنتی یا مذهبی یا سکولار مقاومت نمایند. به همین دلیل تشکیل نهادهای مدنی گسترده و البته پر قدرت مقدم بر هر تلاشی است.

بیگانگی با مدیریت نوع افقی و مشارکتی و رویکرد نگاه به بالا

سازمان کار بخش دولتی و بخش خصوصی غالباً هرمی و عمودی است. تجربه در چارچوب همین

مسئولیتی همسنگ با حقوقشان هستند. این شرایط به ترتیب عبارتند از: مسئولیت‌پذیری شهروندان در فرایند مدیریت عمومی، مشارکت فعال آنها در حوزه عمومی و نفوذ بر فرایند تولید قدرت سیاسی. در چنین شرایطی است که نظارت اجتماعی و بالتبع شفافیت افزایش یافته و مشارکت در فرایند تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری زمینه را برای برابری در توزیع قدرت سیاسی فراهم می‌کند. دلایل چندی ریسک فروافتادن در مناسبات استبدادی پیشین را افزایش میدهد که بطور خلاصه عبارتند از:

جامعه در حال گذار از سنت به مدرنیته

جامعه ایران هنوز جامعه در حال گذار از سنت به دوره مدرن است. اگر دوره مدرن با حق شهروندی از جامعه سنتی متمایز میشود، هنوز نمی‌توان با قاطعیت جامعه ایران را با صفت مدرن توصیف کرد. هنوز بسیاری از مردم خود را نه شهروند دارای حق مطالبه و پرسشگری بلکه به عنوان افراد مورد لطف حکومت تلقی می‌کنند. چنین درکی مانع فعلیت یافتن پیش شرط‌های دموکراسی حداقلی در ایران است.

از زاویه‌ای دیگر؛ گروه‌های اجتماعی در ایران را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

دسته نخست؛ گروه‌هایی هستند که حاشیه‌نشین خوانده می‌شوند و تلاش برای مشارکت عمومی چه به شکل مسئولیت‌پذیری یا انتقاد از شرایط موجود ندارند. این دسته اساساً دغدغه تغییر نداشته با هر رژیم سیاسی سازگاری نشان میدهند. بخش قابل توجهی از جامعه ایران از این دسته تشکیل شده است و مانعی برای دگرگونی و یا توسعه سیاسی به شمار می‌آید.

دسته دوم؛ گروه‌هایی هستند که غالباً حامی نظام موجودند و به لطف رانتهایی که از این طریق دارند زندگی خویش را تامین می‌کنند. بسیاری از افراد این گروه به محض استقرار حاکمیت جدید، با استقرار در دیوان‌سالاری به رانت خواران و سینه‌چاکان رژیم جدید تبدیل میشوند!

دسته سوم اما؛ با مشارکت در نهادهای مدنی مانند انجمن‌های غیر دولتی یا احزاب در نظارت عمومی بر سایر نهادها نقش فعالی ایفا می‌کنند. مصداق صفت شهروندی پویا همین گروه است. آنچه توسعه یافتگی سیاسی، اقتصاد، اجتماعی و فرهنگی را مشخص می‌کند، سهم این بخش از جامعه در کل جامعه است. در جامعه پیشرفته درصد و سهم دو بخش

غالب گروه‌های سیاسی ایرانی هنوز با مدیریت نوع افقی و مشارکتی بیگانه هستند و قادر نیستند آن را اجرائی کنند. بخشی از طرفداران «سلطنت مشروطه» و حتی برخی از گروه‌های «چپ» و «ملی و دمکرات» هنوز اسیر چنین فرهنگ سیاسی‌ای هستند. این ساختار هرمی و عمودی نگاه به بالا را توجیه نموده و هر نیروی جدیدی را در خود هضم می‌کند. همین بیگانگی با مدیریت نوع افقی و مشارکتی است که چشم اسفندپار فعالین سیاسی از هر نوع و بطور خاص طرفداران «سلطنت مشروطه» است و ریسک تولید «استبداد نوین» برای آنها را بالا می‌برد.

مستلزم فرایند دگرگونی ساختاری و البته درونی در جامعه ایران است. دموکراسی و مشروطه شدن قدرت در شکل آن مشروط به روند دگرگونی فرهنگی و مناسبات اقتدارگرایانه در سطوح کلان، میانه و خرد است.

در همین راستا، ابهام در پلتفرم و ایستار سیاسی در خصوص گزینش «رژیم پادشاهی» یا «جمهوریت» نمی‌تواند مقبول باشد. هیچ گرایش سیاسی نمی‌تواند در سایه ابهام و چندگانگی مشروعیت کسب کرده و مشارکت عمومی برای دگرگونی ساختار سیاسی ایران را مدیریت کند. علیرغم هر نقصان در فرهنگ سیاسی ایران، هر نوع موج سواری سیاسی با مقاومت گسترده در افکار عمومی روبرو خواهد شد.

موسسات است که نگاه فعالین سیاسی ایران در خصوص مدیریت سیاسی را هم رقم می‌زند. حال آنکه برخلاف بخش دولتی و خصوصی، شکل سازمانی انجمن‌های جامعه مدنی افقی و گردش است. شکل سازمانی البته دارای همبستگی درونی با اهداف و کارکرد این نهادهاست. چه مشارکت دموکراتیک مردم مستلزم ساختار غیر هرمی و عمودی است.

غالب گروه‌های سیاسی ایرانی هنوز با مدیریت نوع افقی و مشارکتی بیگانه هستند و قادر نیستند آن را اجرائی کنند. بخشی از طرفداران «سلطنت مشروطه» و حتی برخی از گروه‌های «چپ» و «ملی و دمکرات» هنوز اسیر چنین فرهنگ سیاسی‌ای هستند. این ساختار هرمی و عمودی نگاه به بالا را

تاریخچه بخش فارسی بی‌بی‌سی (بخش پایانی)

محسن یلفانی



او قرار گرفته بودند، از «بداخلاقی‌اش» شکایت داشتند. به گفته وولارد، «برنامه‌های گاهگاهی مینوی درباره مسائل سیاسی» بود که وضع او را «وخیم‌تر» می‌کرد. این برنامه‌ها فوراً به شاه گزارش داده می‌شدند و او نیز به سفیر بریتانیا شکایت می‌برد. وولارد پیشنهاد کرد که مینوی بهتر است در برنامه خود توجه بیشتری به مسائل معاصر بکند و «با هوشمندی

دانشنامه ایرانی‌ها ترجمه محسن یلفانی شنوندگان عزیز. در سال ۱۹۴۹ رئیس بخش فارسی بی‌بی‌سی، به نام ال. ای. وولارد، در سفری به ایران چنین اظهار نظر کرد: سرویس اخبار زمان جنگ بی‌بی‌سی در ایران از «احترام فراوان» برخوردار بوده است، و «در سال‌های صلح نیز شهرت امانت‌داری خود را کاملاً حفظ کرده است.» بسیاری از شنوندگان به وولارد گفته بودند که در اغلب موارد اولین اخبار هر رویداد را از بی‌بی‌سی می‌شنوند. برخی از ایرانیان، و «عمدتاً» روزنامه‌نگاران در تهران، ظن این داشتند که بخش فارسی بی‌بی‌سی «به عنوان وسیله مناسبی در دست حکومت انگلستان» برای نفوذ بر افکار عمومی در ایران تلقی شود. اما بیشتر ایرانیان «همان وجود برنامه فارسی بی‌بی‌سی» را نشانه‌ای بر دوستی و همکاری از جانب بریتانیا می‌دانستند.

شنوندگان بی‌بی‌سی را «پزشکان، معلمان، روزنامه‌نگاران، کارمندان، دانشجویان (بویژه آنها که در شرکت نفت ایران و انگلیس کار می‌کردند)، مغازه‌داران، تجار و صنعت‌گران» تشکیل می‌دادند. بیشتر شنوندگان در شهرها و دهکده‌ها می‌زیستند. و چون شمار رادیوها معدود بود، مردم در قهوه‌خانه‌ها به رادیو گوش می‌دادند. وولارد نقل می‌کند که در اصفهان از «سی تا چهل قهوه‌خانه دیدن کرد که در آنها مردم گرد می‌آمدند و حتی پشت در می‌ایستادند و به برنامه مجتبی مینوی - که دقت فکری و سبک مبارزه‌جویانه‌اش او را به عنوان بهترین گوینده فارسی‌زبان در همه رادیوهای خارجی مشهور کرده بود - گوش می‌دادند.»

با این همه، بسیاری از شنوندگان برنامه‌های بی‌بی‌سی را بیش از حد «دانشگاهی و ادبی» می‌دانستند. در رشت برخی از شنوندگان به وولارد گفتند که این برنامه‌ها «برای اصفهان و شیراز بسیار خوب است، ولی ما مردمی اهل کار و زحمتیم.» برخی از شنوندگان جوان نیز گفته بودند که مینوی بیش از حد به ادبیات قدیمی می‌پردازد. هنگامی که مینوی به وضع موجود پرداخت و در ضمن به «نویسندگان معاصر حمله کرد» برخی از کسانی که هدف انتقاد

بر سر آن به توافق رسیده بودند، و انگلستان مشتاق بود که به تصویب مجلس نیز برسد، گفتگو کند. یکی از گزارش‌های بی‌بی‌سی درباره همین ملاقات‌ها باعث شد که شاهرخ به اتهام خیانت از سمت خود برکنار شود. ولی با نخست‌وزیر شدن رزم‌آرا که «به مرد زرتگی برای کمک به تصویب قرارداد الحاقی نفت در مجلس» نیازمند بود، دوباره کار خود را از سر گرفت. این بار اولین اقدام شاهرخ لغو برنامه تقویت بی‌بی‌سی و صدای آمریکا بوسیله رادیو تهران بود. چندی قبل صدای آمریکا به سفیر شوروی در ایران، ایوان سادچیکف، حمله کرده بود، چرا که وی نقش مؤثری در انعقاد قرارداد تجاری بین شوروی و دولت رزم‌آرا داشت. صدای آمریکا چندی پیش سفیر شوروی در ایران را «قصاب آذربایجان» نیز خوانده بود. چندی بعد، شاهرخ در پاسخ به سفارت انگلستان که از قطع تقویت برنامه‌هایش به زبان روسی شکایت کرده بود، نوشت «در حالی که برنامه تقویت صدای آمریکا را قطع کرده، نمی‌تواند بی‌بی‌سی را معاف کند، چرا که فوراً به جاسوسی برای انگلستان متهم خواهد شد.» او همچنین توضیح داد که وظیفه اصلی‌اش هدایت افکار عمومی به سوی دفاع از قرارداد الحاقی است و افزود که اولین تاکتیکش این است که موضعی ملی‌تر از جبهه ملی اتخاذ کند. سفارت انگلستان این تاکتیک را «بسیار خطرناک» دانست، چرا که

بیشتری به موضوع‌هایی که مستقیم یا غیرمستقیم با مسائل سیاسی ایران ارتباط دارند، بپردازد.» اندک زمانی پس از بازگشت وولارد به بریتانیا، مینوی بی‌بی‌سی را ترک کرد، چرا که پیشنهاد شغلی در دانشگاه تهران دریافت کرده بود. مسعود فرزند نیز، یک سال بعد، هنگامی که بی‌بی‌سی سخت گرفتار مجادله نفت شده بود، به همکاری خود با بی‌بی‌سی پایان داد.

رادیو علیه کمونیسم. وولارد در ایران با بهرام شاهرخ نیز ملاقات کرد؛ این یک قبلا در زمان نازی‌ها گوینده رادیو برلین بود، و اینک مدیریت «رادیو تهران» را به عهده داشت. شاهرخ برنامه فارسی بی‌بی‌سی را تحسین می‌کرد و ترتیبی داد که بخشی از آن بوسیله رادیو تهران تقویت (رله) شود. شاهرخ در سال ۱۹۵۰ در سفری به لندن، موافقت کرد که برنامه‌های بی‌بی‌سی به زبان روسی را که با پارازیت اتحاد شوروی مختل می‌شدند، از ایران تقویت (رله) کند. او همچنین از بی‌بی‌سی درخواست کرد مطالب ضدکمونیستی، از جمله مقداری لطیفه‌های اخلاص‌گرانه (درباره کمونیسم)، در اختیارش بگذارد. شاهرخ با مقامات مهم بی‌بی‌سی نیز ملاقات کرد تا با آنها در مورد تبلیغات به سود قرارداد الحاقی نفت که شرکت نفت ایران و انگلیس و دولت ایران

«هنگامی که احساسات ملی برانگیخته شوند، کنترل آن بسیار دشوار خواهد بود. پیش‌بینی سفارت درست از آب درآمد. قرارداد الحاقی در مجلس رد شد. رزم‌آرا به قتل رسید. و لایحه ملی شدن صنعت نفت که بوسیله جبهه ملی

کارگران شیلات در کلبه‌های گلی زندگی می‌کنند که شباهتی به ساختمان‌های آجری با وسائل بهداشتی چینی در آبادان یا دیگر مناطق نفتی ندارند. برای کارگران شیلات فقط یک بیمارستان کوچک و غیرمجهز وجود دارد و مزد آنها نیز از حداقلی که

و برنامه بعد از ظهر متوقف شد. اخبار، آرا و تبلیغات. بخش اخبار خارجی بی‌بی‌سی به همه کارمندان خود دستور داد که برنامه اخبار باید «دربرگیرنده اخبار عمومی جهان باشد - هر چند آشکار است که تا زمانی که بحران کنونی ادامه دارد، اخبار ایران بخش مهمی را اشغال خواهند کرد.» در هر حال، «اخبار مهم دیگر نقاط دنیا، حتی اگر در پایان برنامه هم گنجانیده شوند، نباید نادیده گرفته شوند.» اخبار مربوط به ایران باید «به نحوی عینی نوشته شوند و نباید با دیگر گزارش‌های سرویس خبری بی‌بی‌سی تفاوت اساسی داشته باشند.»

در عین حال، وزارت خارجه در مورد خطوط برنامه‌های بی‌بی‌سی دستوراتی می‌داد، متن‌هایی را برای پخش می‌فرستاد و اسنادی را برای استفاده به عنوان پس‌زمینه اخبار در اختیار بی‌بی‌سی می‌گذاشت. برای نمونه، در ۱۲ ژوئیه، وزارت خارجه «رونوشت گزارش‌هایی را برای بی‌بی‌سی فرستاد که در اصل برای استفاده نمایندگان شرکت نفت که ماه قبل به تهران رفته بودند، تهیه شده بودند.» به بی‌بی‌سی توصیه شد که «بجز در مورد موضوع‌های صرفاً تاریخی، این اسناد را باید کاملاً سری دانست. هر چند که هم در حال حاضر می‌توان از آنها برای آماده کردن زمینه گزارش‌ها استفاده کرد.» بی‌بی‌سی پاسخ داد که این اسناد به یکی از مفسران، به نام دیوید میچل، تحویل داده شده‌اند و «مورد استفاده او قرار خواهند گرفت.»

در همان روز به در نامه دیگری به بی‌بی‌سی اطلاع داده شد که هدف از «تبلیغات انگلستان درباره ایران باید از بین بردن اعتماد ایرانیان نسبت به سیاست کنونی حکومت ایران باشد.» و برای این منظور باید به این دلایل تکیه کرد که این سیاست «ساخت اقتصادی، سیاسی و اجتماعی ایران را نابود می‌کند، دوستی با انگلستان را از بین می‌برد، و ایران را به دام روس‌ها می‌اندازد که شاید خود متبکر همین سیاست باشند.» به ایرانیان همچنین باید گوشزد شود که «انگلیسی‌ها از ۱۹۴۱ به این سو از ترکیب و هدایت دولت‌های ایران متنفر بوده‌اند، چرا که این دولت‌ها نماینده مردم نبوده‌اند، به نیازهای مردم توجه نداشته‌اند، ولی همواره وانمود کرده‌اند که از حمایت انگلستان برخوردارند، از درآمد نفت استفاده بهینه نکرده‌اند، در اداره صنایع دولتی مثل راه‌آهن، پاره‌بافی، ابریشم، کنسروسازی و سیمان، شکست خورده‌اند. این صنایع یا سودی نداشته‌اند یا تعطیل شده‌اند.»

هنگامی که دادگاه بین‌المللی لاهه رأی داد که تصمیم ایران در مورد مالکیت بر صنعت نفت معلق بماند و این رأی با مخالفت ایران روبرو شد (با این استدلال که دادگاه لاهه صلاحیت رسیدگی به این دعوا را ندارد)، وزارت خارجه اطلاع داد که مایل است بر نکات زیر تأکید کند: ۱- هیچ کشور یا شرکت معقولی از شرکت نفت ایران خرید نخواهد کرد، چرا که به موجب حکم دادگاه لاهه تنها شرکت نفت ایران و انگلیس حق فروش آن را دارد؛ ۲- ایران، اگر تصمیم یکی از ارگان‌های سازمان ملل را نادیده بگیرد، نمی‌تواند همراهی آن را جلب کند، ۳- عجیب است که مصدق به هنگام رسیدن به قدرت گفته باشد که به سازمان ملل متحد وفادار خواهد ماند و از آن پشتیبانی خواهد کرد.»

چند روز بعد، سفیر بریتانیا در تهران، سر فرانسیس شپرد، یک تلگرام طولانی و دقیق درباره «خطوط تبلیغاتی» به بی‌بی‌سی فرستاد. هدف این بود که

در سال ۱۹۵۱ سفارت بریتانیا در واشنگتن این پرسش را با بی‌بی‌سی در میان گذاشت که آیا پیشنهاد مجله اکونومیست مورد توجه قرار گرفته است یا نه : این مجله پیشنهاد کرده بود که بی‌بی‌سی به شرکت نفت ایران و انگلیس کمک کند. و هدف از این کمک، به نظر اکونومیست، این بود که برای ایرانیان توضیح داده شود که شرکت چه کارهایی برای آنها انجام داده، و «اگر نفت ملی شود» چه پیش خواهد آمد: به نظر اکونومیست، «این مردم بی‌سواد آلت دست بیچاره تبلیغات ملی گرایان و روس‌ها خواهند شد.»

بوسیله حکومت ایران تعیین شده، کمتر است.» یک شنونده بی‌بی‌سی در گلپایگان چنین استدلال کرده بود که «اگر انگلستان در مورد نفت با ما عادلانه رفتار کرده بود، روس‌ها نمی‌توانستند ذخیره طلای ما را صادره و منابع صید ما را غارت کنند، همان طور که انگلیسی‌ها نفت ما را غارت می‌کنند.»

در ماه ژوئن ۱۹۵۱، در حالی که دولت دکتر مصدق آماده می‌شد تا کنترل صنایع نفت را در دست بگیرد و بریتانیا یک بار دیگر نیروهای نظامی به خلیج فارس فرستاده بود، وزارت خارجه به بی‌بی‌سی اطلاع داد که «ممکن است ظرف چند روز آینده اوضاع در ایران سخت وخیم شود و ما مجبور شویم برای حفظ جان (اتباعمان) چتر باز در ایران پیاده کنیم.» در چنین وضعیتی، «بسیار مهم است که ما برای ایرانیان و دیگر مردم دنیا دلایل این کار و مشکلاتی را که به بار می‌آورد، توضیح دهیم.» همچنین از بی‌بی‌سی پرسیده شد که آیا می‌تواند «سی دقیقه، ترجیحاً در ساعات صبحگاهی، به برنامه خود بیافزاید؟» سفارت انگلستان در تهران نیز خواستار افزایش فوری پانزده دقیقه بر برنامه‌های بی‌بی‌سی شده بود...

رئیس سرویس شرقی بی‌بی‌سی اعلام کرد که فقط می‌تواند یک ماشین‌نویس زبان فارسی را به طور تمام وقت استخدام کند تا «با یک قرارداد اضافی، اعلام برنامه، قرائت اخبار و کمک به اجرای دیگر برنامه‌ها» را به عهده بگیرد و «زیر نظر یکی از کارمندان قدیمی بخش فارسی به کار ترجمه نیز کمک کند.» با هزینه‌ای «نزدیک به ۵ پوند در هفته» بی‌بی‌سی می‌تواند، برای مدتی بین یک یا دو هفته، ۱۵ دقیقه به بولتن خبری خود بیافزاید.

اما، یک روز پس از شروع برنامه جدید، وزارت خارجه به عالی‌ترین مقام بی‌بی‌سی، یعنی مدیر کل آن، ژنرال سر یان جیکوب، نوشت که دولت بریتانیا «سخت مایل است که زمان برنامه‌های فارسی بی‌بی‌سی افزایش یابد» و یکی از وزرای کابینه، هربرت موریسون، گفته است که این برنامه‌ها باید «تقویت شوند». این فرمان دولتی با وعده‌های مبهمی از جانب وزارت خارجه همراه بود: «اگر بی‌بی‌سی همه کوشش خود را برای افزایش برنامه‌ها به کار اندازد، این وزارت‌خانه می‌تواند بودجه آن را به نحوی که به امور ضروری‌تر لطمه‌ای وارد نیاید، تقبل کند.» یک هفته بعد، هنگامی که بریتانیا از حمله نظامی به ایران چشم پوشیده بود، برنامه ۱۵ دقیقه‌ای صبحگاهی آغاز

تهیه شده بود، به اتفاق آرا در مجلس شورا و سپس در سنا به تصویب رسید. در اول ماه مه ۱۹۵۱ هر دو مجلس لایحه نه ماده‌ای به اجرا گذاشتن ملی کردن نفت را نیز تصویب کردند و دکتر مصدق، رهبر جبهه ملی، به نخست‌وزیری رسید.

کیسه پست. در سال ۱۹۵۱ سفارت بریتانیا در واشنگتن این پرسش را با بی‌بی‌سی در میان گذاشت که آیا پیشنهاد مجله اکونومیست مورد توجه قرار گرفته است یا نه : این مجله پیشنهاد کرده بود که بی‌بی‌سی به شرکت نفت ایران و انگلیس کمک کند. و هدف از این کمک، به نظر اکونومیست، این بود که برای ایرانیان توضیح داده شود که شرکت چه کارهایی برای آنها انجام داده، و «اگر نفت ملی شود» چه پیش خواهد آمد: به نظر اکونومیست، «این مردم بی‌سواد آلت دست بیچاره تبلیغات ملی‌گرایان و روس‌ها خواهند شد.»

در سال ۱۹۴۶ بی‌بی‌سی ۱۷ نامه از شنوندگان خود دریافت کرد. تا سال ۱۹۵۱ شمار نامه‌ها به ۴۵۰۰ رسید (.....). یکی از شنوندگان پرسیده بود چگونه انگلستان می‌تواند خود را «مادر دموکراسی و حافظ قانون و نظم بداند و همین‌ها را از ما دریغ کند؟» در نامه دیگری گفته شده بود چرا بریتانیا که «صنایع ذغال و فولاد خود را ملی کرده»، ملی شدن نفت ایران را «که متعلق به مردم است»، غیرقانونی می‌داند؟ شنونده دیگری نوشته بود امتیاز نفت ایران، همچون قرارداد میان یک فرد عاقل و بالغ با یک کودک، اعتباری ندارد، چرا که حکام پیشین ایران «در کار سیاست، بویژه در معامله با انگلیسی‌ها، شیرخوارگانی بیش نبودند.» مسئول بررسی نامه‌های شنوندگان در بی‌بی‌سی چنین اظهار نظر کرده بود که «می‌توان پاسخ‌های بسیاری به این نامه‌ها می‌داد و ما این پاسخ‌ها را در اختیار بخش فارسی قرار داده‌ایم. اما در حال حاضر ایرانیان در حال و هوایی پسر می‌برند که بعید است استدلال منطقی بر آنها تأثیری داشته باشد.»

هنگامی که کارکنان ایرانی شرکت نفت ایران و انگلیس از تبعیض نسبت به خود شکایت می‌کردند و بسیاری از آنها می‌گفتند که در آلودگی زندگی می‌کنند، وزارت خارجه بریتانیا به بی‌بی‌سی پیشنهاد کرد که گزارش‌هایی درباره شرایط زندگی کارگران شرکت ایرانی-روسی در سواحل دریای خزر منتشر کند. وزارت خارجه در نامه‌اش نوشته بود که «ظاهراً

اختلال خواهد شد» که نتیجه آن «ناراحتی مردم و بی‌اعتمادی آنها به وعده‌های دولت» خواهد بود. ویلر در پاسخ به وزارت خارجه نوشت «متشکر می‌شوم اگر به مسئولان سفارت بریتانیا در تهران بگوئید که به نظر ما استفاده از این گونه نامه‌ها کار خوبی نیست. ما خود نامه‌های واقعی فراوانی داریم که باید به آنها پاسخ دهیم و انتشار این نامه به لازم است و نه معقول. من به خاطر دارم که آنها قبلاً نیز نامه مشابهی فرستاده بودند و، با توجه به کارهای مهمی که به عهده دارند، حیف است که وقت خود را صرف نوشتن چنین نامه‌هایی کنند.»

سفارت انگلستان در تهران در موارد دیگری به بی‌بی‌سی اعتراض کرد (.....)، اما به طور کلی در دوران کشمکش میان بریتانیا و ایران بر سر نفت، سفارت از برنامه‌های بی‌بی‌سی راضی بود و متن این برنامه‌ها را در اختیار روزنامه‌های ایرانی قرار می‌داد. در ژوئیه ۱۹۵۱، هنگامی که روزنامه داد تیتر زد «بی‌بی‌سی ما را تهدید می‌کند و از انفجارهایی در پالایشگاه آبادان سخن می‌گوید»، سفارت برنامه‌های بی‌بی‌سی را «تحسین‌آمیز» توصیف کرد. وقتی اعتراض‌های شدیدی در ایران شد، سفارت نوشت که برنامه‌های رادیو لندن «نشان داده‌اند که ما واقعاً خشمگین هستیم و کمتر از آنچه باید بر خطر فاصله انداختن میان بریتانیا و ایران تاکید کرده‌ایم.» با این حال، سفارت در مورد مفید بودن ادامه پخش نامه‌هایی که با اسم مستعار محمد ایران‌جاه نوشته می‌شدند و لحن پرخاشگرانه‌ای داشتند، ابراز تردید کرد.

در این زمان، رادیو تهران نیز، که در اختیار دولت مصدق بود، حملاتی را علیه بی‌بی‌سی آغاز کرده بود. در ۱۰ ژوئیه رادیو تهران ضمن یکی از تفسیرهای خود، کارکنان بخش فارسی بی‌بی‌سی را «به اصطلاح ایرانیان بی‌نام و نشانی خواند که در واقع اصل و نسب انگلیسی دارند.» رور بعد نیز قسمتی از تلگرامی را که «مردم شوشتر» فرستاده بودند، پخش کرد که در آن «نسبت به نوکران شرکت سابق نفت، یعنی بی‌بی‌سی، و بخصوص گویندگان فارسی آن، نظیر شخصی که خود را محمد ایران‌جاه می‌خواند، به شدت ابراز انزجار شده بود.» در ۱۳ ژوئیه نیز گویندگان بی‌بی‌سی را

با زبان فارسی سلیس و واضحی عرضه شوند.» سرهنگ جئوفری ویلر، مشاور جدید سفارت انگلستان در ایران نیز اندرزهای مشابهی عرضه می‌کرد: وی در یک نامه سرتی به گوردن واترفیلد، رئیس سرویس شرق بی‌بی‌سی، گفته بود که «به نظر من مصدق هنوز یک قهرمان ملی است و من این نکته را در لندن در نیافته بودم.» سرهنگ چنین اظهار نظر کرده بود که «حملات شخصی به یک چنین

روزنامه‌های ایران به نقل از سفارت ایران در لندن نوشتند که کارکنان ایرانی بی‌بی‌سی «هیچ گونه» ارتباطی با «اشارات زنده‌ای» که با نام ایران‌جاه پخش شده، ندارند. و کارکنان ایرانی بی‌بی‌سی «طرفدار ایران‌اند» و به پخش آن برنامه‌ها اعتراض کرده و حتی اداره رادیو لندن را تهدید به استعفا کرده‌اند.»

چهره‌ای که بی‌شک روح ایرانیان را تسخیر کرده است.» ممکن است به انزوای رقبای بالقوه‌اش منجر شود. اما توجه به این نکته به این معنی نیست که «ما نباید به ماجراجویانی که مصدق را به خاطر منافع خود تحریک می‌کنند، حمله نکنیم.» ویلر همچنین به واترفیلد یادآوری کرد که «شاید برای شما مفید باشد که راهنمایی‌های بیشتر و منظم‌تری از ما دریافت کنید تا ما بتوانیم به شما بگوئیم چه موضوع‌هایی را تکرار کنید و در چه زمینه‌هایی کوتاه بیایید.»

واترفیلد، ضمن مباحثات درونی بی‌بی‌سی، گفته بود که با محتوای تلگرام‌ها و نامه‌ها «مخالفتی» ندارد، ولی واژه «دستورالعمل» را نمی‌پسندد، چرا که «بی‌بی‌سی هیچ‌گونه دستورالعملی را نمی‌پذیرد.» وی نامه‌ای به ویلر نوشت و در آن یادآور شد که واژه «دستورالعمل» همه جور «مشکلات قانونی به بار می‌آورد، و اگر به جای آن از واژه‌های نظیر پیشنهاد استفاده شود، مشکلی پیش نخواهد آمد. ویلر نیز پذیرفت که در آینده دیگر این واژه را به کار نبرد. گاهیگاهی میان دو طرف بر سر برخی مطالب مخالفت‌هایی پدید می‌آمد. یک مورد قابل توجه مربوط به یک «نامه سرگشاده» ساختگی بود. این نامه، در مخالفت با ملی کردن نفت، در سفارت انگلستان در تهران نوشته شده و بوسیله وزارت خارجه

«به ایرانیان اطمینان داده شود که ممکن است خواست آنها مبنی بر ملی کردن صنعت نفت طبیعی و ارزشمند باشد، ولی سیاست دولت کنونی فقط به نتایج زیر منجر خواهد شد: الف، سقوط صنعت نفت و در نتیجه سقوط اقتصاد ایران؛ ب، از میان رفتن دوستی انگلستان و ایران و در پی آن استقلال ایران؛ ج، گرفتار شدن ایران به هرج و مرج و کمونیسم.»

سفیر انگلستان، پس از این که تاکید کرد «هر نوع

تبلیغاتی باید هم جنبه‌های مثبت داشته باشد و هم جنبه‌های منفی.» دو سری «موضوع‌های عمومی» را پیشنهاد کرد. موضوع‌های مثبت شامل مطالبی بودند از این قبیل که «بدون حمایت دائمی بریتانیا، امروز ایران از استقلال بهره‌مند نبود.» و «بریتانیا همواره طرف مردم را گرفته و با طبقه حاکم خودخواه و مرتجع مخالفت می‌کرده، در حالی که همین طبقه به دلایل آشکار مدعی برخورداری از حمایت بریتانیا بوده است.»

در موضوع‌های «منفی» بایست توضیح داده می‌شد که ملی کردن نفت اقدامی «مغایر با سنت بین‌المللی» است و سیاست دولت ایران به «دور شدن بریتانیا از ایران» منجر خواهد شد، که نتیجه آن «تنها از میان رفتن استقلال ایران خواهد بود.» همچنین توضیح داده می‌شد که دولت ایران همواره از سیاستی «صرفاً منفی» پیروی می‌کرده که نتیجه آن «توقف استخراج و توزیع نفت بوده و عوامل حکومت با خشونت و دخالت خود در کار تکنیسین‌های انگلیسی باعث بی‌زاری آنها شده‌اند و افکار عمومی را در بریتانیا و سراسر جهان علیه خود برانگیخته‌اند.»

یک موضوع «منفی» دیگر این بود که نشان داده شود سیاست دولت ایران را اتحاد شوروی تشویق می‌کند و هدف از آن «از میان برداشتن دو مانع اصلی در برابر نقشه‌های روس‌هاست: یکی از بین بردن دوستی با انگلستان و یکی هم تخریب سیاسی و اقتصادی ایران.» و سرانجام، بی‌بی‌سی می‌بایست «تأسف خود را از بی‌توجهی آشکار حکومت ایران نسبت به خطر کمونیسم ابراز کند.» و به حکومت اخطار دهد که اگر «به این بی‌توجهی به خطر شوروی ادامه دهند، ایران و ایرانیان‌اند که، بسی بیش از بریتانیا و غرب، از آن رنج خواهند برد.»

در مورد سبک تبلیغات، توصیه می‌شد که با توجه به «احساساتی بودن افکار عمومی در ایران» و «محبوبیت گسترده دکتر مصدق» به عنوان یک قهرمان ملی، به طور کلی بهتر است از حملات شخصی به وی «پرهیز شود.» «تکوّهش سیاست دولت کنونی و عناصر سودجویی که در پس این سیاست پنهان شده‌اند.» می‌بایست یا «فهم و دریافت رنج‌ها، شهامت و روحیه اصیل ملی ملت ایران» همراه باشد. همچنین اندرزهایی در مورد سبک نوشتن داده می‌شد؛ از جمله، سفیر توضیح می‌داد که «اظهارات مقامات بریتانیایی خطاب به مردم جهان و مردم ایران، اغلب به طرز مبهم به فارسی ترجمه می‌شوند. بنابراین باید همواره با افزودن عبارت‌ها یا تفسیرهایی

وزارت خارجه در مورد خطوط برنامه‌های بی‌بی‌سی دستوراتی می‌داد، متن‌هایی را برای پخش می‌فرستاد و اسنادی را برای استفاده به عنوان پس‌زمینه اخبار در اختیار بی‌بی‌سی می‌گذاشت. برای نمونه در نامه ای به بی‌بی‌سی اطلاع داده شد که هدف از «تبلیغات انگلستان درباره ایران باید از بین بردن اعتماد ایرانیان نسبت به سیاست کنونی حکومت ایران باشد.» و برای این منظور باید به این دلایل تکیه کرد که این سیاست «ساخت اقتصادی، سیاسی و اجتماعی ایران را نابود می‌کند، دوستی با انگلستان را از بین می‌برد، و ایران را به دام روس‌ها می‌اندازد که شاید خود مبتکر همین سیاست باشند.»

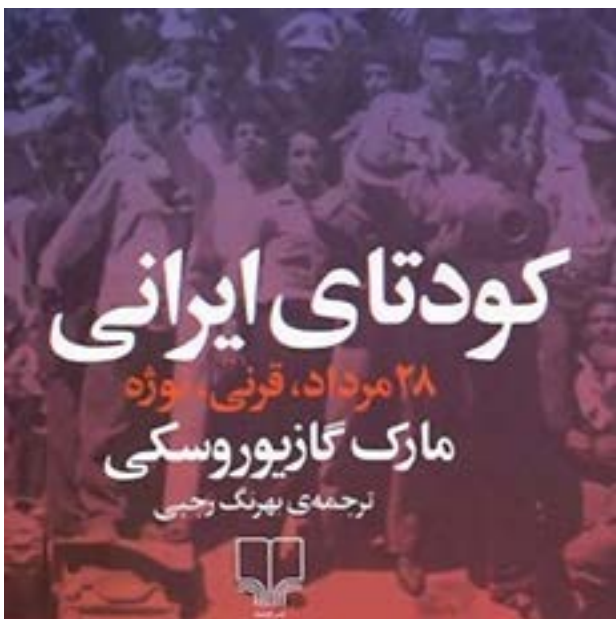
«خانن بی‌شرمی» همچون لرد هاو-هاو خواند (نام اصلی این شخص ویلیام جویس بود. وی در زمان هیتلر از رادیو برلین برای نازی‌ها تبلیغ می‌کرد و بعد از جنگ به اتهام خیانت به دار آویخته شد).

اما یک هفته بعد، روزنامه‌های ایران به نقل از سفارت ایران در لندن نوشتند که کارکنان ایرانی ادامه در صفحه ۸

به بی‌بی‌سی ارسال شده بود. در این نامه، که ادعا شده بود بوسیله یک دانشجوی ایرانی «در انگلستان، مهد دموکراسی جهانی» نوشته شده، چنین استدلال شده بود که به علت بالا بودن هزینه توزیع، حکومت ایران مجبور خواهد شد قیمت نفت را افزایش دهد و در نتیجه «نانوایان نیز قیمت نان را بالا خواهند برد.» در نامه همچنین آمده بود که «توزیع نفت دچار

آستانه ۲۹ (تازه های ادبیات فارسی)

شمعانه اصفهانی



در این شماره به معرفی ۲ تالیف و ۳ ترجمه در بازار ادبیات ایران می پردازیم:

آمیخته به بوی ادویه ها - مجموعه داستان - مریم منوچهری

این را وقتی فهمیدم که بعد از سالها هوایما نشست روی خاک تهران. که کلمات و صدای حرف زدن آدمها برگشت به فارسی. وقتی که ماشین پیچید توی مدرس و درخت های دو طرف اتوبان، تاکسی فرودگاه را بغل گرفتند و یک چیزی توی هوا بود شبیه بوی خانه، شبیه آشپزخانه مامان وقتی کنتلها را توی ماهیتابه از این رو به آن رو می کرد. این را همان وقت فهمیدم. فهمیدم کلمات عربی به قشنگی مرا گیر می اندازند اما این کلمات فارسی اند که مرا نجات می دهند. تو تهران را ندیده ای. توی این شهر باید یک چیزی باشد که نجات دهد.

«آمیخته به بوی ادویه ها» دومین مجموعه داستان مریم منوچهری است که از سوی نشر ثالث به بازار آمده. علاوه بر قصه های که می خوانی همراهش یک تم موسیقی از جغرافیای نویسنده را هم می شنوی. مریم منوچهری سالهاست از جنوب به تهران مهاجرت کرده اما انگار جنوب هنوز از درونش بیرون نرفته. مریم از سرزمین چوبک، بهارلو، صفدری، منیرو و مهم ترین شان احمد محمود آمده. و نوشتن از آن فضا کار سختی است که نویسنده در دومین اثرش از پس اش برآمده. زبان و نثری ساده و روان با دیالوگ هایی موجز و تاثیرگذار.

اسم جنوب که می آید شاید ناخودآگاه به لنج و کشتی و دریا پرت شویم ولی داستان های این کتاب جنوب دیگری را به تصویر کشیده. شخصیت های این کتاب جغرافیا را در درون خود حمل می کنند. گاهی از جنوب بیرون رفته اند اما جغرافیا در بدن شان رسوب کرده. داستانها از یک فضای ساده جنوب شروع می شود و لیز می خورد به لایه های دیگر.

در داستان «آمیخته به بوی ادویه ها» دختری جنوبی اما مقیم تهران عاشق نوازنده ی مصری می شود این بار جنوب، جنوب جهان است در بهار عربی. بهاری که بهار نمی شود و زود گذر است. نویسنده این بار

جنوبش را گسترده می کند در بستر نامه های عاشقانه.

«دست هایم چگونه آرشه را بردارند؟ من برای که بنوازم؟ بخوانم؟ بگویم؟ تو نباشی پاهایم به سوق خان الخلیلی راهی ندارند. دو خسته از کار افتاده خواهند شد که راهی به جادو و جمبل بازارچه هشتی پنجم و آن پشت های دور از چشم و کنج های مگو ندارند. من تو را آمیخته به بوی ادویه ها بوسیدم. چگونه آن همه بی تابی را فراموش کنم؟»

کند.

نویسنده در این کتاب سراغ آدم هایی رفته که دوره شان تمام شده ولی قصه شان را هیچ کس نگفته. صدای آدم هایی که صدا ندارند. به «کافه حاج ربیس» می رود. در لنج ابوفواد پای دردودل علی دوست می نشیند و در یک روز تابستانی با عبد می میرد.

آمزش زمینی - یعقوب یادعلی

«تکنند دارم با پنهان کردن تاریخ سر خودم کلاه می گذارم.... همه در حال پاک کردن مسائل و قلب وقایع ایم؛ از ریز تا درشت. کسی به فکر آمزش نیست، آمزش در زمین، آمزش در آسمان ها، زمین و آسمان مان آلوده است.»

داستان بلند «آمزش زمینی» آخرین نوشته ی یعقوب یادعلی است که اردیبهشت ۹۸ از سوی نشر نیلوفر چاپ شد. داستان با فرم چرخشی که ابتدا و انتهای داستان یکی می شود، نوشته شده است. در ابتدا روایت با ایجاد تعلیق درباره ی «طرف» شروع می شود: «خوردن طرف اینجا ممنوع است. داشتن و اسم بردنش هم! امشب طرف داریم.»

با چنین شروعی متوجه می شویم با داستانی پر از تعلیق روبرو هستیم. هر چند پاراگراف بعد گره گشایی می شود اما در کل روایت این روش ادامه دارد. تعلیقی ایجاد می شود و زود گره باز می شود. داستان شامل چهار فصل است که هر فصل به فرمی خاص نوشته

چگونه راه بروم روی این سنگ فرش ها و رد بشوم از کنار این صندلی ها که ما را دعوت می کردند به قهوه و تو همیشه توی فال های من بودی. «یا ولدی، لا تحزن... فالحب علیک هو المکتوب.» می ترسم. می ترسم فال بعدی ام را بخواند و بگوید: «لم أعرف أبدا أحزانا تشبه أحزانک.»

در همدی هشت داستان کتاب عشق نویسنده، عشق رسیدن نیست. عشقها همه از دست رفته اند. روابط پایان یافته و شخصیت ها گیج از اتمام رابطه مهاجر شده اند.

در داستان «دقیقه ی هشتادویک» زن و مردی که سالهاست زیر یک سقف به خوشی زندگی می کنند اما یکبار همه چیز از هم می پاشد. زن که قبل ازدواجش عاشق مرد سیاه جنوبی بوده با دیدن رژه میلا بازیکن کامرون در افتتاحیه جام جهانی ایتالیا یاد عشق قدیمش می افتد و این یادآوری آن را به هم می ریزد و زندگی امروزش را تحت تاثیر قرار می دهد.

«زندگی خانوادگی ما ساعت هفت و سی و پنج دقیقه بعد از ظهر روز هشت ژوئن ۱۹۹۰ یعنی روز جمعه هجده خرداد ۱۳۶۹ از هم پاشید. وقتی که در دقیقه هشتادویک بازی افتتاحیه جام جهانی ایتالیا، روزه میلا بازیکن کامرون وارد زمین ورزشگاه سن سیرو شهر میلان شد تا مقابل تیم آرژانتین بازی

شده است.

فصل اول راوی در زندان است. خودش را به واسطه‌ی نویسنده بودن جدا از بقیه می‌داند اما آرام آرام با زندانی‌ها اخت می‌شود و با آنها رفیق می‌شود: «زندان آنقدر هم که می‌گویند جای بدی نیست؛ مثل خیلی از بدهای دیگر می‌تواند عادی بشود، کم کم!»

نثر روان یادعلی و ریتم تند روایت در فصل اول باعث می‌شود که خواننده بی‌وقفه ادامه دهد. بیشترین هنر نویسنده شخصیت‌پردازی کاراکترهای فرعی در زندان توسط دیالوگ است. در فصل اول خواننده متقاعد می‌شود همه‌ی داستان در زندان است ولی با چرخشی ناگهانی در فصل‌های دو و سه همه چیز تغییر می‌کند. بخش‌های دوم و سوم به سبک نامه‌نگاری است. راوی فصل یک شخصیت فرعی می‌شود و جایش را به دختر و پسری به نام سهیل و غزال می‌دهد و در اینجا قصه‌ی دیگر شروع می‌شود، بر مبنای روایت یک پرونده‌ی قتل. ابتدای فصل با تم عاشقانه شروع می‌شود خواننده دوباره غافل‌گیر می‌شود که آیا دارد داستانی عاشقانه می‌خواند؟ که هر چه جلو می‌رود متوجه می‌شود پای قتل در میان است.

بخش سوم همچنان خرده روایت‌های پیرامون قتل است که مانند بخش دوم از روش نامه نگاری استفاده شده است ولی شخصیت جدیدی که وکیل پرونده است و حامل قصه‌ای است وارد داستان می‌شود. نویسنده توسط نامه‌ها توانسته شخصیت و نوع تفکر او را به نحو احسن به نمایش بگذارد، توضیحات بیش از اندازه‌ی این شخصیت از وسواس فکری و نگرانی‌های او از آشکار شدن آنچه از آن شرم دارد برای پنهان کردن بخشی از شخصیت‌اش را واضح و بی‌کم و کاست آشکار می‌کند.

در بخش چهارم که به یادداشت‌های پس از زندان راوی اختصاص داده شده است. نویسنده (راوی فصل یک) پس از آزادی از زندان دچار بحران می‌شود. کتاب آموزش زمینی علاوه بر نوع روایت و قدرت نگارش از نوعی نگاه روانشناسانه برخوردار است. کاراکترهای داستان آدم‌هایی هستند که آسیب دیده‌اند و آسیب می‌زنند.

در قسمتی از داستان می‌خوانیم: «زندان رفتن از آن اتفاق‌هایی است که زندگی را به قبل و بعد از خودش تقسیم می‌کند؛ مثل قطع نخاع شدن، ازدواج کردن یا از دست دادن پا و چشم.»

کودتای ایرانی - مارک گازیوروسکی - ترجمه‌ی: بهرنگ ربی

مارک گازیوروسکی، متولد ۱۹۵۴، استاد علوم سیاسی دانشگاه تولن در ایالت نیوآرلئان آمریکا است و تخصصش سیاست خاورمیانه و سیاست خارجی ایالات متحد. جز این، سالهایی در دانشگاه‌های لوئیزیانا و آکسفورد تدریس کرده و تابستان ۱۳۷۳، تابستان ۱۳۷۵، و زمستان ۱۳۷۶ هم استایر مهمان دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران بوده. در دوره‌هایی به وزارت امور خارجه‌ی آمریکا مشاوره داده و کتابی نوشته درباره‌ی تاریخ و فراز و فرودهای رابطه‌ی آخرین شاه ایران با آمریکا، سیاست خارجی ایالات متحد و شاه؛ ایجاد حکومتی وابسته در ایران، که به فارسی هم ترجمه و منتشر شده.

از دغدغه‌های گازیوروسکی در دست کم سه دهه‌ی اخیر، بررسی دخالت‌های آمریکا در ایران طی دوره‌های گوناگون و مشخصاً نقش سی‌ای‌ای و وزارت امور خارجه‌ی این کشور در تحولات مهم تاریخ معاصر ایران بوده. ایران سده‌ی چهارده شمس‌ی سه کودتای

مهم به خود دیده، ۲۸ مرداد، قرنی، نوژه، و در هر سه‌ی این رخدادها ردپای ایالات متحد هویدا است. چهار مقاله‌ی اول این کتاب، روایت نویسنده است از این سه کودتا، از این ردپا.

دو مقاله‌ی نخست به کودتای ۲۸ مردادماه و ۱۳۳۲ می‌پردازند؛ اولی ایجاد و گسترش و فعالیت‌های شبکه‌ی تی‌پی بدامن را بر می‌رسد که نیروهای امریکایی آن را به کمک عواملی ایرانی برای تبلیغاتی آشکار و پنهان علیه حزب توده و بعدتر جبهه‌ی ملی ایران راه انداختند، شبکه‌ای که نقشی مهم و اثرگذار در توفیق کودتای ۲۸ مردادماه داشت، و دومی روایتی است از خود این کودتا؛ ارزیابی‌های اولیه، رسیدن به این نظر که انجام کودتا ضروری است، طراحی‌های چندباره‌ی کلیات و جزئیاتش، و نهایتاً شکست تلاش ابتدایی برای کودتا و کامیابی تلاش بعدی.

مقاله‌ی سوم گزارشی است از کودتایی که در نطفه خفه شد، بلندپروازی سرلشکر ولی الله قرنی و تعدادی از دوستانش برای تأسیس حکومتی اصلاح‌گرا و دموکراتیک در ایران، و همچنین بررسی نقش مرموز امریکا در بسط کوشش‌ها و اقدامات او و شاید حتی افشای آنها.

مقاله‌ی چهارم شرحی مفصل و پرجزئیات می‌دهد از شکل‌گیری شبکه‌های مخفی از مخالفان درونی نیروهای نظامی ایران برای انجام کودتایی علیه نظام جمهوری اسلامی، کودتایی که قرار بود در تابستان ۱۳۵۹ انجام شود و به دلایلی کماکان نامعلوم، دقیقاً شب پیش از وقوع، لو رفت. امریکا آن زمان هنوز در مورد ایران سردرگم بود و سیاست و رویکردی قطعی

چهره‌های سیاسی مختلف توضیح می‌دهند و در انتها، به پاسخی متفاوت از باورهای جا افتاده‌ی معمول به آن پرسش کانونی شان می‌رسند. وجه متمایز این مقاله‌ها بی‌اعتنایی کم و بیش تام و تمام‌شان است به نوشته‌ها و منابع فارسی و به عوض مراجعه‌شان به متون و کتاب‌های کمتر خوانده شده‌ی فرنگی، اسناد اطلاعاتی درز کرده یا منتشر شده از بایگانی‌های اطلاعاتی ایالات متحده و بریتانیا، و همچنین گفت‌وگوهای نویسنده با بسیاری مأموران سی‌ای‌ای یا وزارت امور خارجه‌ی امریکا که در این رخدادها نقش داشتند؛ روایت آن سوی ماجراها، تاریخ ما از چشم دیگرانی بسیار نزدیک.

آقای گازیوروسکی با انتشار این مقاله‌ها به فارسی و در قالب کتاب موافقت کرده‌اند. همه چیز به کنار، این کتابی است نمونه برای یادگیری انجام پژوهش تاریخی و ثبت و روایتش.

سه‌گانه‌ی دوقلوها (دکتر بزرگ، مدرک، دروغ سوم) - آگوتا کریستوف - ترجمه‌ی: اصغر نوری

سه‌گانه‌ی دوقلوهایی آگوتا کریستوف با فرمی مینی‌مالیستی در غالب سه داستان، یک رمان است که در ظاهر ساده اما درون مایه‌ی داستان بسیار قابل تامل است؛ ترکیب خیال و واقعیت. ما با قصه‌ی روبرو هستیم که هیچ چیز در آن قطعیت ندارد. شگرد آگوتاکریستوف این است که بدون ابزار احساسی مثلاً متن شاعرانه، صفت و صنایع ادبی با ساده‌ترین زبان خواننده را درگیر می‌کند. او فقط یک روایت‌گر دوربینی است از واقعیاتی که اتفاق می‌افتد. رمان طنز تلخی است از فقر، جنگ و یتیمی به دور از

«آمیخته به بوی ادویه‌ها» دومین مجموعه داستان مریم منوچهری است

که از سوی نشر ثالث به بازار آمده. علاوه بر قصه‌ای که می‌خوانی همراهش یک تم موسیقی از جغرافیای نویسنده را هم می‌شنوی. مریم منوچهری سال‌هاست از جنوب به تهران مهاجرت کرده اما انگار جنوب هنوز از درونش بیرون نرفته. مریم از سرزمین چوبک، بهارلو، صفدری، منیرو و مهم‌ترین‌شان احمد محمود آمده. و نوشتن از آن فضا کار سختی است که نویسنده در دومین اثرش از پس‌اش برآمده. زبان و نثری ساده و روان با دیالوگ‌هایی موجز و تاثیرگذار. در همه‌ی هشت داستان کتاب عشق نویسنده، عشق رسیدن نیست. عشق‌ها همه از دست رفته‌اند. روابط پایان یافته و شخصیت‌ها گنج از اتمام رابطه مهاجر شده‌اند.

شعار. در این سه کتاب خواننده با سرنوشت و مفهوم زندگی و به عبارتی با خیر و شر (دو وجه انسان‌ها) مواجه می‌شود. آدم‌های رمان علاوه بر قساوت، روح مهربانی هم دارند. از طرفی با سرنوشت محتومی هم روبرو هستند که انگار خوشبختی در این دنیا برای‌شان تعریف نشده‌است.

در جلد اول سه‌گانه «دکتر بزرگ» با دو پسر دوقلوی عجیب و غریب روبرو هستیم که به دلیل فرار از جنگ توسط مادر به خانه‌ی مادر بزرگ در لب مرز می‌روند. در این جلد، نویسنده به فرم خطی در فصل‌های کوتاه بخش‌هایی از زندگی و مشکلات آنها را از منظر یکی از دوقلوها، لوکاس نشان می‌دهد. این جلد، کابوس ناشی از جنگ است و می‌توان در یک جمله گفت: لوکاس خود جنگ است.

در جلد دوم سه‌گانه «مدرک» با نوجوانی لوکاس روبرو می‌شویم. داستان بیشتر به تاریخ مجارستان،

نداشت، اما به شدت تحولات را دنبال می‌کرد و از منابعی فراوان پیگیر فعالیت‌های این نظامیان ایران هم بود.

جدای از روایت‌های یک‌شان از این تلاش‌ها برای کودتا، چهار مقاله‌ی بخش نخست سرجمع تاریخی از سه دهه سیاست آمریکا در قبال ایران و برهه‌های متفاوت دو حکومتش به دست می‌دهند و، به خصوص، اشتباهات عملی و خطاهای تحلیلی این سیاست را برجسته می‌کنند.

بخش دوم کتاب دو مقاله است با این پرسش مرکزی که «آیا در ایران بعد انقلاب اسلامی، امریکا قصد براندازی نظام نوآمده را داشت یا نه؟» هر دو مقاله با تمرکز بر اسناد به جامانده از سفارت ایالات متحد در ایران، که دانشجویان پیرو خط امام بسیار منتشرشان کردند، روابط امریکایی‌های حاضر در ایران و نیروهای اطلاعاتی این کشور را با طیفها و

در سال‌های بعد از جنگ می‌پردازد و از وضعیت وحشتناک حاکم بر جامعه می‌گوید. جنگ به پایان رسیده و مجارستان در بلوک شرق تحت سلطه‌ی روس‌ها به یک جمهوری کمونیستی تبدیل شده. به گفته‌ی لوکاس کشور مجارستان با سیم‌های فلزی خاردار احاطه شده و انگار کاملاً از باقی دنیا جدا شده‌است. شروع داستان جلد دوم "مدرک" از همان لحظه‌ای است که جلد اول "گفتر بزرگ" به پایان می‌رسد. یکی از دوقلوها از مرز گذشته و لوکاس تنها مانده. این تصمیم دوقلوها نه در جهت مقاصد سیاسی، بلکه کاملاً فردی است؛ آن‌ها وابستگی خود را به هم زیاده از حد می‌دانند و تصمیم به جدایی می‌گیرند. در سطح دوم داستان انسان را در مقابل قدرت سرنوشت نشان می‌دهد. به وضوح می‌بینیم مقصر و مسئول اصلی وضعیت نابه‌سامان و وحشتناک مجارستان مردم مجاری هستند. مردمی که مانند هم‌دستی با فاشیسم این‌بار در برابر جنگ داخلی مقاومت نمی‌کنند. در صفحات آغازین رمان، هنگامی که لوکاس به کافه‌ای می‌رود تا سازه‌دنی بزند، یک دفعه مردی قد بلند و قوی هیکل که یک پای‌اش

و نهایتاً با پایان تلخی در کنار سایر تلخی‌های کتاب، روبرو می‌شوند. آگوتا کریستوف ۳۰ اکتبر ۱۹۲۵ در شهر Czikvand مجارستان به دنیا آمد. خواندن را خیلی زود، وقتی چهار سال داشت آموخت و از چهارده سالگی شعرهایی به زبان مادری‌اش سرود. در سال ۱۹۵۶ به همراه شوهرش از مجارستان زیر بار دیکتاتوری کمونیسم فرار کرد و به سوئیس پناهنده شد و شهر نوشاتل، واقع در بخش فرانسوی زبان این کشور را برای زندگی برگزید. در بیست و یک سالگی، نوزادی چند ماهه در بغل و یک لغت نامه تنها سلاح‌های او بودند در مواجهه با تبعید، تنهایی، دنیای تازه‌ای که هیچ چیز از آن نمی‌دانست و زبان فرانسه که ناگزیر بود آن را یاد بگیرد، زیرا که او مطمئن بود نویسنده خواهد شد: "تنها چیزی که درباره‌اش مطمئن بودم، این بود که خواهم نوشت، هر جا که باشم، به هر زبانی که باشد". او که هنوز گه‌گاه شعرهایی به زبان مجارستانی می‌سرود، هم زمان با کار یکنواخت در یک کارخانه‌ی ساعت سازی به یادگیری زبان فرانسه ادامه داد و بعدها وقتی درباره‌ی مدت زمان این یادگیری از او سؤال کردند،

جای دفاع از هر خروش و عصیان کوری به شما روشی از درایت و مبارزه‌ی آگاهی بخش را پیشنهاد می‌دهد. و با بیان خاص خود راه‌حل‌های مثبتی ارائه می‌دهد. ژیزک از آن چپ‌های متعصب با آرمان‌های غیرممکن نیست. او صادقانه اعتراف می‌کند که راه حل سوم هنوز پیدا نشده اما پیدا شدنش ناممکن نیست او در نهایت توصیه می‌کند که با نگاهی واقع‌بینانه در مرزهای تعریف شده ممکن و ناممکن تجدید نظر کنید. " آیا آنچه ما ناممکن می‌پنداریم، برآستی ناممکن است؟" ژیزک خواننده‌ی را وادار به تصمیم‌گیری می‌کند. برای او، تفکر به معنای حل مشکلات نیست، در عوض، تفکر واقعی به معنای پرسیدن انواع سؤالات است. در قسمتی از کتاب می‌خوانیم:

"تفکر حقیقی چیست؟ اولین قدم در تفکر طرح پرسش‌هایی از این دست است: " آیا این واقعا یک مشکل است؟"، " آیا این شیوه‌ی فرمول‌بندی مشکل درست است؟"، " چگونه کار به اینجا کشید؟"... تفکر یعنی پیش کشیدن پرسش‌های بنیادین. این همان چیزی است که امروزه دارد از دست می‌رود."

نکته کلیدی که ژیزک در این مصاحبه بیان می‌کند این است که همه چیز باید دوباره مورد تأمل قرار گیرد. این کتاب، چگونگی کارکرد سیستم سرمایه‌داری جهانی را با روشی بسیار آسان و همراه با مثال‌های بسیاری از چگونگی از دست رفتن جامعه در فضای عمومی، توضیح می‌دهد. او در سیاست‌خاطر نشان می‌کند که انقلاب‌ها هنگامی اتفاق می‌افتند که مردم احساس بی‌عدالتی می‌کنند، نه وقتی که انقلابیون تصمیم می‌گیرند زمامش رسیده باشد. وی در مورد چگونگی عدم ارتباط سرمایه‌داری از دموکراسی، با استناد به مثال چین، بحث می‌کند و نگران آینده سرمایه‌داری است.

مارک گازبوروسکی، متولد ۱۹۵۴، استاد علوم سیاسی دانشگاه تولن در ایالت نیوارلثان امریکا است و تخصصش سیاست خاورمیانه و سیاست خارجی ایالات متحد. جز این، سالهایی هم استایر مهمان دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران بوده. از دغدغه‌های گازبوروسکی بررسی دخالت‌های امریکا در تحولات مهم تاریخ معاصر ایران بوده. ایران سده‌ی چهارده شمس‌ی سه کودتای مهم به خود دیده، ۲۸ مرداد، قرنی، نوژه، و در هر سه‌ی این رخدادها ردپای ایالات متحد هویدا است. چهار مقاله‌ی اول این کتاب (با ترجمه بهرننگ رجبی)، روایت نویسنده است از این سه کودتا، از این ردپا. بخش دوم کتاب دو مقاله است با این پرسش مرکزی که «آیا در ایران بعد انقلاب اسلامی، امریکا قصد براندازی نظام نوآمده را داشت یا نه؟». همه چیز به کنار، این کتابی است نمونه برای یادگیری انجام پژوهش تاریخی و ثبت و روایتش.

با طنز گزنده‌ی خاص خود گفت: "خیلی طولانی نبود. شانزده سال".

خواست ناممکن - اسلاوی ژیزک - ترجمه‌ی کامران برادران

در یک جمله اگر بخواهم کتاب "خواست ناممکن" را تعریف کنم، می‌گویم: امروز کجا هستیم و چه کاری انجام می‌شود؟

لذت خواندن این کتاب از اسلاوی ژیزک به این بر می‌گردد که با اندیشه‌ای روبرو می‌شود که می‌خواهد به زندگی جوری دیگر بنگرد، مسائل را با چشم دیگری تحلیل کند و ایده‌های تازه‌ای دهد، حال با نوع نگاه او موافق یا مخالف باشید این خود بحثی دیگر است.

اسلاوی ژیزک فیلسوف، روان‌کاو، نظریه‌پرداز، جامعه‌شناس، منتقد فرهنگی و سیاست‌مدار اسلونیایی در این کتاب بیش از ۳۰ موضوع را مورد بحث قرار داده. موضوعاتی همچون بهار عربی، بحران مالی جهانی، پوپولیسم در آمریکای لاتین، اخلاق، تفکر و ...

نکته‌ی مهمی که در این کتاب وجود دارد این است که حرف‌هایی چون لزوم سیاست اخلاقی و محدودیت خشونت را از زبان یک متفکر چپ می‌خوانید که به

را بریده‌اند، وسط سالن زیر تنها چراغ، لخت می‌ایستد و شروع به خواندن ترانه‌ای ممنوع می‌کند. مردم وحشت‌زده و سراسیمه یکی پس از دیگری کافه را ترک می‌کنند. در دو مصراع آخر ترانه، اشک‌های مرد روی گونه‌اش جاری می‌شوند وقتی می‌گوید: این مردم قبلاً تاوانش را داده‌اند / تاوان گذشته و آینده.

در جلد سوم سه‌گانه "دروغ سوم" بزرگسالی لوکاس را می‌بینیم که در جستجوی برادرش به وطن برمی‌گردد. در این جلد همه چیز بیرونی است و از ذهنیت آدم‌ها و درونیات آنها چیزی نمی‌بینیم درواقع درون را خودمان باید کشف کنیم. جلد سوم پیچیده ترین جلد از این سه‌گانه است که نویسنده سعی کرده واقعیت و خیال، گذشته و حال را با هم بیامیزد. زبان کتاب دیگر مثل دو جلد قبل ساده نیست که سراسر است و وقایع را به ما بگوید. ما هستیم و مرز خیال و واقعیت که باید کشف کنیم. تازه می‌فهمیم همه‌ی این اتفاق‌ها در یک شرایط خاص خانوادگی و در یک بزنگاه رخ داده، مادر، پدر را کشته و لوکاس را ناخواسته زخمی کرده است که همین قضیه به جدایی لوکاس از خانواده منجر شده. دروغ سوم مواجهه دوقلوهاست که هیچ اتصال و پیوندی در نهایت بین آنها صورت نمی‌گیرد

" شما احتمالاً جنگ را به چشم ندیده‌اید؛ من اما چنین تجربه‌ای داشته‌ام. صادقانه بگویم، زندگی در وضعیت جنگی اصلاً جالب نیست. خیلی خوب است که آدم بتواند به تظاهرات برود و بعد در کافه‌ای بنشیند و درباره‌اش حرف بزند. شاهد فروپاشی نظم عمومی بودن چیز خوبی نیست. به همین خاطر است که به گمان من، اگر می‌خواهید انقلاب کنید باید بخشی از بدنه‌ی نظم و قانون باشید. اصلاً شرم آور نیست که مردم امنیتی اولیه بخواهند. من می‌خواهم احساس امنیت داشته باشم. اگر این نظم و قانون اولیه وجود نداشته باشد اتفاقات هولناکی پیش می‌آید.

بنابراین من معتقدم چیزها به آن خطرناکی نیستند که ما فکرش را می‌کنیم. مردم فکر می‌کنند پلیس معمولاً عصری کارآمد و متعهد است. این افسانه‌ای است که کشورهای مستبد سرهم کرده اند: «بسیار خوب، شما آزادی ندارید اما در عوض قانون حکمفرماست و پلیس امنیت را برقرار می‌کند». نه، این طور نیست. به همین خاطر است که دوست دارم کتاب‌هایی تاریخی بخوانم که درباره‌ی زندگی روزمره در دوره‌ی استالینیسیم نوشته شده‌اند. در آن دوران برخلاف ظاهر آرامش، وضعیت به شدت بی‌نظم، خشن و متناقض بود."

ژیزک با تحلیل‌های خود در مورد فیلم‌های هالیوود، گزارش‌های پلیس ونزوئلا، داستان‌های جنایی سوئدی و موارد دیگر، خواننده را ترغیب به خواندن می‌کند. ذهن پرانرژی او افق‌های غیرمنتظره‌ای را روشن می‌کند. در طول کتاب امکان تغییر را در جامعه بررسی می‌کند که برای چه در جامعه تلاش ارزش دارد؟ و پایه‌های امید چیست؟



شماره بعدی آذر و بهمن ۱۳۹۸

چالش ایران و آمریکا به کجا می‌انجامد؟

نشریه میهن از تمام صاحب نظران دعوت به همکاری می‌کند. لطفا مقالات خود را از طریق آدرس زیر ارسال فرمایید.

contact@mihan.net